۹
۲۷۹۸۱
۲۴/۲/۱۴

بازدید شد
۶۰-۲۷

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۱۰۶۰ نخ
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب گل و برگ
مؤلف رستم بن فتحعلیخان جراشی لارستانی
موضوع
شماره قفسه ۱۴۰۰۳
شماره ثبت کتاب ۸۷۴۹۹
۱۰۳۴۱
۷۶
خطی ـ فهرست شده ۱۴۰۰۳

ب الهم قول المترجم في ترتيبه

٢٧٩٨٢
٢٢/٢/١٤

این نسخهٔ کتاب پس از مقابله و تصحیح
بملاحظهٔ انور و نظر منور قدوسی منظر عالم
ربانی و محقق موحد صمدانی انکه وجود شریف
حصنه الله کوکرد احمر است یعنی مؤمن
امتحنه الله است سید جلیل و آقای
نبیل مولانا و مقتدانا سید جلال الدین
محمد الملقب بمجد الاشراف بزرک طریقهٔ
ذهبیهٔ رضویه علیه الالف التحیه در
شیراز رسید فی بتاریخ دوم شهر شعبان
المعظم سنه ۱۳۱۷

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۰۳۴۱
شماره ثبت کتاب
۸۷۲۹۹
خطی - فهرست شده -
۱۴۰۰۳

ترجمه
جمع
صاحب تفسیر برهان
بر سورهٔ مائده مسمّی به کلّ و برك
زیرا که اخبار آن کلّ تشبیه است
و گفتاری که اخبار مترجم افزوده
به برك من اقلّ اهل الولا بل
تراب اقدام مهم رستم
ابن فتحعلیخان آجرلو
لارستانی
سنه ۱۳۱۷

کتاب کلّ و برك

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود مستند به تفسیر برهان است
در قرآن یا ایها الذین آمنوا مگر که آن در تورات یا ایها المساکین است
در قرآن یا ایها الذین آمنوا مگر که رأس و شریف و امیر آن علی بن ابی طالب است
و معاتب شده‌اند اصحاب رسول در غیر یکجا و یاد نشده علی بن ابی طالب علیه السلام
مگر به خیر و نیست در قرآن یا ایها الذین آمنوا مگر که آن در حق آل رسول است صلی الله
علیه و آله و عقود عهود است و رسول صلی الله علیه و آله بست بر مردم از برای علی علیه
السلام بخلافت در ده جا پس نازل فرمود خدا یا ایها الذین آمنوا
اوفوا بالعقود التی عقدت علیکم لامیر المؤمنین علیه السلام احلّت لکم
بهیمة الانعام جنین در بطن مادرش مادامی که مو در آورد و کورك
ذبحش

ذبحش ذبح مادرش است آن معنای قول خدا که آن چیزیست که در شکم است
که مادرش ذبح می‌شود و جنینهای در شکم مادرها نیز بهیمه و امیرالمؤمنین علیه السلام
بود که امر به بیع جنینها میفرمود زمانیکه مو و کورك در آورد ذبحش ذبح مادر است
فیل و دب و قرد نیست از بهیمهٔ چارپایانی که خورده شوند و حال است از جنین
حیات پس از مو در آوردن که ذبح شده باشد مادرش و حال آنکه او حیات داشته
باشد پس ذبحش ذبح مادر است و بهیمه ولی است و انعام مؤمنان
یا ایها الذین آمنوا لا تحلّوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا
الهدی و لا القلائد و لا آمّین البیت الحرام شعائر احرام
و طواف و نماز در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مروه و مناسك همه
از شعائر است و از شعائر است راندن مرد شتر قربانیش در حج پس
به شعار آمدنش آن شتر را به قطع دندان یا پوست یا قلاده بستنش که داشته

شود هدي است وكسي متعرضش نشود ونامیده مي شود شعائر كه شاعر
شوند مردم به آن ومنصرف نشوندش وماه حرام ذوالحجه است كه از ماههاي
حرام است وهدي آنست كه رانده مي شود نزد احرام وزمانيكه احرام بست وقلائدي
به كردنش مي آويزند نعلي كه در آن نماز خوانده شخص وآمين بيت حج كنندگانند
وآيه در مردي از بني ربيعه نازل شد وبود عرب را بر عادت كه نميدانست صفا
ومروه را از شعائر وطواف ميان ان دو نمي كردند پس نهي فرمودشان
خدا از آن جايز نيست كه ابتدا شوند مشركين به كارزار در ماههاي حرام استثنا است
اگر ابتدا كنند كارزارشان را زيد ابن علي عليه السلام در آمد بر امام محمد باقر عليه السلام
با نوشتهجات اهل كوفه كه خوانده بودند در او بسوي نفسهايشان وخبر داده بودند
اورا به اجتماعشان وامرش كرده بودند به بيرون آمدنش به سوي ايشان
پس فرمود ابو جعفر عليه السلام بدرستيكه خداي تبارك وتعالى حلال فرمود

حلالبرا

حلالبرا وحرام فرمود حرامبرا وزد مثالها وسنت كرد سنتها وكرد اند
امام عالم با مرش ودرشبهه از چيزي كه فرض كرد از طاعت اينكه سبقت بگيرد انرا
بكاري پيش از محلش يا جهاد كند پيش از گشاده شدنش وتحقيق فرمود خدا در صيد
وَلَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ پس كشتن صيد بزرگ تراست يا قتل نفس
حرام وگرداند خدا از براي هر چيزي جائي وفرمود إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا
وفرمود لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ پس گرداند ماههاي را شمرده
دانسته شده وگردانيد از جمله ماهها چار ماه حرام وفرمود فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ انتهى فرمايش ودر وَإِذَا
حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا از علي بن ابراهيم حلال فرمود صيد بعد از حرام فرمودنش
زماني كه حلال شدند علي ابن ابراهيم در وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ
صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا يعني بر ندارد شمارا عداوة قريش

اينكه باز داشتند شمارا از مسجد الحرام در غزوهٔ حديبيه كه تعدي كنيد بر ايشان
وستم كنيدشان وياري كنيد بر نيكوئي وپرهيزكاري وهمراهي مكنيد وياري
در معصيت وعدوان پس نسخ شد اين آيه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْ
تُمُوهُمْ وگفته شده در آمين البيت نسخ نشد از اين سوره چيزي ونه از الآي
بعلت اينكه جايز نيست ابتدا شوند مشركين در ماههاي حرام مگر زمانيكه كارزار
كردند وطبرسي گفته مروي از ابي جعفر است عليه السلام يَبْتَغُونَ فَضْلًا
مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ
قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ
وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا
أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ

وما اكل

وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا
بِالْأَزْلَامِ چيزيكه ذبح شد از براي صنم ووثن وشجر حرام كرد خدا آن را چنانكه ميته
وخون را وگوشت خنزير را پس كسي كه مضطر شد كه او غير باغي وعادي است
پس گناهي بر او نيست اگر بخورد ميته مادام كه صبح وشام وشب نميكند روئيده
از زميني را در بذر خود چون گندم جو برنج ماش امثال آن از طعامها از كارش
خوردن آن است وعادي دزد است وباغي كسيكه شكار كننده است از روي
بطر وبازي نه كسيكه عود نمايد به بهر عيالش كه از براي آن در خوردن ميته نيست
زمان مضطري وحرام است بر ايشان چنانكه در اختيار ونيست از براي ايشان تقصير در
نماز وروزهٔ سفر ومنخنقه آن است كه بگلو فشاري كشته باشند وموقوذه بيمار است
كه لاغرش كند تا نباشد او را البته ان لاغري حركت ومترديه آن است كه بر جوع پس
افتد از جاي بلندي به پائين واز كوه يا در چاه پس بميرد ونطيحه آن است

کشاخ دیگری خورد و میرد و چیزی که خورد درنده از او و مرد و چیزی که ذبح شد
بر نصب بر سنگی یا صنمی است و از مسبوقها مگر آنچه زمانیکه ذبح کردندش
ذکی شد و استقسام به ازلام بودند در جاهلیه که اشتری میخریدند میان ده نفر
و قسمت می‌کردند بر آن شتر به قداح و بود از برای آن قداح ده هفت الضبا
و سه بی الضباء و آن قداحیکه الضبا داشت فذ توام نافس حلس مسبل
معلی رقیب و انکه بی الضبا بود سفیح منیح و غد پس می افشاندند سهام را
میان ده کس پس که می آمد از آن سهامها و در آن میان به اسمش سهمی که الضبا
نداشت لازم می شد سه یک شتر و را یل نمیشدند هم چنین تا می افتاد
سهمهای بی الضبائ بر سه کس که ایشان را قیمه شتر لازم می داشتند و می کشتند
و هفت نفر دیگر می خوردند و آن سه را محروم می داشتند و خدا حرام کرد چون
اسلام آمد انرا ذلکم فسق یعنی حرام و مجوس گاو و گوسفند را خفاق می کردند

ذبایح

و ذبایح نمی خوردند و متردیه چشمش می بستند و از بالاش می انداختند و
نطیحه جنگشان بشاخ می دادند کبش را چون یکی میمرد میخوردند و می خوردند چیزیکه
گرگ کشته بود و شیر دریده بود و ذبح می کردند از برای آتشکده و قربش
از برای درخت و سنگ و تعهد می کردند بسوی گوسفند به ده جزء پس
جمع می شدند بر آن و سهمها بیرون می کردند و دفع می دادند آن را بسوی
مردی و انها هفت با الضبا بود و سه بی الضبا و با الضبا فذ توام
مسبل نافس حلس رقیب و معلی و فذ از براش یک سهم بود و توام
دو سهم و مسبل سه و نافس چار و رقیب شش و معلی هفت و انکه الضبا نداشت
سفیح منیح و غد و قیمه گوسفند بر کسی بود که بیرون نیامد از برای او
سهم با الضبا و آن قمار بود پس حرام فرمود خدا از ابیجعفر علیه السلام هر چیزی
از حیوان غیر گراز و نطیحه و متردیه و چیزیکه درنده خورد و آن قول خداست

الا ما ذکیتم پس چون به ذبح آمد چیزی از انها و چشم بهم زند یا دست و یا
بجنباند یا دم از اصول بیفشاند ذبحش را رسیدی و بخور و اگر ذبیحه کشتی
و نیکو ذبحش بجا آمد پس در آتش افتاد یا در آب یا از بالای خانه ات
یا کوه زمانیکه درست ذبحش بجا آورده بودی بخور سؤال شد ابی عبد الله
علیه السلام علة تحریم میته و خون و گوشت گراز فرمود حرام نکرد خدا انهارا
بر بندگانش و حلال کرد غیر از آن از روی راغب بودنش به آن حرام و
زهدش از آن حلال و لاکن خلق فرمود خلق و دانست چیزی که به آن بدنهاشان
می ایستد و صلاحیتشان دارد پس مباح و حلال شان فرمود فضلی
از خود به مردم صلاحشان را و دانست چیزی که ضررشان رسانی پس
نهیشان از آن کرد و حرام فرمود بر ایشان پس مباح کرد از برای
ناچار و حلال فرمود برای ایشان در وقتی که بدنشان نمی ایستد مگر

به آن

به آن چیز پس امر کرد مضطر را که بر سد از او بقدر بلوغ قوة نه غیر و میته نزدیک
به خوردنش نمی شود احدی مگر ضعف پیدا می کند بدنش و لاغر می شود جسمش و سست
می شود قوتش و قطع می شود نسلش و نه میمیرد خورنده میته مگر به فجأة و اما خون پس
میراث دهد کلابیة و سختی دل و کمی مهربانی و رحم مأمون نیست که پسرش کشد
و پدر و مادرش و مأمون بر خویشانش نیست و بر هم صحبتانش و اما گوشت
گراز مسخ کرد خدا گروهی را بر صورت چیزی مانند گراز و قرده و دب
و نه بود از مسوخات پس نهی کرد از خوردن مسوخات مانند تا نفعند بخوردن
آن و سبب تخفیف عقوبتش نشود و اما خمر پس حرام فرمود از برای فعلش و
فسادش و مدمن خمر چون پرستنده بت است و ارتعاش بمیراث
دهد و نور نفس ببرد و مروت شخص خراب کند و بر جیدار دش که بر کسب
محرمات از خونریزی و رکوب زنا و مأمون نیست در مستی که بر محارم خود افتد

وحال کمی داند دهم مؤدی نیست خورنده اش را مکر بهمه و شتر از ابیجعفر علیه السلام
هر چیزی ازحیوان مکر ازنطیحه وموقوذه ومتردیه و درنده خورده قول خدایتعالی
الا ما ذکیتم پس ادراک کردی چیزی ازانها که چشم بر هم میکرداند یا قوایم حرکت
میدهد یا دم از اصول می افشاند وذبحش کردی گوشتش چنانکه سابق شد
یا منتهی مخنقه در بند ربطا خود موقوذه که در ذبح نمی یابد و مضطرب نمی شود در
حال ذبح وخون ازاو بیرون نمی آید ومتردیه کذشت ونطیحه حکمش از حضرت
رضا علیه السلام حسن این و شامتردیه ونطیحه و درنده خورده چون ادراک ذکوتش
کردی بخور پس استثنای سابق بر کراهت است و داخل نبودن موقوذه را نیز
دراین تجویز نفی حرمت کند مستثنا منه بودنش استثنای سابق بر این
استثناء که از آن ذکر شد و ایضا کلی تجویزی که در اول به سبق بیان آمد
والله اعلم اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ از برای نازل شدن

ولایه

ولایه امیر المؤمنین علیه السلام فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ از حضرت ابیجعفر
علیه السلام روز یکه قیام میفرماید قائم علیه السلام مأیوس می شود بنوامیه
پس ایشانند کسانیکه کافر شدند مأیوس شدند از آل محمد علیهم السلام
اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دِينًا آخر فریضه که نازل فرمود خدا آنرا ولایه بود پس نفرمود نازل بعد از ان
فریضه پس نازل فرمود آیه را به کراع غمیم که چشمه ایست بر سه میل از عسفان
وغمیم در نسخه غلط است واز قاموس تصحیح شد پس اقامه آن فرمود حضرت
رسول صلی الله علیه وآله به جحفه پس کسیکه گمان کرد اینکه خدای عزوجل
کامل نکرد دینش پس از امر امامت که از تمام اوست در بر پا داشتن علی
علیه السلام را بر آن علما وترک نفرمودنش هیچ از ما یحتاج امه به تبیین رد
کتاب خدا کرد ورد کننده بر کتاب خدا کافر است وچون این آیه نازل شد

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ابی طالب علیه الصلواة والسلام
از بعد خودش و فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وآیه نازل شد
بعد از نصب فرمودن نبی صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام علما للانام در روز
غدیر خم نزد باز کشتن از حجة الوداع فرمود امیر المؤمنین داده شدم هفت
چیز که داده نشد احدی پیش از من مکر نبی صلی الله علیه وآله وسلم را کشادن به تحقیق
از برای من سبلها و دانستم خوابها وخبرها را ونسبها وفصل الخطاب و دیده ام
بسوی ملکوت به اذن پروردگارم پس غایب نشد از من کذشته ونه آینده
که می آید از بعد من پس بدرستیکه بولایت من کامل فرمود خدا از برای این امه
دینشانرا و تمام فرمود برایشان نعمتها و رضا شد برایشان اسلام شانرا
زمانیکه فرمود روز ولایه مر محمد را صلی الله علیه وآله وسلم ای محمد خبر ده ایشانرا

[illegible]

کمن کامل کردم از برای شان دینشان را وتمام فرمودم برایشان نعمتها و
رضا شدم از برایشان اسلام شان را همه این از جانب خدا بود بر من پس
از برای اوست حمد اما تحقیق بعض فرمایشات ان بزرگوار کشاده شدن
از برای آن نور مقدس سبل فتح باب اوست بسوی جمیع عوالم ایجادیه
به سبیل کلیه که ان رتبه راپیش از ان بزرگوار جز انکه با او یکنور بود نه بود
وبعد از آن بزرگوار هم جز انکه با ایشان از یک نور است نیست و علم منایا
علم به باطن هر نفسی است که ان باطن عالمیت از برای نفس که چون حواس ظاهر
او از ظاهر او بسته شود حواس باطن نفس بر آن عالم باطن کشاده کردد
و مشاهده صور اعمال و اخلاق خود نماید که نفس در ظاهر تن بر انها مکتسب بود
پس حضرت خبر میدهد آکاهی خود را عالم باطن و آخرت نفس مردم بر این
تلویح که خواب نمانه از آن است و علم بلایا علم آفاق عالم است تا قیامت

[illegible]

چنانکه ظاهر خبر دلالت بران کند پس این دو علم را نیز که علم النفس و آفاق بود
بطریق کلیة سواي انها را که کلی در وجود ایجاد بود ند بوجود حاصل نسبت
و باقی نمود ایشان است و علم انساب علم ایشان است بحقایق موجودات
عالم که رشحات وجود مبارک خود ایشان است که اسم الله الاعظم و اسماء
الحسنایند که بر حسب الحقایق است بر کونه انبیا که موجودات علم را در بر عالمی
به نسبة همدیگر پیدا می شود تا به عالم شهود می رسد و از ایشان باظاهر می آید
پس انکه حقایق موجودات را بنسبت همدیگر دانست پوشیده نماند بر او
که بچه نسبت و مناسبت بر یک را با دیگری کون ظهور و بروز است تا پدر بر
پسر و پسر بر پدر بداند و فصل الخطاب نفس کلیت و امام مبین و این علم
دانستن خودش بخود است که خودش بود ان نفس بزرگی که فضل فرمود
به او خدا این واجب و ممکن و به وجود آورد به سبب آن فضل جمیع آثار
شئونات

شئونات ذاتیه خود تبارک اسمه العزیز و علم و را چنانکه باید جز او حاصل
نه بود پیش از او مگر رسول که بعد از او را ائمه از ولد او بود علیهم السلام
که جمله نور واحد بود ند و این است که رسول صلی الله علیه و اله فرمود هیچ کس مرا
ندانست سواي علی حق دانستن و هیچ کس علی را ندانست جز من علیهما الصلوة
و السلام و آنها و نظر فرمودنش به سوي ملکوت هر عالمیست نه انکه مخصوص ملکوت
باشد به ملکوت این شهود یا اینکه ملکوت این شهود به تفاوت مشهودات
آن است در سلسلهٔ نزول پس ملکوت انسان در نزول جمع مراتب سلسلات
از لاهوت و جبروت و ملکوت اعلی و اسفل بر گردیم بر سر کلام بنا گذاشته
شد اسلام بر پنج خصلة دو شهادة که شهادة بوحدانیة باشد و رسالة و دو
قرینهٔ بر آن شهادت نماز و زکوة که قبول نمی شود یکی از انها مگر با ادای
دیگر و بر روزه و حج و ختم آن بولایة کردید پس نازل شد آیه فرض نه فرمود

خداوند فریضها را از براي حاجت خود بلکه رحمتی بود از او لِيَمِيزَ اللهُ الْخَبِيثَ
مِنَ الطَّيِّبِ وَلِيَبْتَلِيَ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ و تا سبقه
گیرید بسوي رحمتش و زیادتی دهد منزلهاي شما را در بهشت خود پس فرض
فرمود حج و عمره و بر پا داشتن نماز و دادن زکوة و فرض فرمود روزه و ولایة
و گردانید از براي شما بابها را که بگشائید بسبب او درهاي فریضها را کلید بود
بسوي راهش و اگر نه بود محمد صلی الله علیه و آله و اوصیاء از ولدش بود ید حیرانان
بهایم مانند که نمیدانستید واجبی را آیا داخل می شوید قریه را از غیر درش پس
چون منت گذاشت بر شما به بر پا داشتن اولیاء بعد پیغمبر شما صلی الله علیه و آله
فرمود الْيَوْمَ الآیه پس فرض فرمود بر شما از براي اولیایش حقوقی و امر کرد
شما را به اداء ان حقوق بسوي اولیاء تا حلال شود از براي شما چیزیکه وراء
شمات از زنان و اموال و خوردنیها و آشامیدنیها و تعریف فرمود شما را
به آن

به آن ادا برکة و نما و ثروة تا بدانند کسیکه اطاعت او می کند از شما بغیب پس
فرمود قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى پس بدانید انکه
کسیکه بخل می کند پس جز این نیست بخل می ورزد از نفس خود اِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِيُّ
وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ بسوي او پس عمل کنید بعد از این هرچه خواستید فَسَيَرَى اللهُ
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و نیست عدوانی مگر بر ستمکاران رسول خدا
فرمود خلق شدم از نور خدا و اهلبیت من از نور من و دوستانشان از نورشان
و سایر مردم در آتشند تَبْيِينٌ زیرا که ایشانند نور منبسط وجود
دوستی ایشان دوست داشتن ان نور است و این و ضدش در هر عالمی
بود و از بد و خلق بظهور آمده چون مراد و حکم یزدان غفور بود در قدمت
تجلی و ظهور به ضدي ضد را نتوان نمود و انشاء به بار را مثلی نبود پس خلیفه

ساخت صاحب سینه نابود شایش را آئینهٔ پس صفای بجد و دش
داد او وانکه ازظلمت ضدش بنهاد اوی دو علم افراخت اسپید و
سیاه آنکی آدم دکر ابلیس راه که ازمهیهٔ عدمی بنفس آمد پس انکه دو دست
داشت نور منبسط وجود را که ایشنند اصل آن نور از اول خلق الی منتها
و در طلب ان یا ازظلمات طبیعه حتی المقدور بیرون کشید که دار الملک استیلای
شیطان است به آن قدر به دوستی ایشان ازنتیجهٔ اقتحام ان ظلمات که آتش
جهنم قهر المهیبت به جنات ان محبت و ولایت که حقایق مؤثرهٔ اسماء
لطفیه است ازفیض وجود لصل در آن اثر که ایشنند بدر آمد از اولین
و آخرین وانکه بر شیوهٔ تمرد واستکبار در آن امر رفت که در این امة بمواجهٔ
بیان وانکث فی عین عیان ان محفوف در احم سابقه الا بر انبیا و خواص
مؤمنین شان آمد که آن دوستی محمد و آل محمد بود واست در حقیقه پس در ظلمات
طبیعیات

وحقیقتها یجل حملها الجبل باخفیها ای جوانبها ناموس

طبیعیات وشهوات ماند با قرین او که شیطان بود و در عاقبت طعمهٔ
نار عذاب تاثیر اسم القهار کردید وایشانرا در هر زمان از زمانیات
مرتضا هر جزوی از برای نور بوده واست از انبیاء سلف که در نبوت تابع
نبوت کلیهٔ محمدیه اند صلواة الله علیه و آله و اولیاء خلف که در ولایة جزویه
تابع نور و شعاع محمد و آل محمدند و ولایة کلیهٔ الهیهٔ ایشان که محبت و ولایة
ونصب وعداوت مردم با این طایفه محبت و ولایة ونصب وعداوت
ایشان بوده است و در هر زمان کروندکان بحق جز در طریق تسلیم و انقیاد
ایشان که مظهر آن انوار پاک بوده اند در روی زمین نرفته اند وجوینده کان
باطل انحراف از ایشان ورزیده و در پی آزار ایشان شده اند لاجرم
چنانکه در شعر آخر ازجناب ملای رومی قدس سره تنظیر یافت انچه شعر
بر این افاده بود بر کردیم بر سر کلام که چون برکشت رسول خدا صلی الله علیه و آله

از حجة الوداع فرود آمد زمینی که ضوجان نامیده می شد پس نازل شد
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس پس جمع شدند مردم بسوی او پس
فرمود کیست اولی بشما از نفسهای شما صیحه زدند به تمامشان که خدا و رسول او
پس کرفت دست علی علیه السلام و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
فانه منی وانا منه وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی
بعدی وبود آخر فریضه که فرض کرد آن را خدای تعالی بر امة محمد صلی الله علیه
و آله وسلم پس نازل فرمود خدا تعالی به تبلیغ الیوم اکملت الآیه پس قبول کردند
هر چه از فرایض که امرشان فرمود در نماز و روزه و زکوة و حج و تصدیقش
کردند بر ولایة وآن در انقضای هفت ده شب از ذی الحجه بود سنهٔ ده
هجری

هجری نزد بازکشت حضرت از حج وداع و میانهٔ ان و وفات رسول الله
صد روز بود و بود که شنوانید به مردم به غدیر خم دوازده مرد را حج فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه و بتحقیق رسانیده بود جمیع شرایع مرقومش را
سوای حج و ولایت پس آمد ان بزرکوار را جبرئیل پس عرض کرد ای محمد خدات
سلام میدهد و میفرماید نکرفتم پیغمبری از پیمبران و فرستادکان مکر بعد از
اکمال دینم و تاکید حجتم و بتحقیق باقیست بر تو از ان دو فریضه از جمله چیزی که
محتاج است به ابلاغ تو قومت را فریضهٔ حج و فریضهٔ ولایت وخلافت از بعدت
که من خالی نمیکذارم زمین را از حجة و خالی نمیکذارم آن را ابداً وامر میفرماید ترا
رساندن قومت را حج و حج میکذاری و حج میکذارند با تو هر کس استطاعت
دارد از حاضری واطرافی وبادیه نشینان و می آموزیشان از معالم حج بر مثل
آموختن ایشانرا از معالم نمازشان و روزه شان وامساک میکنی ایشانرا

ازان وسکوت برمثال انچنان چیزی که امساک کردی ایشانرا وسکوت
ازشرایع تنبیه لفظ حدیث توقفهم واوقفتهم فی القاموس
اوقف سکت وعنه امسک واگر طبع شما اقبال براین معنی نکند پس احد
معنیین وقفة و وقفته بخوانی که مطلع گردانید باشد که احد و یکرش مطابق
بامعنی دراوقف است پس باز داشتی خود را ارزاج لفظاً ومعناً برجوح
امالفظاً که اوقف در اصطلاح اهل علم لغة چنان بود در استعمال معنی کفیته
آمد ومعناً که آموختی که با اطلاع دادن یک معنی وارد ومقدم شد در کلام
وگذشته از اینکه بمعنی اطلاع تکرار است ثانیاً هم که ترک است از کلام اظهار
نفرمودنش انچه را اظهارش مصلحت مردم نه بود واگر عجب است این ترا پس محصور دانسته
علم را بظاهر انچه در الفاظ است وآنوقت تعجب از تست نه از این برگردم
به بیان پس ندا داد منادی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مردم که حضرت
رازه

اراده حج فرموده تا بیاموزاند شما را از آن مثل انچه آموزانید شما را از آن
ازشرایع دینتان ویوقفکم من ذالک علی ما اوقفکم علیه بهر معنی خودت
میدانی بدان وبیرون آمد با او مردم گوش دادند تا بدانند چه می کند پس ۲ وبیرون آمدند
بکنند مثل او پس حج فرمود به ایشان کسیکه حج کرد با او از اهل مدینه واعراب
هفتاد هزار نفر بودند یا زیادتر برعدد اصحاب موسی که هفتاد هزار بود که از
ایشان بیعة هارون گرفت پس شکستند وپیرو گوساله وسامری شدند
وهم چنین گرفت رسول خدا بیعة ازبرای علی علیه السلام بر خلافه بعدد
اصحاب موسی پس شکستند بیعة وپیروی کردند گوساله وجاری شد
سنتی به سنتی ومثلی به مثلی ومتصل شد آواز تلبیه میان مکه ومدینه پس
چون توقف فرمود بموقف آمد او را جبرئیل پس عرض کرد یا رسول الله
خدایت سلام میدهد ومیفرماید اینکه اجلت نزدیک شد ومن

قدوم خواهنده ام ترا بچیزی که ناگزیر است وگریزی از او نیست
پس عهد کن عهدت ومقدم دار وصیت وتعهد کن بسوی انچه
نزدت است از علم ومیراث وعلوم انبیاء پیش از خودت وسلاح
وتابوت وجمیع هرچه در نزد داری از نشانهای انبیاء پیش وتسلیم
بسوی وصیت وخلیفه ات از بعدت حجة من که بالغه است بر خلق
من علی ابن طالب علیه السلام پس برپا دار او را ازبرای مردم وبگیر عهد
ومیثاق او را وبیعتش وبیاد آرشان چیزی که گرفتی بر ایشان از بیعت
ومیثاق من که واثق گردانیدی ایشانرا بسبب آن وعهد انچنانی
من که عهد کردی بسویشان از ولایت ولی من ومولای ایشان
ومولای هر مؤمن ومؤمنه علی ابن ابی طالب علیه السلام محمد مبارک؟
که این امر خطیر چنانکه هست از انظار دلها پوشیده خاصه در این زمان
که علمای

که علمای مذهب نیز بظاهر اهل سنت مایل گردیده علم تاویل را ابداً
در موضع تحریض میدانند وبس وعوام را از غفلة خود به غفلة این امر
انداخته ونگذارند که بعلمای این علم در عقاید خود رجوع دهند وحد مثل
بنده نیز گفتار در آن مثل الاعلی الهیه نمیباشد ولکن همین قدر ولایت
عبارت از سلطانی خدا است وبس است از برای تنبیه اندیشه در تامل این مطلب
که چه دار است رویم بر سر بیان پس بدرستیکه من نمیگیرم پیغمبران خود
مگر بعد اکمال دینم واتمام نعمتم بولایت اولیایم ومعادات اعدایم
وان کمال توحید من است ودین من وتمام نعمت من بر خلقم فالیوم
تا آخر آیه بر ولی من ومولای هر مؤمن ومؤمنه بنده من ووصی نبی من
وخلیفه از بعد او وحجة من که بالغه است بر خلق من مقرون است طاعتش
به طاعت محمد ومقرون است طاعة محمد به طاعت من کسیکه اطاعت

کرد او را بتحقیق اطاعة کرده مرا و کسیکه عصیان ورزید او را بتحقیق معصیت کرده
مرا کردانیدم او را علم میانه خود و میانه خلق خود پس کسیکه شناخت او را می باشد
مؤمن و کسیکه منکر شد او را می باشد کافر و کسیکه شریک قرار داد
به بیعة او می باشد مشرک کسیکه ملاقات کرد مرا بولایت او داخل بهشت شد
و کسیکه ملاقات کرد مرا بعداوت او داخل آتش شد پس برپا دار ای
محمد علی را علماً و بکیر برایشان بیعة و تازه کن عهد مرا و میثاق مرا از برای
ایشان انچنان عهد و میثاقی که واثق کردانیدی ایشان را بر او پس
بدرستیکه من کیرنده ام ترا بر خود و طلب قدوم کننده ام ترا پس ترسید رسولخدا
قومش را و اهل نفاق و شقاق متفرق شدنشان را و برکردیدنشان جاهلیة
از برای دانستنش از عداوت ایشان و از پیچیدن تعصبهاشان بر علی
علیه السلام از عداوت و بغضاء و خواست جبرئیل را که بخواهد از پروردگارش

٥٤٠

نکاه داری را از مردم و منتظر شد آمدن جبرئیل را به نکاهداری از
مردم از جانب خدای عزوجل و تاخیر شد آن تا اینکه رسید حضرت مسجد
خیف پس آمد جبرئیل و امر کرد او را انکه ببندد و عهد او را و برپا دارد
حجت او را علی علیه السلام برای مردم و نیامد او را به نکاه داری از جانب
خدای عزوجل انچه اراده حضرت بود تا رسید به کراع غمیم میان مکه و مدینه پس
آمد او را جبرئیل و امر کرد او را به انچه امر کرد او را به آن از پیش و نیامد او را
به نکاه داری پس کفت ای جبرئیل بدرستیکه من میترسم قوم را تکذیب
کردنشان مرا و قبول نکردنشان قول مرا در علی پس کوچ داد پس چون رسید
غدیر خم پیش از جحفه به سه میل آمد او را جبرئیل بر ساعت پنج که از روز
کذشته بود به زجر و انتهار و نکاه داری از مردم پس عرض کرد ای محمد بدرستیکه
خدای عزوجل میرساند ترا سلام و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ
النَّاسِ و بود که اول مردم رسیده بود نزد جحفه پس امر کرد جبرئیل که بر کرداند
کسی که پیش افتاده بود از مردم و جلو بکیرد کسی که پس مانده بود در آن مکان
از برای برپا داشتن علی علیه السلام را از برای ناس و تبلیغ فرمودنش را
چیزی که نازل فرمود خدا در علی علیه السلام و خبر داد او را که خدا اش نکاه داشت
از مردم پس امر فرمود رسولخدا نزد آمدنش نکاهداری منادی را که ندا کند پس ندا
داد منادی در مردم نماز جامعه و کنار رفت حضرت از راست راه بجانب
مسجد غدیر امر کرد به آن او را جبرئیل تا که از خمش بیرون برد بکلوی درستان
انچه تا محشر بیاوردشان از آن هستی بهوش از جانب خدای تعالی و در آنجا که
سنکها بود پس امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بلند کنند انها را از
از نشیب و نصب کنند از برایش سنکها بهیئت منبر تا مشرف شود بر مردم

پس راجعه

پس مراجعه کردند مردم و باز داشته شد آخرهاشان در آن جایکاه که
زایل شدند و ایستاد رسولخدا صلی الله علیه و آله بالای ان سنکها و کفت
اَلْحَمْدُ للهِ الّذی علی بتوحیده و دنا فی تفرده و جلّ فی سلطانه وَ
عظم فی ارکانه احاط بکل شَيْءٍ علماً و هو فی مکانه و قهر جمیع
الخلق بقدرته و برهانه حمیداً لم یزل محموداً لا یزال مجیداً
لا یزول مبدءاً و معیداً و کل امر الیه یعود باری الممسوکات و
داحی المدحوات سبوحٌ قدوس رب الملائکة و الروح متفضلٌ
علی جمیع من براه متطول علی جمیع من ذرأه یلحظ کل عین و العیون
لا تراه کریمٌ حلیمٌ ذو اناة قد وسع کل شیء رحمته و من علی
جمیع خلقه بنعمته لا یعجل بانتقامه و لا یبادرهم بما استحقوا
من عذابه قد فهم السرائر و علم الضمائر و لم یخف علیه المکنونات

وَمَا اشتبهت عليه الخفيات له الاحاطة بكل شيء والغلبة لكل
شيء والقوة في كل شيء والقدرة على كل شيء لا مثله شيء
وهو شيء الشيء حين لا شيء وحيّ حين لا حيّ قائم بالقسط لا
اله الا هو العزيز الحكيم جل ان تدركه الابصار وهو يدرك الا
بصار وهو اللطيف الخبير لا يحقّ وصفه احدٌ من معاينته ولا
يجد كيف هو من سرّه وعلانيته الا بما دلّ عزّ وجل على نفسه *
اشهد له بانه الله الذي لا اله الا هو الذي ملأ الدهر قدسه
والذي يغشى الا بدنوره والذي ينفذ امره بلا مشورة مشيرٍ
ولا معه شريك في تقديره ولا تفاوت في تدبير صوّرها ابتدع بلا
مثال وخلق ما خلق بلا معونة من احد ولا تكلّف ولا احتيال
انشاها فكانت وبرأها فبانت وهو الذي لا اله الا هو المتقن الصنعة

عجب

بحسن الصنيعه العدل الذي لا يجوز والاكرم الذي اليه
ترجع الامور اشهد انه الله الذي تواضع كل شيء لعظمته وذلّ
كل شيء لعزّته واسلم كل شيء لقدرته وخضع كل شيء لهيبته
مالك الاملاك ومسخّر الشمس والقمر
في الافلاك كلٌ يجري لاجل مسمّى يكوّر الليل على النهار و
يكوّر النهار على الليل يطلبه حثيثا قاصم كل جبار عنيد و
مهلك كل شيطان مريد لم يكن له ضدّ ولا معه ندّ احد صمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احدٌ الهًا واحدًا وربًّا ماجدا
يشاء فيمضي ويريد ~~فيقضي و يريد~~ فيقضي ويعلم فيحصي ويميت
فيحيي ويفقر ويغني ويضحك ويبكي ويدبّر فيقضي ويمنع فيعطي
له الملك وله الحمد بيده الخير وهو على كل شيء قدير يولج الليل

في النهار ويولج النهار في الليل لا اله الا هو العزيز الغفّار
مجيب الدعاء مجزل العطاء محصي الانفاس ورب الجنّة والناس
الذي لا يشكل عليه اللغة ولا يضجره المستصرخون ولا يبرمه
الحاح الملحين العاصم للصالحين والموفّق للمتّقين مولى المؤمنين
رب العالمين الذي يستحق من كل خلق ان يشكره ويحمده على كل
حال احمده واشكره على السرّاء والضرّاء والشدّة والرخاء واومن
به وبملائكته وكتبه ورسله فاسمعوا واطيعوا لامره وبادروا
الى مرضاته وسلّموا لقضائه رغبة في طاعته وخوفا من عقوبته
لانه الله الذي لا يؤمن مكره ولا يخاف جوره اقرّ له على نفسي بالعبودية
واشهد له بالربوبية واؤدّي ما اوحي اليّ خوفا وحذرا من ان
تحلّ بي قارعة لا يدفعها عني احد وان عظمت منّته وصفت

حيلته

حيلته لانه لا اله الا هو قد اعلمني ان لم ابلّغ ما انزل اليّ فما بلّغت
رسالته فقد ضمن من العصمه وهو الله الكافي الّلهم واوحى
اليّ بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك من
ربك الآية معاشر الناس ما قصرت ان تبليغ ما انزله وانا مبين
لكم ميفرمايد پس از تمجيد وثناء وتحميد حضرت الهى وقرائت آيه كه چيزى
كه كوتاهى كردم از تبليغ چيزى كه نازل فرموده است خدا آنچه را در حال بيانم آن را
از براى شما اكنون سبب اين آيه اينست كه جبرئيل فرود آمد بسوى من سه مرتبه
امر كرد مرا از سلام پرورد كار من واوست سلام انكه بايستم در اين
حاضر گاه پس بيا گاهانم هر سفيد و سياهى را اينكه على ابن ابى طالب برادر من
و وصيّ من وخليفه من است امام بعد من آنچنان كسيكه مكانتش از من
مكانه هارون از موسى است مگر انكه پيغمبرى بعد من نيست وولىّ شماست

بعد خدا و رسول او و بتحقیق نازل کرد خدای تبارك وتعالی بر من به این آیه
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و علی ابن ابیطالب بود انچنان کسیکه
بر پا داشت نماز و داد زکوة و حال انکه راکع بود اراده کرد خدا را در هر حال
و سؤال کردم جبرئیل را که استعفا کند از برای من از تبلیغ آن بسوی شما
ای مردمان از برای دانستنم به کمی صاحبان اندیشه در دین و بسیاری
اهل نفاق و دغل کاری گناه کاران و خدعه استهزا کنند انچنانیکه وصفشان
فرمود خدا در کتابش به اینکه ایشان يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي
قُلُوبِهِمْ و می پندارند آن را کار خاری و آن نزد خدا بزرگ است از برای
بسیاری اذیتشان برایم غیر یکمرتبه حتی گوشیم نامیدند و گمان کردند اینکه
چنانم از برای بسیاری ملازمتم او را و اقبالم بر او تا انکه نازل فرمود خدای

ودرین

در این الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ پس فرمود قُلْ أُذُنُ
عَلِيٍّ انچنان کسانیکه گمان میبرند بدرستیکه او اذن خَيْرٍ لَكُمْ تا آخر آیه و اگر
خواستم نام برم گویندگان به نامهاشان هر آینه بردم و اشاره کردم به اعیانشان و اگر
خواستم دلالت کنم براشان هر آینه کردم دلالة ولکن کرم کردم و همه این رضا نمیشود
از من خدا مگر تبلیغ کردنم چیزی که نازل فرمود خدا بسویم پس فرمود يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ الآیة پس بدانید گروه مردمان و فهم کنید و بدانید
اینکه نصب فرمود خدا از برای شما ولیی را و امامی را که مفترض است طاعتش بر مهاجر
و انصار و بر تابعین به احسان و بر بادی و حاضر و عجمی و عربی و حر و مملوك و خورد
و بزرگ و بر سفید و سیاه و بر هر یگانه پرستی ممضی است حکمش جایز است قولش
نافذ است امرش ملعون است مخالف کننده اش مرحوم است تصدیق کننده اش

بتحقیق آمرزید مر کسی را که شنید و اطاعت کرد از برای او گروه مردمان
بدرستیکه شان آن است که آخر مقامیست که می ایستم در این مشهد پس
بشنوید و اطاعت کنید و منقاد شوید از برای امر پروردگارتان پس
بدرستیکه خدای عز و جل اوست مولای شما و اله شما پس دون و سوای او
محمد ولی شماست و امام شماست به امری از خدای پروردگار شما پس امامت
در ذریه من است از صلب او تا روز ملاقات کردنشان خدا را و رسولش را
نیست حلالی مگر چیزی که حلال کرد آن را خدا و نیست حرامی مگر انچه حرام کرد
آن را خدا آموخت مرا خدا انچه حلال و حرام است و من افاضه کردم از چیزی که
آموخت مرا پروردگار من از کتابش و حلالش و حرامش بسوی او گروه مردمان
نیست از علمی الا و بتحقیق احصا فرمود خدا آنرا در من و هر علمی دانستم من
احصا کردم آنرا در امام پرهیزکاران و در بعض نسخ بنا بر قول مؤلف

يعني آنكه ان است ... خطاب كننده من بعد از من على است

درامام مبین

درامام مبین و این اوفق است با کتاب الله خلاصه و نیست از علمی مگر آموختم
علی را و او امام مبین است گروه مردمان گم مشوید از او و عدول منمائید از
او و نیز برای کبر مشوید از ولایة او پس اوست انچنان کسیکه هدایت می کند
بسوی حق و عمل میکند به آن و میبرد باطل و نهی میکند از او و نمیگیرد او را در خدا
ملامت ملامت کننده پس بدرستیکه او اول کس است که ایمان آورد بخدا و رسولش
و کسی است که فدا شد رسولخدا را به نفسش و کسی است که بود با رسولخدا و نه بود که پرستد
خدا با رسولش از مردان غیر او گروه مردمان زیادتی دهید او را پس بتحقیق که خدا زیادتیش
زیادتی داد و قبولش کنید پس بتحقیق که خدا نصبش کرد گروه مردمان بدرستیکه
او امام است از جانب خداوند پذیرفت خدا بر کسیکه منکر ولایة اوست و نه می
آمرزد کسی را که منکر شد از برای او حقی را بر خداست که بکند آن را به کسیکه خلاف
امر خدا کرد در او و اینکه عذابش کند عذاب نکرا ابد الآبدین و دهر دهور پس حذر

کنید مخالفت کرد دشمنان مرا پس رسید بشان به آن سبب بار برا که وَقُودُهَا
النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ ایمردمان بمن قسم بخدا بشارت دادند
پیشنیان از انبیا و مرسلین ومن خاتم نبیین و مرسلینم و حجة بر همه مخلوقین از
اهل آسمانها و زمینها پس کسیکه شک کرد دراین کافر است کفر جاهلیت پیش
وکسیکه شک کرد در قول من اینقول پس بتحقیق شک کرد در همه و شک کننده
در آن پس او در آتش است گروه مردمان عطای بیعوض ومنت فرمود مرا خدا
باین فضیلت منت بودنی از او برمن و احسان بودنی از او بسوی من ونیست
خدائی جز او از برای اوست حمد از من ابدالآبدین و دهر الداهرین بر همه حال
تعریف اما شک نکردن دراین مقام که مقام نبوت کلیه است با از روی
حصول یقین به ارشاد اولیای دین و استرشاد از ایشان است در قول و فعل
واین طریق سالکین است که در آخر تحقق شهودی از برای ایشان شود
وبراین معانی

وبراین معانی تخلق حاصل نمایند چون آتش شدن آهن در آتش و این
بهتر از روی علم و عملست که علمش به عین است و عملش به حقیقت و دیگری
آنکه از روی نظریات از پی اکتساب آن شود و آن موقوف است از برای او
که اولا خصوص نبوت آن بزرگوار در نزد و بصیرتش ثابت باشد پس تحقیق
انجبر نماید که ثابت است بدیدن موافقات او از اخبار و اتفاق ملة باغذ تهبب
بر عین خبر یا مایوافقه و یؤیده اما ثبوت نبوت خاصه کتاب و سنة و اجماع
و آثار عترت آن بزرگوار بالجمع و بالانفراد و هریک از آنها و غیر آنها
بر بیچه نظر سازم سیمای تو می بینم نموده است و می نماید و آنچه اهل و عادی
باطله سعی در هدم این بنیان دارند سودی بجهت ایشان نمی بخشد مگر آنکه در
هر زمان بر غلبه ایشان بدأ و قولاً دستی از غیب برون آمد و کاری کرده
وثبوت جز یامثلش دراین باب ضرور می کند اجتماع اهل اسلام بر این عقیدت

که اجتماع کل اسلام بل مذهب بر ضلالت نیست زیرا که معصومین و
اولیآء الله داخلند و اعتقاد انها فی نفسه دلیل است بر مدعای انجنان
که هر یک از آن و خبر نابت به استقلال حجتند برگردیم بر سر بیان گروه
مردمان تفضیل دهید علی را پس بدرستیکه او افضل ناس است از بعد من از مرد و
زن بما نازل فرمود خدا رزق و نگاه میدارد خلق ملعون است ملعون
معضوب است مغضوب بر کسیکه رد کرد قول من را این آگاه باشید اینکه
جبرئیل خبر داد مرا از خدا به آن وگفت کسیکه عداوت کرد و ولایت نجست
پس بر اوست لعنت من و غضب من پس نظر کنید هر نفس چه مقدم داشت
مر فرداش را و بترسید خدا را مخالفت کردنشان بدرستیکه خدا با خبر است
بچیزی که میکنید گروه مردمان تدبر کنید قرآن و بفهمید آیات آنرا و محکمات
آنرا و متابعت مکنید متشابه آنرا پس قسم بخدا هر آینه او بیان کننده است
زجر کننده

زجر کننده های قرآنرا و واضح میکند تفسیر قرآن را مگر آنکه من گیرنده ام بدست او
و بر آورنده ام او را بسوی خود و بلند کننده ام به بازوش و آموزنده ام
شما را اینکه من کسی را که می باشم مولایش پس این علی مولای اوست و او
علی ابن ابیطالب است برادر من و وصی من و موالات او از خداست نازل
کرد آنرا خدا بر من گروه مردمان بدرستیکه علی و پاکیزه های از ولد من ثقل
اصغرند و قرآن ثقل اکبر و هر یک از آن دو بیان کننده است از صاحبش موافق است
مر او را مفارقت نمیکنند تا وارد شوند بر من حوض را امناء الله بر خلقش و حکما
خدا در ارضش آگاه باشید و بدرستیکه خدا گفت و من گفتم آن خدای عز و جل
آگاه باشید و بتحقیق ادا کردم آگاه باشید و بتحقیق رسانیدم آگاه باشید
و بتحقیق شنوانیدم آگاه باشید و بدرستیکه خدای عز و جل گفت و من گفتم
و بتحقیق واضح کردم آگاه باشید و بدرستیکه آن چنان است که نیست امیر مؤمنین

غیر برادر من این کو حلال نیست امرة المؤمنین بعد من از برای احدی غیر او پس
زد بدست مبارك بر شانهٔ امیر پس بلند کرد او را و بود امیر المؤمنین از ابتدآء
اول صعود دادن رسول خدا و بتحقیق بلند فرمود علی را تا کردید دو پای او
باز انوی رسول خدا پس فرمود کروه مردمان این علی برادر من و وصی من و
ظرف علم من و خلیفهٔ من بر امت من و بر تفسیر کتاب خدای عز و جل
و خوانندهٔ بسوی او و عمل کننده به چیزی که رضای خداست و حرب کننده مر
اعدایش را و موالی بر طاعتش و ناهی از معصیتش خلیفه رسول خدا و امیر مؤمنین
و امام هادی به امر خدا و کشندهٔ ناکثین و قاسطین و مارقین به امر خدا می کویم
بدل نمیشود کفتار نزد من به امر پروردکار من اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ
وَعادِ مَنْ عاداهُ وَالْعَنْ مَنْ اَنْكَرَهُ وَاجْحَدْ حَقَّهُ وَاغْضِبْ عَلىٰ مَنْ
جَحَدَ الهی بدرستیکه تو نازل کردی بر اینکه امامت از برای علی است ولی تو نزد
تبیین

تبیین ان بسبب تفضیل دادنت او را به کامل کردانیدنت بر بندکانت را
از دینشان و تمام فرمودنت برایشان به نعمت خود و رضا شدنت از
برایشان اسلام را دینی پس فرمودی وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً
فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ الهی بدرستیکه
من بتحقیق رسانیدم کروه مردمان اینست غیر این نیست که کامل کرد خدای
عز و جل دین شما را به امامت او پس کسیکه نه پذرفت به امامت او و کسانیکه
از ولد منند از صلب او تا روز قیامت و عرض بر خدای تعالی پس ایشان آنند
که حبط شد اعمال ایشان و در آتش ایشان جاوید انند و تخفیف نمی شود
از ایشان عذاب و نه مهلت داده می شوند کروه مردمان این علی یاریت
یاری کننده ترشما از برای من و سزاوار تر مردم به من و خدای عز و جل
و من از او راضیانیم و نازل نشد آیه رضا مکر در او و خطاب نکرد خدای آنان

کسانیرا که ایمان آوردند مکر ابتدا کرد به او و نازل نشد آیه مدحی در قرآن مکر در او
و کواه نشد خدا به بهشت در هَلْ اَتىٰ عَلَى الْاِنْسانِ مکر از برای او و نازل
نکرد آنرا در غیری و مدح نکرد در آن هَلْ اَتىٰ غیر او را کروه مردمان او است
ناصر دین خدا و مجادل از خدا و تقی نقی هادی مهدی است نبی شما بهتر هر
نبی است و وصی شما بهتر هر وصی و پسران او بهترین اوصیایند کروه مردمان ذریه
هر پیغمبری از صلب او ست و ذریهٔ من از صلب علی است مترجم اما
بظاهر امر که از برای آن بزرکوار پسری نماند تا مردم بر او اجتماع کنند خلافت
علی را علیه السلام و از صلب او بود ذریهٔ رسول که از بطن فاطمهٔ زهرا علیها السلام
یکانه کوهر درج نبوت آمدند و نیز نماند از برای آن بزرکوار نسبت دیکر تا مردم
انرا قرین کنند و نه حصه از نسبت دیکر که دست آویز مردم شود ذالِكَ تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ اما در باطن امر مقام ولایة که مقام روح اعظم الهیت و مقام
نبوت

نبوت که مقام عقل روح و در نزد اختیار عقل نفس عقل است که از او
به مختار خود از وجود صفات ذات آید پس حضرت مولی الموالی که نفس آن
بزرکوار بود در کلی ذریهٔ او و از غیر او محال بود در وجود که باو پدید آید چنانکه
آثار عقل از غیر نفس محال است که بارز شود و در این معنی بیانات بود که از مخارات
آن نرسید و دم باز کشید و طریق سلامة جست از آن کروه مردمان بدرستیکه
شیطان بیرون کرد آدم را از بهشت به حسد پس حسد مورزید او را پس حبط شود
عملهای شما یا حبط کند و بلغزد یا بلغزاند قدمهای شما را پس بدرستیکه آدم هابط
شد بسوی زمین بیک خطیئه و حال انکه صفوة الله تعالی بود پس چکونه
باشید شما اکر ذلت ورزید و حال انکه شما بندکانی زیاده نیست و
دشمن ندارد علی را مکر شقی و تولی نمیجوید علی را مکر تقی و ایمان نمی آورد به او
مکر مؤمن مخلص در علی قسم بخدا نازل شد سورهٔ عصر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ کروه مردمان آمنوا بالله ورسوله

وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى

أَدْبَارِهَا کروه مردمان این نور از خدای عزوجل در علیست پس در نسل

از او تا بقائم مهدی انچنانی که جبکیرد بحق خدا و بحق هر مؤمن به علت اینکه خدا

جل وعز بتحقیق کردانیده مارا حجة بر مقصرین ومعاندین ومخالفین وخائنین

وآثمین وظالمین از جمیع عالمین کروه مردمان من ترساننده ام شمارا منم

رسول خدا که بتحقیق کذشتند پیش از او رسولان أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ

انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ انچنانیکه صبر کنند کانند آکاه باشید اینکه علی است

انچنان موصوف به صبر وشکر پس از بعد او ولد من از صلب او کروه مردمان

تمین

منت مکذارید بر من به اسلام خودتان پس به آن سبب سخط فرماید

خدا بر شما پس برساند شمارا بعذابی از نزد خودش إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

کروه مردمان زود است که می بوده باشند بعد از من اماما نیکه میخوانند

بسوی آتش وبد جایکاه متکبر اینست آن در روز قیامت یاری کرده نشوند

کروه مردمان من وخدا بیزارانیم از ایشان کروه مردمان بدرستیکه ایشان وانصار ایشان

واشیاعشان در درک اسفل از آتشند وبد جایکاه متکبر آن است

آکاه باشید ایشانند اصحاب صحیفه پس نظر کند احدار شما در صحیفه خود بنی

فرمود حضرت ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام پس برد بر مردم مکر شرذمه

از ایشان امر صحیفه بعد ما می نویسم اینرا از باب مقدمه تسهیل فهم

این مطالب بزرک بعد بر سر بیان رویم ولایة در تجرید تجلی صرف است

ونبوت در تجرید فقر محض ومنجلای از آن تجلی که شد نور عقل کل

که اول ما خلق الله وحقیقه کوبنده محمدیه خاتم است صلواة الله علیه واله

ظاهر کردید وچون از خود فقر محض وفنای صرف بود در احدیت ذات

واجب مقوم ذات واجب معقوم به تمام کمالات وجود بر او منجلی شد

بولایت خود وقیام نمود در او به امر خود وبه علو خود نفس او کردید ودر

احدیت خود برنک او آمد تا ظهور جمال وجلال خود را از دو قسمت حجاب

عصمت کبریای خود که آن رنک اوست فرماید اورا به رنک خود آورد

وبه پنج قسم منقسم کرد ودر چارده وجه رتق وفتق نمود واین کلیت

در موجودات عالم که هیچ موجودی را از این کلی خالی نخواهی یافت وکفی

بالتلویح تصریحا کروه مردمان بدرستیکه میکذارم ولایت را امانت ووراثتی

در عقب خودم تا روز قیامت وبتحقیق رسانیدم چیزی که رسانیدم

حجة بودنی بر هر حاضر وغائب وبر هر احدی از کسیکه حاضر شد

زن

باشد زاییده یا نزاییده تا روز قیامت وزود است که بکردانند اورا

بر سبیل ملک کیری وپذیرای غصب شدن آکاه باشید لعنت کند یا

کرد خدا غاصبین ومغتصبین ونزد آن غصب کردن سَنَفْرُغُ لَكُمْ

أَيُّهَا الثَّقَلَانِ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ

کروه مردمان بدرستیکه خدای عزوجل نمی بوده باشد که واکذارد شمارا بر انچه

شما بر او آیند حَتَّى يَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ونمی باشد خدا که شمارا

مطلع کند بر غیب کروه مردمان چنانست که نیست از این معموره مکر انکه خدا

هلاک کننده است اورا به تکذیب کردنش یا بتکذیبش ولایت ویم چنین

هلاک می کند خدا قریه هارا وحال که آن قریه ها ظالمه است چنانکه ذکر فرموده است

خدای عزوجل این امام شماست وولی شماست وآن مواعید خدا وخدا است

می کند وعده اش را کروه مردمان بتحقیق کمراه شد پیش از شما بیشتر پیشینیان

وخدا بتحقیق هلاک کرد پیشینیان را و هلاک کننده پسینیان است
گروه مردمان بدرستیکه خدا بتحقیق امر فرموده مرا و نهی فرموده مرا و بتحقیق
من امر فرمودم علی را و نهی فرمودم او را و دانست اینجا امر و آنچه نهی است
از پروردگارش که عز و جل است پس بشنوید از برای امرش و منتهی شوید
از برای نهیش و بگروید بسوی مرادش و متفرق نکنند شما را راهها از راه او
منم صراط مستقیم آنچنانی که امر کرد خدا شما را بمتابعه کردن آن صراط
پس علی است از بعد من پس اولاد منند از صلب او پیشوایانی که هدایت
میکنند بحق و بحق اعتدال می ورزند پس قرائت حمد فرمود تا آخرش
که فرمود در من نازل شده و در ایشان نازل شد و از برای ایشان تعمیم یافت
و ایشانرا مخصوص شد أُولَٰئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ آگاه باشید که اعدای ایشان

اهل شقاق

اهل شقاق ایشانند عادون و برادران شیاطین آنچنان کسانیکه وحی
میکنند بعض ایشان بسوی بعض نیکو ساختهها دروغ خود را فریفتنی آگاه باشید
اولیاء ایشان آنچنان کسانند که یاد فرموده است ایشانرا خدا در کتاب
خود مؤمنین پس فرموده است حق تعالی لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَا
لْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ تا آخر آیه آگاه باشید بدرستیکه
اولیاء ایشان آنچنان کسانند که وصفشان کرده است خدای جل و عز الَّذِينَ
آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ
آگاه باشید اولیاء ایشان آنچنان کسانند که ایمان آوردند و مرتاب
نشدند آگاه باشید اولیاء ایشان آنچنان کسانند که داخل می شوند
بهشت را در حال امن و ملاقات می کنند ایشان را ملائکه به سلام دادن
اینکه خوش باد بر شما پس داخل شوید آنرا جاویدانیان بدرستیکه اولیای

ایشان آنچنان کسانند که داخل می شوند بهشت را بغیر حساب آگاه باشید
بدرستیکه اعدای ایشان داخل می شوند سعیر را آگاه باشید اینکه اعدای
ایشان آنچنان کسانند که می شنوند از برای جهنم بانگ دادن را و حال آنکه
جوش زننده است و از برای آن آواز اشتعال است كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ
لَعَنَتْ أُخْتَهَا الآیه آگاه باشید اینکه اعدای ایشان آنچنان کسانند که
فرمود خدای عز و جل كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ
نَذِيرٌ آگاه باشید اولیاء ایشانند الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ گروه مردمان دشمن ما کسی است که مذمتش کرد خدا و
لعنتش کرد و دوست ما کسی است که مدحش فرمود خدا و دوستش داشت
گروه مردمان آگاه باشید که من ترساننده ام و علی راه نماینده گروه مردمان
بدرستیکه من نبیم و علی وصی است آگاه باشید که خاتم ائمه از ما قائم مهدی است

آگاه باشید

آگاه باشید آنکه او ظاهر است به دین آگاه باشید بدرستیکه او انتقام کشنده است
از کسان ستمکار آگاه باشید که او گشاینده حصنهاست و خراب کننده آنها آگاه باشید
آنکه اوست فتح کننده هر قبیله از شرک آگاه باشید که او دریافت کننده هر خونیست
از برای اولیاء خدای عز و جل آگاه باشید بدرستیکه اوست یاری کننده
مر دین خدا را آنچنان دینی که فرو رفته است از دریای با تهی آگاه باشید
که او نام می برد هر صاحب فضلی را به فضلش و هر صاحب جهلی را به جهلش آگاه
باشید که اوست خیره خدا و مختار او آگاه باشید که اوست وارث هر علمی
و محیط بهر فهمی آگاه باشید که اوست خبر دهنده از پروردگارش عز و جل
و آگاه نماینده از برای امر ایمانش آگاه باشید که اوست رشید آگاه باشید
که اوست تفویض شده به سوی او آگاه باشید که اوست باقی آخر حجت
و نیست حجتی بعد او و نیست حقی مگر با او و نیست نوری مگر نزد او

اگاه باشید که نیست غالبی از برای او و نه یاری یافته براو آگاه باشید
بدرستیکه او ولی خداست در زمینش و حکمش در خلقش و امینش در
پنهانش و آشکارش لایخفی حضرات باب درحق خاتم الاولیاء تغلب
کردند چنانکه اهل تسنن درحق فاتحهم علیهم السلام گروه مردمان بتحقیق بیان
کردم از برایتان و فهمانیدم شما را و این علی می فهماند شما را بعد من آگاه باشید
و بعد از سر رسیدن خطبه ام میخوانم شما را بسوی دست دادن من بر بیعت
و اقرار به او پس دست دادن شما او را بر بیعة بعد از من آگاه باشید بدرستیکه
من مبایعه کردم خدا را و علی مبایعه کرده مرا و من گیرنده ام شما را به بیعت
از برای نزد حضور خدای عزوجل فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الآیه
گروه مردمان إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ
الآیه گروه مردمان حج کنید خانه را پس وارد نیاورد آن حج کردن خانه

اهل هیج

اهل هیج خانه را مگر غنا و پیدا برای نسل شوید و پیدا برای خلاف نشد ندا از آن
مگر شق شق شدند و متفرق گردیدند گروه مردمان وقوف موقف نکرد مؤمنی
مگر آنکه آمرزید خدا از برای او گناه گذشته او را تا آن زمان پس چون سر رسید
حجه اش از نو می شود عملش گروه مردمان حاجیان معانون غلط کاتب است
معاون بفتح واو بقرینه بعد و خرجهای راهشان بعوض آینده است
وَاللهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ گروه مردمان حج کنید خانه را به کمال دین و تفقه
و منصرف مشوید از مشاهد مگر بتوبه و اقلاع گروه مردمان بپا دارید نماز را
و بدهید زکوة را چنانکه امرتان فرمود خدای عزوجل و اگر دراز شد بر شما
غایة و مهلتها پس قصور از شما شد یا فراموش کردید پس علی ولی شماست
و تبیین فرماینده از برای شما آنچنان کسیکه نصب فرموده او را خدای عزوجل
از برای شما و کسیکه خلق کرد خدا او را از من و از او مترجم گرید

درمیان من تا او ازا و فاصله کلمه بود و نتواند بود که مرا باشد که کاتب
توقف از تحریر آن کرده و علی ذالک عطف کسیکه بر آنچنان کسیکه است
و بر تقدیر اول عطف بر شما بود پس بر این تقدیر ترجمه این شود که کسیکه
خلق کرد خدا او را از من و مرا از او و فهم این مراتب از مقدمه که در قبل ذکر شد
معلوم شود لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ خبر میدهد
شما را بچیزی که پرسید و تبیین میفرماید از برای شما چیزی که نمیدانید آگاه
باشید آنکه حلال و حرام بیشتر از آن است که بشمارم آن را یا بشناسانم
آن را پس امر می کنم به حلال و نهی میکنم از حرام در مقام واحد و مأمور شدم
آنکه بگیرم بیعت از شما بر شما و دست دادن به بیعت از برای شما به قبول
چیزی که آمدم به آن چیز از خدای عزوجل در علی امیرالمؤمنین و در ائمه از
بعد او و آنچنان کسانیکه ایشان از من اند و از او و طایفه که بر پا شونده سبب

ودرایشان حق

در ایشان خاتم الائمه مهدی تا روز قیامت آنچنان کسیکه حکم می کند بحق گروه
مردمان بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را چنانکه امرتان فرمود خدای عزوجل
گروه مردمان و هر حلالی دلالت کردم شما را بر او و حرامی نهی کردم شما را از او
پس بدرستیکه بر نمی گردم از آن و بدل نمی کنم پس یاد آرید آن را و حفظ کنید
و وصیت کنید به او و بدل نکنید آن را آگاه باشید و من تجدید می کنم
گفتار را آگاه باشید پس بپا دارید نماز را و دهید زکوة را و امر کنید بمعروف
و نهی کنید از منکر آگاه باشید و سر امر بمعروف و نهی از منکر اینست که منتهی
شوید تا فرمودنش و برسانید آنرا کسانیکه حاضر نیستند و امر کنید آنکس را
بقبولش و نهی کنید او را از مخالفتش بدرستیکه آن امر از خدای عزوجل
و من با هم است قرآن میشناساند شما را آنکه ائمه از ولد او هست بعد از من
و شناسانیدم من شما را آنکه ایشان از منند و از او و جائیکه میفرماید خدای عزوجل

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وكفتم من كمراه نشويد ما دام تمسك داشتيان
به آن دو مترجم كويد كفتم من يعني انرا كمراه نشويد تا آخر مستانف است و
آن دو علي است وائمه از ولدش يا قرآن وائمه عليه السلام بر سر بيان روم كروه
مردمان بترسيد خدارا و حذر كنيد اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ياد كنيد
مردن وحساب وميزانها ومحاسبات ميان دو دست پروردكار جهانيان وثواب
وعقاب را پس كسيكه آمد بحسنه ثواب داده شود وكسيكه آمد بسيئه پس نيست از
براي او از بهشت از هيچ بهره كروه مردمان بدرستيكه شما بيشتر از آنيد كه مصافقه
كنيد بهمه تان مرا به كف يك وامر كرد مرا خدا انكه بكيرم از زبانهاى شما اقرار
بچيزى كه بستم از براى على به امارت مؤمنين وكسيكه آمد بعد او از ائمه
از من واز او براِنچه آموختم شمارا انيكه ذريّه من از پشت اوست پس بكويند
بتمامتان بدرستيكه ما شنونده كانيم راضي شده كان انقياد ورزنده كان از

برای

براي چيزى كه ابلاغ كردي تو آن چيز را از امر پروردكار ما وپروردكار
خودت در كار على امير المؤمنين وكار ولد او از صلب او از ائمه بيعة
كننده ايم ترا بر آن بدلهايمان ونفسهايمان وزبانهايمان ودستهايمان بر آن
زندكى كنيم وميميريم وبر ميخيزيم نه تغيير ميدهيم ونه تبديل ميدهيم ونه شك
ميكنيم ونه ريبه ميورزيم ونه برمى كرديم از عهد ونه ميثاق وميدهيم خدارا
وميدهيم ترا وعلى امير المؤمنين را واولاد اورا ائمه انچنانى كه ذكر
كردى ايشان را از صلب او بعد از حسن وحسين انچنانيكه شناسانيدم
شمارا مكانشان وجايشان نزد من ومنزلتشان از پروردكار
من عزّوجلّ پس بتحقيق ادا كردم انرا بسوى شما وانيكه ايشان دو سيّد
جوانان اهل بهشتند وانيكه آن دوا اما مانند بعد پدرشان على وحال
انكه من پدر ايشانم پيش از او وپس بكوئيد داديم ما خدارا به اين وترا وعلى را

وحسن وحسين را در ائمه انچنانى كه ياد كردى عهدى كرفته شونده وميثاق
از براى امير المؤمنين از دلهايمان ونفسهايمان وزبانهايمان ومصافقه دستهايمان
كسيكه ادراك ان دو كرد بدست خودش واقرار كرد به ان دو به
لسان خودش نميجوئيم به ان بدلى ونميبينيم خداى عزّوجلّ را از انها متحوّلي
مترجم كويد باب ميرزا على محمّدى كفته بدار رسيد ومحوّل به او شد
خدا قادر نيست بلى قادر است وعادل هم است ومصدّق وعد رسلش
هم است بر سر بيان روم وبه كواهى ميكيريم خدارا وكفايه است به او
كواهى را وتو بر ما كواهى وكل كسيكه اطاعت كرد از كسيكه ظاهر است
وپنهان است وملائكه خدا وجنودش وبنده كانش وخدا بزرك تر از
هر كواهيست كروه مردمان چيزى كه ميكوئيد پس بدرستيكه خدا ميداند
هر صوتى را وخافيه هر نفسى را فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ

بانما

فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وكسيكه بيعت كرد فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللهَ يَدُ اللهِ
فَوْقَ أَيْدِيهِمْ كروه مردمان بترسيد خدارا وبيعة كنيد على را وامير المؤمنين
وحسن وحسين وائمه كلمه باقيه هلاك شد به بيعة كسى كه غدر كرد ومرحوم
شد به آن كسيكه وفا كرد وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ
أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَنُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا كروه مردمان بكوئيد
انچه كفتيم از براى شما وسلام دهيد على را به امارت مؤمنين وبكوئيد
شنيديم واطاعت كرديم غفران ترا پروردكار ما وبسوى توست بازكشت
وبكوئيد حمد از براى خدا آنرا انچنانيكه هدايت كرد مارا از براى اين وما
كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللهُ كروه مردمان بدرستيكه فضائل
على ابن ابى طالب نزد خداى عزّوجلّ است وبتحقيق نازل كرد آنرا
در قرآن بيشتر از ان كه بشمارم من در يك مقام پس كسيكه خبر داد شمارا به آن

پس تصدیقش کنید گروه مردمان سابقون انچنان کسانند که سبقت
میگیرند بسوی بیعة او وموالاة او وسلام بر او به امارت مؤمنین و
ایشانند رستگاران در بهشت پر نعمت گروه مردمان بگوئید چیزی که
خدا رضاست به آن از شما از گفتار پس اگر کافر شوید شما وکسیکه در زمین است
جمیعا پس ضرر نرسانید خدا را چیزی اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ واَغْضِبِ
الْکافِرِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ مترجم ساقی من دین
پاک رسول الله است آبم از خم غدیر است خدا آگاه است دست شاه
همه بگرفت و بلندش فرمود یعنی اینست ولی فهم شما کوتاه است باکت از
مردم نادان چه بیا باده بخور سلکه باشد چو ترا شیر خدا همراه است
پس ندا دادند حضرت را قوم بلی شنیدیم واطاعت کردیم هر چیزی که
امر کرد ما را خدا ورسولش بدلهایمان وزبانهایمان ودستهایمان وجمع شدند
بحضرت

بر حضرت رسول وبر علی علیهما السلام ومصافقه کردند بدستهایشان پس
بود اول کسیکه مصافقه کرد رسول خدا را اول ودویم وسیم وچهارم وپنجم
وباقی مهاجرین وانصار وباقی مردم بر قدر منزلتشان تا اینکه نماز کرده
شد عشا وعتمه در یکوقت و داخل شدند بیعة ومصافقه را ورسول خدا
میفرمود هر وقت بیعة میکرد طایفه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِی فَضَّلَنا عَلٰی جَمِیْعِ الْعالَمِیْنَ مترجم گوید اول ودویم
وسیم معلوم چهارم هم بموجب مفهوم از زیارت عاشورا شاید معاویه
باشد وپنجم بموجب آن اگر باشد یزید است وعلی ذالک مراد این است
که هر یک از این پنج نفر خود حاضر عهد بیعة رسول از برای علی واولادش
بوده ودست به بیعة داده اند که از بعد مصدر خیانه در تقلید خلافه
گردیده اند وعشا وعتمه که فرموده اند علی ذالک عشا مغرب است

وعتمه بعد از آن وبنا بر این آسان کند امر در روایتی که هر کس نماز کند
عشا را نزد اشتباک نجوم ملعون است با آنکه وقت فضیلة عشا بنا به
احادیث وبکر تا ثلث بل نصف شب باقیست که مراد از عشا در آن حدیث
مغرب باشد چنانچه در این وتوانند شد که آن عشا این نباشد ومراد
این باشد که طایفه که جواز عشا را پیش از اشتباک نجوم ندارند ملعون اند
واین احسن است از آنچه در تفسیر آن فرموده اند بر سر بیان رویم عبد الرحمن
ابن سمره گوید عرض کردم یا رسول الله ارشاد کن مرا بسوی نجات فرمود
ای پسر سمره زمانیکه مختلف شد هواها وپریشان شد رایها پس بر تو
باد به علی ابن ابیطالب پس بدرستیکه او امام امة منست وخلیفه منست
بر شما از بعد من واو فاروق انچنانیست که ممیز میان حق وباطل است
کسیکه سؤال کرد او را اجابتش کرد وکسیکه استرشاد جست او را ارشادش
فرمود

فرمود وکسیکه حق طلبید از نزد او یافت او را وکسیکه التماس هدی کرد
نزد او یابید آن را وکسیکه پناهنده شد بسوی او ایمنش کرد وکسیکه استمساک
جست به او نجاتش داد وکسیکه اقتدا کرد به او بهدایتش فرمود ای پسر سمره
سلمان شد کسیکه مسلم شد از برای او وولایة جست او را وهلاک شد
کسی که رد کرد بر او وعداوت کرد او را ای پسر سمره بدرستیکه علی از من است
وروح او از روح من است وگل او از گل من است واو برادر من است ومن برادر
اویم واو شوهر دختر من سیده زنان عالمیان است از پیشینیان وپسینیان
وبدرستیکه از اوست دو امام امة من ودو سید جوانان اهل بهشت
حسن وحسین ونه از ولد حسین نهم ایشان قائم امة من است پر میکند
زمین را قسط وعدل مانند اینکه پر شد از ظلم وجور مترجم
گوید خوانندگان احادیث که از مقامات باخبرند غالب مضامین در نزد

انها پوشیده شد تا انکه انهارا چون هنوز عیان ندیده اند حقیقتی بر انها اکر
اعتماد کنند از برای وقت مردن خود شان دانند و در این عالم چنان
ندانند که آن حقیقه را اثر است و مثمر ثمر از برای کسی امر این عالم را مفوض
بخود دانند که موکول بخود ند یا اکر تعقیلا قدرت حق قائل باشند
آن را از ورای ولایة متصرف دانند و انهیه تاکیدات را در موضوع
تحریض دانند و در مثل یا حارهمدان چنان کمان کنند که آن وقت از جائی
بعیدی بقرب ایشان آید از جهة یکی از دلجوئی و سخط و حال انکه او بولایة
کلیة اللهیه حاضر و ناظر بر هر موجودیست و اوست ابشان را وجود و تصرف
و امکان که چون دیده از خود بسته کردد بروی مبارک او کشاده کردد
و بینند او را بر خود بر ثواب یا عقاب بر حسب فرمان برداری خود
یانه و حضور و ظهور ولایة بر نفسی را جهت وجود است که خیر محض است
وطلب

وطلب هر نفسی خیر خود را طلب جهة وجود است که حضور و ظهور ولایت باشد
و مختلف شود طلب این بسوی حرکة فعلی و حضور جنانی و حصول معنی که اکر آن
مطلوب وجودیست از برای او از حیث نفس یا اثر و نتیجه در شریعت و طریقه
و حقیقه باشد و اکر غیر وجودیست مجاز و باطل و زایل زیرا که در نفس وجود
هر چیز خیر است و شر وجود ندارد و شر از جهة عدمی است که انجهة شر آن از
برای زید است چنانکه آتش از جهة وجود خیر است بهر کیف و شر از برای او
شده که پنبه اش را سوزانده پس طالب ولایة که سالک طریق حقیقت است
از وجود هر چیز خیر خود را خواهد که آن دستور طلب او و ولایة است چنانکه از وجود
استر خیر مرد پس او نکذشتن است و بنائی خیرات کلیات آن از شریعت
و نوامیس اللهیه است و در جزویات هر نفسی که از آن کلیات تعدی شود بصیرت
نفسانیست یا رجوع به بصیر هر نفس که او را مبصر کند و مستبصر شود از او و بهر بین

اولوا الابصاری که به او رجوع شود کسی است که تصرف او در هر حال نفس
او را حاضر وجود باشد نه موقوف به مراجعه و آنچنان کسان توان یافت
که از جانب ولایة کلیه که منبع خیرات است تصرفی در ایشان باشد که ایشانرا
اولیاء جزو دانند یا خود عین کلی باشد و اما طلبات غیر این چند روزه روزکار
که به تدابیر نفسانی و موافقت تقادیر آسمانی از باطن وجود است می شود
که آن از برای آخرت شخص یا سعادتی است یا حصول شقاوت فما لهم
از طلب ولایة من خلاق بر سر بیان رویم ابن عباس کوید که فرمود رسول
خدا کروه مردمان کیست بهتر از خدا کفتار را و راست تر سخن کردن را
بدرستیکه پروردکار شما جل جلاله امر کرد که بپای دارم علی را علما للناس
و خلیفه و امام بود نی و وصایت را و انکه بکیرم او را برادر و وزیر کروه مردمان
علی باب هدیست بعد من و داعی بسوی پروردکار من و او صالح مؤمنین است
وکیست

وکیست نیکوتر کفتار از کسیکه خواند بسوی خدا و کفت که من مسلمانم کروه مردمان
علی از من است پسرانش پسران من و شوهر دختر و حبیبه من است امر او
امر من است و نهیش نهی من است مردمان لازم شوید و اجتناب ورزید معصیتش
را زیرا که طاعتش طاعت من است و معصیتش معصیت من کروه مردمان بدرستیکه علی
صدیق این امت است و فاروقش و سخن کننده اش و او هارون آن و یوشع
و آصفش است و شمعونش و باب حطه اش و سفینه نجاتش و او طالوتش و ذو
قرنی آنست کروه مردمان اوست خیر بعد وجهة عظیم تر و آیة بزرکتر و امام
اهل دنیا و حلقه وثیق تر کروه مردمان بدرستیکه علی با حق است و حق با او
و بر زبان اوست کروه مردمان بدرستیکه علی قسمت کننده آتش است داخل نمیشود
آتش دوستی که از برای او باشد و نجات نمی یابد از آن دشمنی که از برای او
باشد و قسمت کننده بهشت است داخل نمیشود ان را دشمنی که از برای او

باشد و بیرون نمی آید از آن دوستی که از برای او باشد گروه اصحاب من به
تحقیق نصیحت کردم از برای شما ولکن دوست نمیدارید نصیحت کنندگان را
و روایة کرده است شیخ فاضل احمد ابن علی طبرسی در احتجاج که سخن کرد مرا
سید دانا عابد ابجعفر مهدی پسر ابحرث حسینی که شیخ ابو علی حسن پسر شیخ
ابجعفر محمد پسر حسن طوسی خبر داد مارا که خبر داد مارا شیخ سعادتمند پدر مان
ابو جعفر قدس الله روحه که خبر داد مذمرا جماعتی از ابی محمد هارون پسر موسی تلعکبری
که گفت خبر داد مارا ابو علی محمد پسر همام که او گفت خبر داد مارا علی سوری که خبر داد
مارا ابو محمد علوی از پسرهای افطس که از بندگان صالح خدا بود که گفت خبر داد ما را
محمد پسر موسی همدانی که گفت محمد ابن خالد طیاسی که گفت حدیث کرد مرا سیف
پسر عمیره و صالح پسر عقبه هر دوشان از قیس پسر سمعان از علقمه پسر محمد حضرمی از
ابجعفر محمد ابن علی علیه السلام انکه فرمود آن بزرگوار حج کرد رسولخدا از مدینه
وراند

وراند حدیث را به عین او با تغییر کمی گفت طبرسی در احتجاج از پی خطبه دیده شد
در مردم مردی جمیل روشن خوشبو و گفت ندیدم محمد را مانند امروز هیچ وقت
وه چه سخت است امری را که مؤکد میدارد مر پسر عمش را و بدرستیکه لبست عقدیرا
که نمی گشاید انرا مگر کافر به خدای عظیم و به رسولش ویل در آزار برای کسی که گشاد عقد
او را پس ملتفت شد بسوی او عمر چون سخنش شنید و به عجب آورد عمر را هیئت او
پس بسوی نبی صلی الله علیه و آله ملتفت شد و عرض کرد شنیدید چه گفت
این مرد چنین و چنان گفت حضرت رسول فرمودش ایعمر دانستی کیست ان مرد
عرض کرد نه فرمود او روح امین جبرئیل است پس دوری باد ترا اینکه بگشائی
که اگر کردی خدا و رسول و ملائکه خدا و مؤمنون از تو بیزارانند از جعفر ابن محمد
ابن محمد الخزاعی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که بیان نزول آیه در یوم عرفه
میدهد و جمعه و یحتمل در عرفه از باب این بوده است که مقدمه امر ان آنروز

شده که جبرئیل در خصوص آن از حضرت عزت جل شأنه و تقدست اسمائه
بحضرت آمده و این امر به تاخیر افتاده تا هشتدهم ذی الحجه چنین که گذشت و حضرت
ابی عبدالله علیه السلام از باب تقیه در موافقت قرآئه تقدیم مقدمه را منظور
نظر مبارک داشته فرموده باشد و از قیس هلالی که از کتابش نسخه شده از حضرت
امیر علیه السلام که صعود فرمود منبر را در معسکر خود و جمع مردم و بحضرتش مهاجرین
و انصار بودند پس از حمد و ثنای الهی فرمود ایمردمان مناقب من بیشتر از آن
است که احصی و شمرده شود توصیف کنم چیزی را که نازل فرمود خدا در کتابش
و چیزی که فرمود رسولش از آیه از قول خدا السابقون السابقون اولئک
المقربون پس فرمود رسولخدا نازل کرد انرا خدا در انبیا و اوصیایشان و من
بهتر انبیاء خدا و رسولان اویم و علی برادر من و وصی من بهتر اوصیا که بر خواستند
مانند هفتاد نفر بدریین همه از انصار و باقی از مهاجرین از انجمله از انصار ابو هیثم
ابن تیهان

ابن تیهان و خالد ابن زید و ابو ایوب و از مهاجرین عمار یاسر و گفتند گواهی
میدهیم که شنیدیم ما رسولخدا را که میفرمود ان را پس فرمود قسم میدهم
شما را بخدا و رسولخدا یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و فرمود انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و فرمود
لا تتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة پس گفتند
یا رسول الله آیا خاص بعض کروند کان است یا عام است مر جمیعشان را
پس امر فرمود خدا نبیش را که بیاموزد ایشانرا صاحبان امرشان را و اینکه
تفسیر کند از برایشان از ولایه چون تفسیر فرمودنش از برایشان از نماز و زکوة
و روزه و حجشان پس نصب فرمود مرا رسولخدا بغدیر خم پس فرمود بدرستیکه
خدای عز و جل فرستاد مرا برسالتی که گرفت سینه من به ان و گمان نمودم مردم

تکذیب کنند و وعده داد مرا که یا ابلاغ کنم یا تعذیبم فرماید پس ندا فرمود
به بلند آوازش بعد از امر فرمودنش به نماز جامعه نماز خواند به مردم
ظهر پس فرمود مردمان بدرستیکه خدا مولای من است و من مولای مؤمنینم
و اولی به ایشانم از نفسهای ایشان کسیکه من مولای اویم علی مولای اوست
اللهم دوست دار کسیکه اورا دوست دارد و دشمن دار کسیکه اورا دشمن
دارد پس ایستاد بسوی او سلمان فارسی پس عرض کرد یا رسول الله ولایة
چیست آن پس فرمود ولایة مانند ولایت من کسیکه من اولی به اویم
از نفس او پس علی اولی به اوست از نفس او پس نازل فرمود خدای عز و جل
الیوم تا آخر آیه پس عرض کرد سلمان یا رسول الله این آیات در علی است خاصه
پس فرمود بلی در اوست و در اوصیای او تا روز قیامة پس عرض کرد سلمان
یا رسول الله نام ببر ایشانرا مترجم گوید از فحوای کلام

مي آيد

بر می آید که ذکر آیات در کلام رسول مقدم شده است برگردیم پس
فرمود علی برادر من و وزیر من و خلیفهٔ من در امت من و ولی هر مؤمن
و مؤمنه بعد من و یازده امام پسر من حسن و پسر من حسین پس نه از اولاد او
یکی بعد یکی قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن جدا نمیشوند قرآن را
تا وارد شوند بر من حوض را پس ایستاد دوازده نفر از بدریین پس شهادت
دادند که ما شنیدیم انرا از رسولخدا مساوی انچه فرمودی نه زیاد کردی در آن
و نه کم و گفتند باقی هفتاد نفر شنیدیم ما مانند چیزی که فرمودی و حفظ نکردیم
از او کلمهٔ و این دوازده نفر خیار مایند و بهتر ما فرمود حضرت راست گفتند
نیستند مردم که همه حافظ باشند بعض ایشان حافظ ترند از بعض پس ایستادند
از دوازده تن چهار نفر ابو الهیثم ابو ایوب عمار خزیمه پس گفتند گواهی
میدهیم اینکه ما حفظ کردیم گفتار رسولخدا را امروز و علی ایستاده بود پهلوش

ای مردمان بدرستیکه خدا امر کرد مرا که نصب کنم از برای شما امام شما و وصی
خود در شما و خلیفهٔ من از اهلبیت خودم از بعد من و آنچنان کسیکه فرض کرد خدا
طاعتش را بر مؤمنین در کتابش پس امر کرد شمارا در آن کتاب بولایت او
پس برگشتم بپروردگار خود از ترسیدن طعن اهل نفاق و تکذیبشان پس وعده
فرمود مرا که ابلاغ کنم یا معاقبم فرماید ای گروه مردمان بدرستیکه خدا جل ذکره
امر کرد شمارا در کتاب خود بنماز بتحقیق تبیین کردم انرا از برای شما و نام
بردم انرا و به زکوة و روزه و حج پس تبیین کردم آنرا و تفسیر دادم از برای
شما و امر کرد شمارا در کتابش بولایة و بدرستیکه من گواهی میگیرم شمارا ای گروه
مردمان اینکه آن خاصه از برای علیست و اوصیای من از ولد من و ولد
او اول ایشان پسر من حسن پس پسر من حسین پس نه از ولد حسین مفارقت
نمیکنند کتاب را تا وارد شوند بر من حوض را ای گروه مردمان بتحقیق آموختم

شمارا

شمارا مهدی بعد خود و امام شما و ولی شما بعد خودم و او برادر من علی ابن
ابیطالب است و او در شما بمنزلهٔ من است در شما پس مقلد او باشید و اطاعت
او کنید در جمیع امورتان پس بدرستیکه نزد اوست جمیع چیزی که تعلیم کرد
مرا خدا و امر کرد مرا انکه تعلیم کنم انرا او و من می آموزم شمارا انکه آن نزد
اوست پس سؤال کنید اورا و تعلیم بگیرید از او و از اوصیای او و تعلیم
مکنید ایشان را و مقدم مشوید ایشانرا و تخلف مکنید از ایشان پس
بدرستی که ایشان با حق اند و حق با ایشان است زایل نمیشوند از حق و حق
از ایشان زایل نمیشود و از راه روایة اهل تسنن چیزی که روایت کرده موفق
ابن احمد در کتابش و مناقب او از بزرگان علماء اهل سنة است گفت
خبر داد مرا سید حافظان قرآن شهردار بن شیرویة ابن شهردار دیلمی در نوشته
خودش بمن از همدان که خبر داد مارا ابو الفتح عبدوس ابن عبدالله ابن عبدوس

همدانی در کتابش که حدیث کرد مارا عبد الله ابن اسحق بغوی یا بغوی که گفت
حدیث کرد مارا حسین علوی غنوی که گفت حدیث کرد مارا احمد ابن عبد الرحمن
زراع که حدیث کرد مارا قیس ابن حفص که گفت حدیث کرد مارا علی ابن الحسین
که حدیث کرد مارا ابو هریره عبدی از ابو سعید خدری انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
روزی که خواند مردم را بسوی غدیر خم امر فرمود به چیزی که بود زیر درخت
از شوک خار پس ایستاده وان روز پنجشنبه بود در روزیکه مردم را بسوی علی خواند
و گرفت ببازوی او پس بلند فرمود بازویش تا انکه نظر افتاد مردم را به
سفیدی زیر بغلش پس جدا نشدند از هم تا نازل شد این آیه الیوم
تا آخر آیه پس فرمود رسول خدا الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای
پروردگار بر سالت من و ولایت علی پس فرمود اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس عرض کرد
حسان

حسان ثابت اذن فرمای از برایم یا رسول الله تا بگویم ابیاتی فرمود بگو به
برکت الله تعالی پس گفت حسان ای گروه مشایخ قریش بشنوید شهادة رسول خدا
پس گفت حسان یناديهم يوم الغدير نبيهم ۞ بخم واسمع بالنبی
مناديا ۞ باتی مولاکم نعم ووليكم ۞ فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا
اللهك مولانا وانت ولينا ۞ ولا تجدن فی الخلق لامر عاصيا فقال
لهم قم يا علی فاننی ۞ رضيتك من بعدی اماما وهاديا ۞
خلاصه معنی اشعار حسان که ندا در داد ایشان را روز غدیر پیغمبر شان به خم و
چه شنواننده تر است به مثل پیغمبر ندا دهنده را به انکه من مولای شمایم بگو
مولائی و ولی شما پس گفتند و ظاهر نکردند انجا کور بودنشان در خدای تو
مولای ماست و تو ولی مائی و نمییابی به تاکید در خلق از برای این کار
عصیان ورزنده پس فرمود از برای علی برخیز بدرستیکه من رضا شدم

ترا از بعد خود امام را و هدایت را و از این است چیزیکه رعایت کرده است
ابن معازلی شافعی در مناقب بر وا شنه است از البسوی ابو هریره گفت
کسیکه روزه گرفت روز هشتدهم از ذی الحجه نوشت خدا از برای او روزه شصت
ماه وان روز غدیر خم است که به ان روز گرفت نبی صلی الله علیه و آله بیعت
علی ابن ابی طالب علیه السلام را و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره پس گفت از برای
او عمر ابن الخطاب بخ بخ لك يا ابن ابی طالب گردیدی مولای
هر مؤمن و مؤمنه پس نازل فرمود خدای تعالی الیوم تا آخر آیه و از این است
چیزی که روایت کرده است ابن مردویه در مناقب و از کتاب سرقات
الشعر از برای ابی عبد الله مرزبانی در آخر جزو چهارم مثل روایت موفق ابن
احمد گذشته گفت ابو القسم سید علی ابن موسی ابن طاوس در فراق
خودش

خودش بعد ذکر کردنش از طرق اهل سنت در معنی آیه چیزی را که موافقت
با ذکر کردن ما داشت آن پس از ایشان گفت و از طرائف گفت چیزی که روایت
کرده است از او در فضیلت روز نزول آیه الیوم که ذکر کرده اند از در صحاح ابن
و به تحقیق روایت کرده است از مسلم در صحیحش ایضا در مجلد سیم از طاوس ابن
شهاب که گفت گفتند یهود از برای عمر اگر بر ما کرده یهود وان آیه نازل شده
بود که هر اینه میگرفتیم روز نزولش عید میگرفتیم مؤلف کتاب فرماید اختصار می ورزیم
بر چیزی که یاد کردیم نادر از نشو و اخبار قصه غدیر متواتره مؤالف و مخالف است
در کتاب سبط ابن جوزی شیخ اهل سنه گفته است متفق شدند دانایان
سیر انکه قصه غدیر بعد از رجوع پیغمبر از حجة الوداع در هشتدهم ذی الحجه بود جمع فرمود
اصحابش را و صد و بیست هزار نفر بودند و فرمود من كنت مولاه فعلی مولاه
و ابن شهر آشوب از علمای شیعه فرموده است انکه مجمع علیه است اینکه

هشتدهم ذی الحجه غدیر خم است و علما مطابقند بر قبول این خبر و خلاف
در تاویلش افتاده و رسیده است در اشتهار و انتشار به حدیکه موازی
نمیشود با او خبری از اخبار نه از روی وضوح و نه بیان و نه ظهور و نه عرفان
تا اینکه ملحق شده است در مقام معرفت و بیان به علم به حوادث بزرگ
و حوادث بلدان پس دفع نمیکند انرا مگر جاحد و رد نمیکند انرا مگر معاند
و کدام خبر از اخبار جمع شده است در روایتش و معرفت طرقش بیشتر از
هزار مجلد از تصانیف شیعه و سنی از متقدمین و متاخرین ذکر کرده است
انرا محمد ابن اسحق و احمد بلاذری و مسلم ابن حجاج و ابو نعیم اصفهانی و ابو الحسن
الدارقطنی و ابو بکر ابن مردویه و ابن شاهین مروزی و ابو بکر باقلانی
و ابو معالی جوینی و ابو اسحق ثعلبی و ابو سعید خرکوشی و ابو مظفر سمعانی
و ابو بکر ابن شیبه و علی بن جعد و شعبه و اعمش و ابن عباس و ابن سلاح

وشعبی

وشعبی و زهری و اقلیسی و جعانی و ابن بیع و ابن ماجه و ابن عبدویه
و الکانی و شریک قاضی و ابو یعلی موصلی از عدت طرقش و احمد ابن حنبل از
بیست طریق و ابن بطه به سیزده طریق و بتحقیق تصنیف کرده است علی ابن هلال المهلبی
کتاب غدیر و احمد ابن محمد ابن سعید کتاب کسیکه روایت غدیر خم کرده و ابن جریر
طبری کتاب ولایت و ان کتاب غدیر خم است و یاد کرده است در او هفتاد طریق
و مسعود شجری کتابی در راویان این خبر و طرق راویان مصنف کتاب گوید ذکر
کسیکه تصنیف کرده است قصه غدیر و راویان خبر ان زیاده بر یاد کردن ما است
طول می یابد بسبب آن کتاب از برای بسیار بودنش کسیکه اراده وقوف
بر انها دارد رجوع به طرائف ابن طاوس نماید و کتاب اقبال بسوی او و کتاب
مناقب ابن شهر آشوب علی ابن طاوس در طرائف گفته ابن شهر آشوب و ابو محمد
ابن علی ابن شهر آشوب در کتاب مناقب که جد من شهر آشوب گفت ابا المعالی

جوینی را شنیدم که تعجب میکرد و میگفت مجلدی در بغداد دیدم در دست
صحافی بود که روایات این خبر داشت و نوشته شده بود بر او مجلد بیست و هشتم
از طرق قول رسول من کنت مولاه فعلی مولاه و میخواند انرا در مجلد بیست و نهم
و فرمود مولا و امام ما از صادق علیه السلام اینکه حقوق مردم داده می شود
به شهادت دو شاهد و داده نشد امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت ده هزار
نفس نیست این مگر گمراهی از حق آشکار و ما ذا بعد الحق الا الضلال فانی
تصرفون کذالک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون
سعد ابن عبد الله قمی از محمد ابن عیسی ابن عبید از حسین ابن سعید از جعفر ابن بشیر
عجلی از حماد ابن عثمان از ابی اسامه زید الشحام گفت بودم نزد ابی عبد الله
علیه السلام و نزد او مردی از معتزله پس سؤال کرد حضرت را از چیزی از سنن
پس فرمود حضرت نیست از چیزی که محتاج باشد بسوی او ولد آدم

مگر بتحقیق

مگر بتحقیق بیرون آمد در او سنت از خدای عز و جل و از رسولش صلی الله
علیه و آله و اگر نه بود حجت نمیفرمود خدا بر ما به چیزیکه حجت میفرماید پس عرض کرد معتزلی
به چه حجت میفرماید خدا پس حضرت فرمود بفرمودنش الیوم تا آخر آیه تا اینکه تمام
فرمود ولایة را پس اگر کامل نه فرمود سنت و فریضه را احتجاج نه فرمود به آن شیخ
مفید در آمالیش گفت حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد ابن حسن مظفر وراق
که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد ابن ابی الثلج که خبر داد مرا حسین ابن ایوب در کتابش
از ابن غالب از علی ابن الحسین از حسن از عبد الله ابن جبله از ذریح محاربی
از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر محمد ابن علی ابن الحسین از پدرش از جدش علیهم الصلوة
و السلام که فرمود بدرستیکه خدای جل جلاله بر انگیخت جبرئیل بسوی محمد صلی الله
علیه و آله انکه گواهی دهد از برای علی ابن ابی طالب علیه السلام بولایت
در زندگانی خودش و بنامد او را به امارت مؤمنین پیش از وفاتش

پس خوند رسول لهذا به هفت نفر پس فرمود اینست که میخواهم شمارا تا بوده باشید
کواهان در زمین آیا اقامهٔ آن کنید یا کتمان ورزید پس فرمود برخیز ای
ابوبکر پس سلام ده بر علی به امارت مؤمنین پس کفت از خدا و از رسولش
فرمود بلی پس برخواست و سلام داد براو به امارت مؤمنین پس فرمود برخیز
ای عمر پس سلام ده بر علی به امارت مؤمنین پس کفت از امر خدا و رسول او
بنامیم او را امیر مؤمنین فرمود بلی پس برخواست و سلام داد براو پس فرمود
از برای مقداد ابن اسود کندی برخیز پس سلام ده بر علی به امارت مؤمنین
پس برخواست و سلام داد براو و نه کفت مثل انچه کفتند ان دو مرد از پیش او
پس فرمود از برای ابی ذر غفاری برخیز و سلام ده بر علی به امارت مؤمنین
پس برخواست و سلام داد براو پس فرمود از برای حذیفة ابن یمان
برخیز و سلام ده بر علی به امارت مؤمنین پس برخواست و سلام داد براو

پس فرمود

پس فرمود[2] از برای عبدالله مسعود برخیز پس سلام ده بر علی به امارت مؤمنین
پس برخواست و سلام داد بر امیر المؤمنین پس فرمود ~~بر امیر المؤمنین پس~~ فرمود
از برای بریده برخیز پس سلام ده بر علی به امارت مؤمنین پس برخواست و سلام داد
و بود بریده کوچک تر ایشان از حیث سن پس فرمود رسول الله اینست که خواندم
شمارا از برای اینکه بوده باشید کواهان خدا آیا برپا دارید یا واکذارید
مترجم کوید زیاد بودن یک نفر یا از باب یک بودن امر در ابابکر و عمر است و این اولیست در تعبیر باصغر بریده اما دخول بریده تا اینکه صغر و کبیر
به کواهی کرفته باشد و دخول شیخین تا اینکه نیک و بد را کواه کرفته باشد تا از
برای هیچ شیٔ عذری نماند و از برای هر یک از انها نیز حقیقتی است در معنی که
کرفتن قافله سالار ایجاد انهارا به کواهی کرفتن کواه از هر یک از آن حقیقتها
معانی در هر یک است و اما حقیقت معنی در دوئ اول شیئیت پیش از وجود

[2] از برای عمار ابن یاسر برخیز و سلام ده بر علی به امارت مؤمنین پس برخواست و سلام داد براو پس فرمود از ...

علم است و این اکرچه تحقق ندارد که سابق او باشد مکر فرض سبقت آن پیش
از تعین وجودی از علم کنیم و بر این تقدیر تابع وجود علم باشد و حضور او بهوستکی
دارد چون حضور سایه به شعاع و حاضر نمودن مظهر رسالت کلیهٔ مظهر
آن شیٔ را در کواهی بر آفتاب ولایت چون حاضر بودن سایه است در کواهی
بر آفتاب که سایه به رنک خود کواه بر وجود آفتاب است کو نا که کون ایشان
در حقیقت وجود از برای آن کواهی بودن است چنانکه عارف رومی در این تحقیق
بر این بیان و شیق سفته که سابقا ذکر ان شد چون مراد و حکم یزدان غفور
بود در قدمت تجلی و ظهور ۰ بی ز ضد ضد نتوان نمود ۰ وان شه
بی یار را ضدی نبود ۰ پس خلیفه ساخت صاحب سینه ۰ تا بود
شاهیش را آینه ۰ پس صفای بی حدودش داد او ۰ وانکه
از ظلمت ضدش بنهاد او ۰ دو علم افراخت اسپید و سیاه ۰ ان یکی

آدم دکر ابلیس راه

آدم دکر ابلیس راه ۰ که آن نهاده شدن ضد ظلمانی باشد از ارادهٔ
حق و اما نفس فعلی ندارد و شیئیت ان تبعی است و وجود از ان عارضی است
و مثل ان در اطوار در جرم صغیر ظلمات ثلاث است و در جرم کبیر ترکیب به
طول و عرض و عمق مفارق است اما ان شش دیکر پس کواهی مقداد و اباذر
که هر یک از ان دو در درجهٔ هشتم و نهم ایمان بودند و ایشان در رسالت
تکوینیه کواه بر آفتاب ولایت کلیهٔ حقیقیهٔ اللهیه بودند در محضر ارسال و افاضهٔ
کلی رسول فیض ان ولایت را به ایشان و مثل ایشان در درجهٔ ایمان که از
قبل خود و امثال خود ایشان را ثانیا در عالم شهادت به تجدید عهد ان
کواه شدن خواستند چون شعاع قریب به کواهی بر آفتاب اما نخواستن
حضرت سلمان را که او در درجهٔ دهم ایمان از خود فانی و در ان درجه
ایمان آفتاب موجود بخود است که السلمان منی لهذا سلمان در ان مقام

ازخود نیست بوده وبه امیر المومنین بوده وکواهی خواستن ازاو برای
افادهٔ علم به او وغیر ایمی نموده واما عمار وحذیفه هریک دریکی ازدرجهٔ
هفتم وهشتم ایمان که دراطوار تعلق روح به بدن است که دردوهٔ ثانی
تجرید داشت ازبابت قرب به مبدءٔ ولایه پس کواه کرفتن ایشان ازقبیل
خودشان وامثال خوشان درایمان تعلق دادن روح ان کواهی بوده است
به بدن حس وجدانی عقول عالم پس ازآن کواه کرفتن ابن مسعود بران در
طور تغذیهٔ طفل کواهی آن ایمان بوده است بچون رحم مادر دهر پس ازان
ختم فرمودن بحدیث انس که طفل این کواهی درکرو بازی روز کار خواهد
افتاد چندی تبصرهٔ هر نفسی ازراه باطن بکل وجودات پیوستکی دارد وچون
ازظاهر خود به باطن بازکرد وجمیع کیفیات حاصله ازخارج هر وجودی اورا
جوهر نفسانی شود ومستغنی شود ازخارج مکر بضرورت امکانی وطریق بازکشت

شریعت

شریعت وطریقه است وان جوهر نفسانی اورا ولایت علیه است وان کلی
درکل وجودات که بسوی او ازراه باطن نفس برمیکردد وعلی مشتق ازعلو ذات
واسم اعظم حضرت احدیت تعالی شانه العزیز است واحد فقر دراحدیت
ذات ازخود محو وفنا است وبه اسمه العلی حضرت حق درا وخلیفه وکارفرما است
عقل اواست ونفس اواست وروح اواست وجسد اواست پس اورا
بر پنج نور معصوم فرموده که انوار خمسهٔ طاهره باشد ودرچهارده ارتفاق و
التفاق لامکانه متمایز فرموده که اول ایشان محمد است وآخر ایشان محمد است
ووسط ایشان محمد است وکل ایشان محمد اند وجواهر واعراض عالم را
بعرض ان امکان وانموده است اکرچه تصور این امر کران است بر نفس وازاسرار
اسرار مکو است ۲ نظم درتحت کساء کبریا جز پنج مبارکت نه باشد
بنود بوجود دین دانش ◦ کوذی تبارکت نباشد ◦ کس را نفسی کبیر کاهی

از درک مدارکت نباشد ◦ عالم بوجودت ایستاده ◦ ×
وازهیچ مشارکت نباشد ◦ مارا به به ازفنای خوهیچ
ازشیٔ به تدارکت نباشد ◦ صدبار به خویش راه داده
آن نیست به بارکت نباشد ◦ رستم به کناه خویش مایوس
از پنج مبارکت نباشد ◦ ازجبل چهارده بپیچید
کزرمرهٔ تارکت نه باشد ◦ پس هرچه براو روای داری
لطف است بکن بجای داری ~~دمی ... ام~~
~~مستدعی ... این ابیات ... ایام~~
... ضرورت است که درتلو این اظهار احادیثی بینه برامر نماید حتی المقدور
تا ازتکفیر محفوظ ماند مروی ازابی محمد فضل ابن شاذان مرفوعا بسوی جابر
ابن یزید جعفی ازمروی ازاصحاب امیر المؤمنین علیه السلام درذکر قصه

ایوب

ایوب ازبرای سلمان لما کان عند انبعاث للمنطق شك
ایوب فی ملکی وبکی فقال هذا خطب جلیل وامر جسیم
قال الله عزوجل یا ایوب اتشك فی صورة اقمته انا انی ا
بتلیت آدم بالبلاء فوهبته له وصفحت عنه بالتسلیم علیه
بامرة المؤمنین فانت تقول خطب جلیل وامر جسیم فوعزتی
لان یقیك من عذابی اوتتوب الی بالطاعه لامیر المؤمنین
ثم ادرکته السعادة بی ترجمهٔ حدیث هرآینه چون بود نزد
برانکیخته شدن ازبرای منطق شک کرد ایوب درملک من دکریه کرد
پس کفت این خطب جلیلی وامر جسیمی است فرمود خدا عزوجل ای ایوب
آیا شک میکنی درصورتی که بپا داشتم ان را من بدرستیکه مبتلا کردم
آدم را به بلا پس بخشیدم ازبرای او وصفح کردم ازاو به تسلیمش برای

به امارت مؤمنین پس تو میگوئی خطبی جلیل و امری جسیم است پس قسم بعزت
خودم نیست وقایهٔ مرنگاه داشتن ترا از عذاب من مگر توبه کردنت
بسوی من به طاعت از برای امیر المؤمنین پس دریافت او را سعادت
بسبب من منطق بکسر میم وسکون نون بفارسی کم است والف ولام
عهد ذهن میانهٔ مخاطبی که سلمان ومتکلّمی که حضرت امیر علیه السلام
بود به جای مضاف الیه معرفه است وانچه به ذهن اقرب است مقام
اقران ولایة کلّیه ونبوّت کلّیه است که چون سیر حضرت ایوب در
سلوک الی الله به انجا رسیده شک کرد چون شک تردید است
وتردید دارای معنی حیرت نیز می شود که حیرت در محلّ تعجّب نیز استعمال
می شود واین بقرینهٔ گریه کردن ودانستن آن را بجلالت وجسامت
انسب است وبجال نبوّت او که دارای عصمت است درجزو وچون از مثل

ایوب

ایوب تعجّب از دانستن آن امر بدیهی الثبوت متمنای وضع نه بوده است
مخاطب گردیده وور کلیّهٔ انبیا حدیث است که هر یک بر ایشان این
امر عرضه شد که در قبول آن به خاطر خطوری رسید به بلیّهٔ مبتلا شدند بلکه
هیچیک به بلائی مبتلا نشدند مگر بسبب خطور خطر هنگام عرضه شدن آن
به خاطرشان که بعد از گرائیدن از ایشان رفع آن قضیه وبلا شد که
بعض آن به تصریح آمده چون حضرت یونس که چون تردید پیدا کرد در ولایت
امیر المؤمنین علیه السلام تا آخر واحادیث اینکه هیچ مرغی تیر نمیخورد
مگر به غفلت او از ولایت وعرضه شدن ولایت بر موجودات
عالم از جماد ونبات وحیوان ومعادن ومیاه وانچه قبول نکرد وانچه
قبول کرد وچه شد وچه شد وخطبات آن بزرگوار که با همهٔ انبیا بوده
در باطن وبا محمّد صلی الله علیه وآله در ظاهر تا فرماید انچه فرماید نامیفرماید

بابهٔ ابنها کسی کان نکند مرا به خدا مگر به بندگی ومخلوقیّه تصریحًا وتلویحًا
وتعریضًا کتب ودفاتر اهل اسلام از امثال آن مشحون است تا جای چه شیعه
تا انکه امام شافعی نطق به مثل این کند که وما الشافعی لیس یدری
علیٌّ ربّه ام ربّه من له که امام اهل سنت وجماعت است وکتب مشایخ
اولیا با وجود مقام تقیّه خود که به تسنن شهرت بلا اصل یافته اند چون شیخ
عطار قدّس سرّه که مجمع علیه جملهٔ متأخرین ایشان است وسایرین از
اهل ایقان واتقان وواصلین مقام قرب حضرت سبحان که سخن ایشان
از مشهودات ومکشوفات وخالی از اغراض اعراض نفسانیت در این
باب هم چنین از خوشه چینان خرمن تحقیق ایشان که حکمای بزرگ در
اسلام بوده اند که در این باب سخن نموده اند ومطابقهٔ حکمت نظری با
اخبار معصومیّه در این باب نموده اند این قدر است که از آن خبری

می شنوی

می شنوی در حدیث از برای مفضّل ثمّ قال علیه السلام اجل
الامر ما استاهل خلق من الله النظر الیه الّا بالعبودیة لنا
معنی مجمل میکنم گفتار در امر ولایت اهلیت نیافت مخلوقی از خدا نظر
فرمودن خدا بسوی او مگر به بندگی از برای ما تمام شد مقام وساطت کلیّه
مقام محمّدیه است صلواة الله علیه وآله حتّی در ایجاد امیر المؤمنین که ذات
اقدس حق منزّه است از جمیع اعتبارات حتی اعتبار ظهور وتجلّی واشتقاق
وانبساط وایتحاد در موضع فقر محمّدیه مکنون علم ذات به وجود غیری است که آن
فقر محض وجودی متقوّم بوجود ذاتی اقدس او باشد تبارک شانه العزیز
چنانکه عارف فرماید در جزویت خود آن کلّی محمّدی را اگر ز جانب ما دولت
نیاز نباشد جمال حسن ترا هیچ عزّ وناز نباشد ز سوز عاشق بیچاره است ساز
جمالت جمال را چه آن سوز نیست ساز نباشد ومحبوب او است وعبد

منجب اوست واول ماخلق الله اوست ومقصود از ایجاد وجود
امیرالمؤمنین اوست که مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونِ
اَیْ لِیَعْرِفُونِ خلق نکرد خدا خلقی را بهتر از عقل واوست ان وصادر
اول ومصدر ایجاد کسی که قامتش بخلعت خلافت حق ورسالت کلیه
آراسته شد واز فنای بحق به نور به تجلی وجود به بقای امکان آمد وظلمات
امکان را از آفتاب ظهور خویش منور کردانید   بود نور نبی خورشید اعظم
که از حوا پدید وکه ز آدم که شامل هر یک از طرفی ترکیب است سخن دراز
که الکلام یجر برکردیم بکار خود   فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ
لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ   علی ابن ابراهیم حکم در آن رخصه است
از برای ناچار خوردن میته وخون وکوشت کراز ومخمصه کرسنکی است
وکفت در روایة ابن جارود غیر متجانف لاثم غیر متعمد لاثم است یَسْئَلُونَكَ
ماذا احل

مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ
تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ   احادیث ابن تفسیر جمعاً
مطابق با ظاهر آیه ومخالف با اهل سنت است وحلال نیست از سوای کلب
معلم که برای مرسل او امساک کرده باشد صید را وباید نام خدا در ارسال
سک بسوی صید نیز یاد شود وبنام خدا ارسال شود ودر غیر سک الهم
معلم از آن که ادراک ذکوة ان نشود حرام است صید هر چه از سباع
وطیور شکاری ومعلم معلمی که امساک کرده باشد صید را از برای صاحبش
واکرنه که خورده باشد از آن اختلاف است درمیان دو حدیث واول
بقاعده که من در مما امسکن تبعیضی احتمال بودن دارد که باشد مطابق
با ظاهر آیه است ودویم مخالف واکر تبعیضی باشد عکس واحتیاط در اول است

با انکه قوة ان بیش وتقیه داعی بر مثل ثانی بوده خلاصه واکرچه در دست صاحبش
صید بمیرد وباید سک دیکر در نزد ان فرستاده شد یافت نشود چون صاحبش
دریابد از برای حلیة صید وهیچ شرط ذکوة در صورت دریافته شدن صید
که حیات داشته باشد در احادیث نشد بلکه سؤال شد ابی عبدالله علیه السلام
از صیدی که میکیرد اورا سک پس ترک میکند اورا مرد تا می میرد میخورد باید   والله اعلم
بلی بخور بدرستیکه خدا میفرماید فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وحلال است او فرستادن
سک کفار بسوی صید که مسلم فرستد بنام خدا   الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ
الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ
حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ
غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ   کوید ابی جارود سؤال کردم ابا جعفر
علیه السلام

علیه السلام از آن طعام فرمودند حبوب وبقول است از قتیبة الاعشی
به دو سند که سؤال شد ابی عبدالله علیه السلام از کسیکه چوپان کوسفندانش
یکی از یهود ونصاری کرده پس عارضه در ان افتاد که ان چوپان ذبح کرد خورده
میشود فرمود داخل مکن قیمتش در انچه از برای تست ونه بخور انرا که نیست
الا جز کناه وامین نیست بر ذبیحه مکر مسلم پس مرد سائل عرض کرد قال الله
تعالی الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ حضرت فرمود پدرم میفرمود جز این نیست که آن
حبوب واشباه آنست از سماعه از ابیعبدالله علیه السلام سؤال از طعام
اهل کتاب وچیزی که حلال است از آن فرمود حبوب از عمار ابن مروان
از ابیعبدالله علیه السلام به مثل این سؤالش وبه مثل این جواب
جوابش از هشام ابن سالم از ابیعبدالله علیه السلام در طعامهم حل
لکم فرمود عدس ونخود ومثل آن عمار ابن مروان از سماعه مثل از سماعه

از بُکیر زراره از ابیعبد الله علیه السلام از قول الله عزوجل وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ فرمود منسوخه است بقول الله
وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ ابن جهم کفت فرمود از برای من ابو الحسن علیه السلام
یا با محمد چه میکوئی در مردی که نصرانیه زن کرد بر سر مسلمه کفتم بکردم فدایت
و چه است قول من میان دو دست تو فرمود هر آینه باید بکوئی البته پس
بدرستیکه آن میدانی به آن سبب عرض کردم جایز نیست زن کرفتن نصرانیه بر
سر مسلمه و نه بر غیر مسلمه فرمود چرا عرض کردم از برای قول خدا عزوجل وَلَا
تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ فرمود پس چه میکوئی در این آیه وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ عرض کردم پس قول خدا وَلَا تَنْكِحُوا
الْمُشْرِكَاتِ نسخ کرد این آیه پس تبسم فرمود بعد ساکت شد عیاشی از
قتیبه عین روایتی که از قتیبه شد به تفاوت اینکه بعد از استثناء مسلمه
زنان

سائل عرض میکند که من می شنوم پس کجاست قول الله تا آخر به مثل انچه
سابق شد از هشام ابن سالم به مثل انچه کذشت به تفاوت در آخرش یعنی
اهل کتاب از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام کفت وَالْمُحْصَنَاتُ
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ فرمود انها مسلمانانند از مسعدة ابن صدقه در قول خدا
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ فرمود نسخ کرد انرا
وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ از ابی جمیله از ابیعبد الله علیه السلام در
الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ فرمود آن عفایف است
و از عبد صالح علیه السلام کفت راوی سؤال کردیم ما او را از قول او تعالی
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ فرمود ان زنان عفایف
از نساء باشند ترجمه کوید دو حدیث آخر دلیل جواز نمیشود با وجه
احادیث سابق و موضوع الوصف از محصنات ایشان است در آن آیه

که مراد عفائف است چنانکه از محصنات از مؤمنات کفایت فرمود
مسلمات بودنشان در تعفیف و در زیادتی روایه دویم از هشام که یعنی
اهل کتاب بود خارج میکند جوب و اشباه غیر اهل کتاب اما منحصر است تصریح
اکرچه موضوع حکم آیه و تفسیر اهل کتاب است وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ
حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ از ابیجعفر علیه السلام تفسیر
آن در بطن قرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بولایت علی و علی اوست ایمان ابن شهر آشوب
از حضرت باقر علیه السلام و از زید ابن علی و ابن فارسی از زید ابن علی در قول
او تعالی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ تا آخر فرمود بولایت علی جابر از ابیجعفر
علیه السلام یعنی بولایت علی علیه السلام و ان کافر در آخرت از زیان کاران
است از عبیده ابن زراره از ابیعبد الله علیه السلام فرمود ترک عمل انچنانی
که اقرار کرد به او و اینکه ترک کند نماز از غیر سقم و شغل و لیسند دیکر از عبیده
عرض

عرض کردم چه است ترک عمل تا انکه واکذارد بهمه فرمود انچنان کسیکه وامی کذارد
نماز را نه از سکر و نه از علتی و عیاشی از عبیده کفت عرض کردم از برای او
کبیرها بزرکتر کناهان است فرمود بلی عرض کردم ان بزرکتر از ترک نماز است
فرمود زمانیکه ترک کرد نماز ترک کردنی نیست از امر او که بوده باشد داخل
در یکی از سعت ابان ابن عبد الرحمن کفت شنیدم ابی عبد الله علیه السلام را
که میفرمود کمتر چیزی که خارج می شود بسبب آن مرد از اسلام انکه بپسندد رایی
به خلاف حق پس بایستد بر او و کفت وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ
و فرمود انچنان کسیکه کافر می شود به ایمان انچنان کسی که عمل نمیکند به چیزی
که امر کرد خدا به او و رضا نمیشود به او از محمد ابن مسلم از یکی از دو علیهما السلام
وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس فرمود انچنان کسی که کافر شد
به ایمان پس به تحقیق حبط شد عملش ان ترک عملست تا واکذارد بهمه را از جملات

انچنان کسیکه وامیکذارد نماز را متعمداً نه از شغل و نه از سکر یعنی خواب
هارون ابن خارجه سؤال کردم ابیعبدالله علیه السلام را از قول خدا وَمَنْ
يَكْفُرْ تا آخر گفت هرون پس فرمود از ان چیزی که بد شواری شدم
درا و علی ابن ابراهیم گفت فرمود کسیکه ایمان آورد پس اطاعة اهل شرک
کرد پس به تحقیق حبط شد عملش و کافر شد به ایمان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضٰى أَوْ عَلٰى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا
مَسْتُمُ النِّسَاءَ وَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ
حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ورفعه

قول خدا اذا قمتم الی الصلوة زمانیکه برخواستید از خواب می شکند
خواب وضو را زمانیکه غالب بشود بر گوش که نشنود آواز وَأَرْجُلِكُمْ
بر خفض است و جه انچنانیکه امر فرموده است خدا شستنش ان که اگر زیاد
شست اجر شستن آن زیادی ندارد اگر کمتر شست گناه است چیزیکه
دور میزند سبابه و وسطی و ابهام از منتهای رستنگاه موی سر تا ذقن
و چیزی که جاری می شود براو دو انگشت از روی کرد واری پس او ست
از وجه و چیزی که سوای آن است نیست از وجه صدغ نیست از وجه و زیاد
شده از روایت زراره پرسیدم چیزی را که فرو گرفته است به او مو
فرمود چیزیکه فرو گرفته است به او مو پس نیست بر عباد طلب کردن آن
و نه جستجو و نقش کردن عین ان ولکن جاری میکند براو آب وَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ من المرافق است ابتدا از مرافق سوی

انگشتان است زراره گوید عرض کردم از کجا دانستی و فرمودی مسح به
بعض سر و بعض پا است خندید و فرمود ای زراره رسول خدا فرمود و
کتاب او نازل شد از خدا بعلت انکه خدای عز و جل میفرماید فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ پس دانستیم که وجه را بهمه اش سزاوار است غسل داده شود
پس فرمود أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ پس وصل فرمود دستها را تا دو مرفقها
به وجه پس شناختیم انکه چنان است که سزاوار است از برای دستها
شسته شدن ان دو تا دو مرفق پس فصل کرد میان دو کلام وَامْسَحُوا
بِرُؤُسِكُمْ پس شناختیم چنانکه فرمود بِرُؤُسِكُمْ انکه مسح به بعض سر است
از برای مکان باء پس وصل فرمود پاها را بسر چنانکه وصل فرمود دستها را
به وجه پس فرمود وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ پس شناختیم حینیکه وصل فرمود
ان دو را بسر انیکه مسح بر بعض ان دو است پس تفسیر فرمود انرا رسول خدا

ازبرای

ازبرای مردم پس تضییع کردند مردم ان را بعد فرمود فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا
مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا وَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ پس
چون وضع فرمود وضوء چون نیافتید آب را ثابت فرمود بعض جای گاه
غسل را مسح به علة انکه فرمود بِوُجُوهِكُمْ پس وصل فرمود به او وَأَيْدِيَكُمْ
پس فرمود مِنْهُ یعنی از آن تیمم بعلة انکه او دانست ان همه جاری نمی شود
بر روی بعلة انکه چنان است که آویخته می شود به بعض ان صعید کف و
آویخته نمی شود به بعض ان پس فرمود خدا مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ
و حرج تنگی است زراره و بکیر سؤال از وضوء رسول خدا کردند پس خواند به طشتی
یا ظرف آبخوری که دراو آب بود پس فرو برد دست راست خود در آب پس
کف زد یک کف آب را پس ریخت ان را بر رویش پس شست به آن رویش را
پس فرو برد کف چپش پس کف زد آب را پس فارغ فرمود بر دست راست

خود پس نشست به آن ذراع خود از مرفق تا کف که بر عکس داشید بسوی مرفقها
پس فرو برد کف راستش پس فارغ کرد به ان بر ذراع چپ از مرفق و کرد به آن
چیزی که به ذراع راست کرد پس مسح فرمود سرش و دو قدمش را به تری کفش
که حادث نکرد از برای دو کعبها یا پاها آب تازه را و داخل نکرد انکشتانش را
زیر شراک مترجم کوید شرکت النعل کفرح القطع شراکها بند
نعل است داخل نکرد از باب کفایت بودن مسح است بلا زنی از سر
ابهام تا دو کعب پس فرمود بدرستیکه خدای عزّ و جلّ میفرماید اِذا قُمْتُمْ
اِلَی الصَّلوٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَاَیْدِیَکُم پس نیست از برای او
اینکه واکذارد از دستهاش تا دو مرفق چیزی برا مکر آنکه غسل دهد آن را به
علت اینکه خدا میفرماید اغْسِلُوا وُجُوهَکُم وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ پس فرمود
فَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْنِ پس چون مسح کرد به چیزی از سرش
به چیزی

یا به چیزی از قدمهایش میانه دو کعب تا اطراف انکشتان پس تحقیق
مجزی است او را راوی کوید کفتیم ما کجاست دو کعب فرمود آن یعنی مفصل
غیر استخوان ساق پس کفتیم ما این چه است آن فرمود ~~این چه است~~ ~~اننفرمود~~
این از استخوان ساق است و کعب فروتر است از ان پس کفتیم خیر دهد ترا خدا
و یک کف آب مجزی است از برای رخسار و یک کف آب از برای ذراع
فرمود بلی زمانیکه رساننده شدی در آن و دو کف می آید بر این همه این
مترجم کوید دو کف می آید بر همه این چون سخن در رساننده شدن
آب بود بر همه موضع شاید میفرماید هر یک از سه موضع غسل را دو کف نیکو
رسد به شستن العلم عند الله و عند الراسخون علی ابن ابراهیم از پدر از ابن
ابی عمیر از ابی ایوب از محمد ابن مسلم از ابیعبد الله علیه السلام کوشهاییست از روی
و نه از سر و مسح بر مقدم سر است و بر دو قدم به شق راستش مترجم

شق راست شق پیش است بقرینه معمول و یمین بمعنی اقوا از مخالفش می آید
به قرینه تَاْتُونَنَا عَنِ الْیَمِینِ یعنی خدعه کردید ما را به قوی‌تر اسباب قاموس
علی ابن ابراهیم از پدر از ابن ابی عمیر از حماد ابن عثمان از حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
در قول الله عزّ و جلّ لامَسْتُمُ النِّساءَ ان جماع است ولکن خدا ساتر است
دوست میدارد ستر را پس نام نبرد چون نام بردن شما عیاشی از زراره ابن
اعین و ابو حنیفه از ابی بکر ابن حزم کفت وضو کرفت مردی پس مسح بر جوراب‌هایش
کرد پس داخل مسجد شد پس نماز خواند پس آمد علی علیه السلام پس کام کذاشت بر
کردنش پس فرمود وای بر تو نماز میخوانی بر غیر وضوء پس کفت امر کرد مرا عمر ابن
الخطاب فرمود پس کرفت بدست او پس منتهی کرد او را به سوی عمر پس فرمود نظر
کن چه روایت ~~چه روایت~~ می کند این بر تو و بلند فرمود آوازش را پس کفت
بلی من امرش کردم بدرستیکه رسول خدا مسح فرمود فرمود پیش از مائده یا بعد
زراره

از آن کفت نمی دانم فرمود پس چرا فتوی میدهی و تو نمیدانی سبق کتاب را
بر میسر ابن ثوبان کفت شنیدم علی علیه السلام را می فرمود سبقت کرفت کتاب
خفین و خمار را مترجم یعنی مسح بر آنها و بعد منسوخ شد و یا چون آیه بر مسح بر
آنها نیست یعنی پیشی کرفت حکم کتاب که مسح بسر و قدم باشد بر معمول سابق و اکنون
مقدم این است که حکم کتاب یلبا بمعنی در رتبه تعمیم عمل داشتن به آن از بکیر ابن اعین
معنی اذا قُمْتُمْ از ابی جعفر علیه السلام به مثل آنچه از ابیعبد الله روایت او سبقت
کرفت تا از خواب است از زراره از ابی جعفر علیه السلام در قول الله عزّ و جلّ
یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تا اِلَی الْکَعْبَیْنِ به مثل آنچه اذا و از آنحضرت روایة
او سبقت کرفت تا دون استخوان ساق از زراره و بکیر از ابی جعفر علیه السلام
بمثل آنچه روایت از آن دو سبقت کرفت تا دو کف می آیند بر آن همه آن
از زراره از ابی جعفر علیه السلام همین روایت به عینه که از او برجوع ضمیر به مذکور

حضرت بر میکشت تا صدع از روی پشت به صدر روایت واز کجا دستی
تا کف میکیرد به ان صعید به بعض خود وبمیکیرد به بعض خود از روایت
دیکر زراره از انحضرت که موخر این روایت است کانه این جمع ان دو است
به استثناء کلامی از آخر زراره از ابیجعفر علیه السلام کفت عرض کردم چکونه
مسح میشود سر فرمود بدرستیکه خدا فرمود فَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ پس هر چه
مسح کردی از سرت پس آن است واکر فرموده بود امْسَحُوا رُؤُسَكُمْ
پس بود بر تو مسح همهٔ سر مترجم ظاهراً غلط کاتب باشد در
باء بِرُؤُسِكُمْ اخبر بعلهٔ اینکه ان وقت جزفاء تفریع فرقی ندارد با سابق
واین قدر تفاوت در معنی تفریع هم نرسد صفوان از حضرت رضا علیه السلام
از قول الله اِغْسِلُوا تا اِلَی الْكَعْبَیْنِ فرمود بتحقیق سؤال کرد مردی
ابا الحسن علیه السلام را از آن پس فرمود زود است کفایت کند ترا

تا کفایت

باکفایت کرد ترا سورهٔ مانده یعنی مسح بر سر و قدمها است کفتم بدرستیکه
فرموده است اِغْسِلُوا اَیْدِیَكُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ پس چکونه است غسل فرمود
اینچنین اینکه بکیرد آب بدست راستش پس بریزد انرا در چپ پس افاضه
کند آن را بر مرفق پس بکشد بسوی کف کفتم یکمرتبه فرمود میکند ان را دو مرتبه
کفتم رد میکند موها فرمود زمانیکه نزد او دیکر باشد میکند واکرنه پس نه
مترجم کرفتن آب بدست راست شاید استحباب داشته باشد
ورد میکند موها یعنی آب را به مو بر میکرداند ونزد او دیکر باشد دیکر از آب
است وچون زیاده از دو کف بر یک موضع جواز ندارد شاید در صورت
استعمال نشدن زیاده از یک کف باشد و دو مرتبه که فرمود در جواز و
استحباب است نه وجوب از میسر از ابی جعفر علیه السلام فرمود وضو یکی است
کفت و وصف فرمود کعب و پشت قدم مترجم وضو یکیست

یعنی یکوضو کفایت از هر چند نماز است عبد الله ابن سلیمان از ابیجعفر علیه السلام
کفت که فرمود آیا حکایت نکنم از برای شما وضوء رسول خدا را کفتیم چرا
پس کرفت کفی از آب و ریخت انرا بر رخسارش پس کرفت کف
دیکر از آب پس ریخت بر رخسارش پس کرفت کف دیکر پس ریخت
انرا بر ذراع راستش پس کرفت کف دیکر پس ریخت انرا بر ذراع
چپش پس مسح کرد سر مبارک و دو قدمش پس وضع فرمود دستش
بر پشت قدم پس فرمود بدرستیکه این آن است کعب واشاره فرمود
بدست خود بسوی عرقوب ونبود به کعب مترجم عرقوب
بالضم عصب غلیظ است وصاحب قاموس کوید بالای عقب آدمی واز
چارپا از پایش به منزلهٔ زانو هایش از دست ودر اینجا آمدهٔ بر پشت
قدم باید باشد بنابر معنی اخیر ودر روایهٔ دیکر از آن بزرکوار کفت بسوی

عرقوب

عرقوب پس فرمود بدرستیکه این ان ظنبوب است ونیست به کعب
مترجم اختلاف روایت واضح نماید صحت اخیر مطابقهٔ باقی احادیث
با آن با اینکه از یک راوی است ویک روایت لابد است صحت یکی از علم صحت
ان دیکر علی ابن ابی حمزه قال سؤال کردم ابا ابراهیم علیه السلام را از قول الله یا
اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا قُمْتُمْ تا اِلَی الْكَعْبَیْنِ پس فرمود صدق الله عرض کردم
بکردم فدای تو چکونه وضو کرفته می شود فرمود دو مرتبه دو مرتبه عرض کردم
مسح کرده می شود فرمود یکمرتبه یک مرتبه عرض کردم از آب یکمرتبه فرمود بلی عرض کردم
بکردم فدایتو پس دو قدم فرمود غسل بده آن دو را غسل دادنی مترجم
کویدسائل که سؤال کرد از مسح وحضرت یکمرتبه یک مرتبه فرمود یکمرتبه یکمرتبه از
غیر در یک موضع است به اتفاق چنانکه در حکم غسل دو مرتبه دو مرتبه در هر یک
از یک موضع غسل دو مرتبه دو مرتبه نه بود بلکه دو مرتبه دو مرتبه در هر یک

ازیک موضع غسل یک دو مرتبه بود یک مرتبه یک مرتبه هم در هر یک از یک
موضع مسح یک مرتبه بوده است واشعار نمود این کلام که موضع مسح غیر واحد است
ولکن چون سائل نفهمید و به تکرار خواست و مورد مقتضی نه بوده پس از انکه
حکم انرا فرموده بوده است بمسح حکم فرموده است به غسل معارض مراول را
موافق بودنی مرعاته محمد ابن احمد خراسانی بلند کرد حدیث را که آمد امیر المؤمنین
علیه السلام را مردی پس سؤال کرد او را از مسح بر جورابها پس ره سپرد در زمین
اندکی پس سر برآورد و فرمود ای مرد بدرستیکه خدای تبارک وتعالی امر کرد بندگان را
به طهارت و قسمت کرد آن طهارت را بر جوارح پس کردانید از برای روی از آن
طهارت بهری و کردانید از برای سر از آن بهری و کردانید از برای دو پاها از آن
بهری و کردانید از برای دو دست از آن بهری پس اگر میباشد جورابهای تو
از آن اجزا پس مسح بکن بر آن دو از غالب ابن بذیل سؤالش از حضرت ابیجعفر
علیه السلام

علیه السلام در خفض ارجلکم به تکرار آورد مترجم سبب تکرار
مؤلف در احادیث بکمیند فرا گرفتن اذهان است عبد الله ابن هلیعه نوشته
بعد خلیفه در حاشیه نوشته ای العریف للکرانی در متن معنی کرده بر آن بنا بر معنی
باید عریفه باشد کفت برخواست این کوا بسوی امیر المؤمنین پس سؤال کرد او را از
مسح بر خفین پس فرمود حضرت بعد از کتاب خدا سؤال میکنی مرا فرمود خدا
یا ایها الذین امنوا تا فرمودن او الکعبین پس برخواست بسوی او مرتبه دیگر
پس سؤال کرد حضرت را پس فرمود از برای او مثل اول سه مرتبه هر یک مرتبه خواند
بر او این آیه حسن ابن یزید از جعفر ابن محمد علیه السلام انکه علی علیه السلام مخالفت
فرمود قوم را در مسح بر خفین بر عهد عمر ابن الخطاب کفتند دیدیم ما پیغمبر صلی الله
علیه واله مسح میفرمود بر خفین فرمود علی علیه السلام پیش از نزول مائده یا بعد
از ان پس کفتند نمیدانیم فرمود ولکن بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه واله ترک فرمود

مسح بر خفین هنکامیکه نازل شد مائده واگر من مسح کنم بر پشت خری دوستر است
بسوی من از مسح کردنم بر خفین و تلاوت فرمود این آیه یا ایها الذین تا فرمودنش
المرافق وامسحوا تا الی الکعبین زراره کفت سؤال کردم از تیمم حضرت ابی جعفر
علیه السلام را پس فرمود بدرستیکه عمار ابن یاسر آمد پیغمبر را صلی الله علیه واله
پس عرض کرد جنب شدم و نه بود با من آب پس فرمود چکونه کردی تو ای عمار
عرض کرد در آوردم لباسم پس پذیرای دلک شدم بر خاک مترجم
کوید لفظ خبر تمعکت علی الصعید قاموس معکه فی التراب کمنعه دلکه پس
رسول خدا فرمود همچنین میکند خر این است و خر این نیست که فرمود خدا امسحوا
بوجوهکم وایدیکم منه پس وضع فرمود دستها را جمیعا بر خاک پس هم مسح
فرمود پس مسح فرمود از میان دو چشمش بسوی پائین دو ابرو هایش پس دلک
کرد یکی از دو دستش به دیگری در پشت کف ابتدا کرد به دست راست
مسح

مترجم کوید لفظ خر در این خبر در باطن نفس این است که با وجود
انکه قرآن بر این ناطق است از باب بی بصیرتی است در امر بمثل ان فعل
و در خبر پیش که پشت حمار که ظاهر هر شیئی اخس از باطن آن است
دوستر میدارم تا بر خفین از باب شرف حیوانات بر جماد تا چه انکه از اعضای
شریف خود و موضع مخصوص آن انسان تجاوز به او دهد مسح را بتحقیق
نیست از زراره از ابیجعفر علیه السلام فرمود فرض فرمود خدا غسل را بر وجه
و دو ذراع و مسح بر سر و دو قدم پس چون آمد حال سفر و مرض و ضرورت
وضع فرمود خدا غسل را و ثابت فرمود به موضع غسل مسح را پس فرمود
وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
تا وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ زراره از ابی جعفر إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ تا مِنْ حَرَجٍ حرج تنکیست
کما مضی از عید اعلی مولای آل سام کفت کفتم از برای ابیعبد الله علیه السلام

من لغزیدم پس ناخنم قطع شد پس کردانیدم بر انکشتم بر انکشتم بسته را
چکونه کنم به وضو کفت پس فرمود می شناسی این وشبهها ی این را در کتاب
خداي تبارك ما جعل الله علیکم في الدین من حرج واذکروا نعمة
الله علیکم ومیثاقه الذي واثقکم به علي ابن ابراهیم کفت فرمود
چون کرفت رسول خدا میثاق بر ایشان بولایت کفتند شنیدیم واطاعت
کردیم شکستند میثاق او را مترجم کوید باید پس شکستند میثاق را باشد
وافتاده شده باشد طبرسی از ابي جارود از ابیجعفر علیه السلام بدرستیکه مراد
به میثاق چیزی است مبین شد از امر ایشان در حجة الوداع از تحریم
محرمات وکیفیت طهارت وفرض ولایت علی ابن ابراهیم قول خداتعالی
واذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم
عنکم یعنی اهل مکه پیش از انکه کشاده شود پس باز داشت دستهای ایشان را

بصلح

بصلح روز حدیبیه وکفت علي ابن ابراهیم قول خداتعالی فبما نقضهم میثاقهم
یعنی نقض عهد امیر المؤمنین علیه السلام وجعلنا قلوبهم قاسیة یحرفون
الکلم عن مواضعه علی ابن ابراهیم کفت فرمود کسیکه کناره دادامیرا
لمؤمنین علیه السلام را از جایش ودلیل بر انکه کلم امیر المؤمنین است قول خدا
وجعلها کلمة باقیة في عقبه یعنی امامت مترجم کوید
چون مؤلف هر آیه را که تفسیر ندارد واکذاشته تاکنون دو مرتبه در بین ترجمه
کردن تفاسیر ذکر آیات ترتیبش از میان رفته یکدفعه سابق شد یکی
هم اکنون است که از واثقکم به به سر کرفته می شود اذ قلتم سمعنا
واطعنا واتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور یا ایها الذین
امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنآن
قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله

ان الله خبیر بما تعملون وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات
لهم مغفرة واجر عظیم والذین کفروا وکذبوا بایاتنا اولئك
اصحاب الجحیم یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم
اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله
وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ولقد اخذ الله میثاق بني
اسرائیل وبعثنا منهم اثني عشر نقیبا وقال الله اني معکم لئن
اقمتم الصلوة واتیتم الزکوة وامنتم برسلي وعزرتموهم وا
قرضتم الله قرضا حسنا لاکفرن عنکم سیئاتکم ولادخلنکم
جنات تجري من تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلك منکم فقد
ضل سواء السبیل فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم
قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذکروا به

انچه تفسیر

انچه تفسیر بود بر ان تا اینجا کذشت ودر فبما نقضهم تاویل بود از جهة نسبت
داشتن این امت انچه بر بنی اسرائیل بود به یک جهة والعلم عند الله
ولا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلا منهم فاعف
عنه واصفح علي ابن ابراهیم کفت فرمود منسوخه است بقوله
اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ان الله یحب المحسنین ومن
الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا
به علی ابن ابراهیم معنی شده انکه عیسی ابن مریم عبد مخلوقی بود پس کردانیدند اورا
پرور دکاری وفراموش کردند بهره از چیزیکه یاد کرده شدند به او محمد ابن
یعقوب از علی ابن ابراهیم از اسماعیل ابن محمد مکي از علي ابن حسن از عمرو
ابن عثمان از حسین ابن خالد از کسیکه ذکر کرد خبر را از ابي الربیع شامي کفت
فرمود از براي من ابو عبدالله علیه السلام مخر از سودان یکسر اسپ کر لابد است

پس از توبه پس بدرستیکه ایشان از انجمان کسانی هستند که فرمود خدای عز و جل
وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا
بِهِ أمّا بدرستیکه انجمان است که زود است که یاد آورندان حظ و زود است
که خارج می شود با قائم انجا گروهی از ایشان و نکاح میکنند از گروها احد برا
پس بدرستیکه ایشان جنسی از جنند که پرده از ایشان برداشته شده
مُتَرجِم از سنه یکهزار دویست نود هجری تقریبًا تا سیصد و پنج
سیدی هاشمی نسب از بلاد نوبه در تقویت دین مبین خاتم المرسلین
برخواست و بر طایفهٔ نصاری نزاعها سنکین داد و در حروب ایشان غالبًا
فتح و ظفر از او بود و تاکنون که یک هزار سیصد و شانزده است اخلفاء او
در آن دیار باقیند و امر سید از جملهٔ حوادثیست که باید ضبط مورخین
دول شده باشد اهل فرنک دیده ام نقشهای جنک او را کشیده

درمجلس

در مجالس خود به تماشا بر می آیند زیاده بر این حالات او را تحقیق ندارد
فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ
اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ
لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ علی ابن
ابراهیم گفت فرمود بیان فرمود نبی چیزی که مخفی داشتید آن را از چیزها بیکه
در توریه است از اخبار او و واگذاشت بسیاری را که بیان نفرمود آن را
قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ علی ابن ابراهیم معنی
میشود بنور نبی و امیر المومنین و ائمه علیهم الصلوة والسلام يَهْدِي بِهِ اللَّهُ
مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ

يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ ا
لسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ
بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ يَا
أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ
علی ابن ابراهیم گفت مخاطبه اینست مر اهل کتاب را و گفت فرمود مر انقطاع
از فرستادگان خدا احتجاج فرمود بر ایشان پس فرمود أَنْ تَقُولُوا مَا
جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ محمد ابن یعقوب از عدهٔ کثیری از اصحاب خود از احمد ابن محمد ابن خالد از حسن ابن
محبوب از ابی حمزهٔ ثابت ابن دینار ثمالی و ابو منصور از ابی الربیع گفت

حج کردیم

حج کردیم ما با ابیجعفر علیه السلام در سال آن چنانکه حج کرد در او هشام
ابن عبد الملک و با هشام نافع غلام عمر ابن الخطاب بود پس نظر کرد بسوی ابیجعفر
علیه السلام در رکن خانه و بتحقیق جمع شده بودند بر آن بزرگوار مردم پس گفت نافع
به هشام ای امیر المؤمنین کیست انجمان کسی که گرد آمده اند مردم بر او ادراک جهور را
پس هشام گفت این پیغمبر اهل کوفه است محمد ابن علی پس گفت نافع حاضر باش
هر آینه می آیم او را البته پس سؤال میکنم او را از مسئلها اینکه جواب نمیدهد مرا
در آن مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری هشام گفت برو پس سؤال کن او را شاید طعن
وارد آری بر او پس آمد نافع تا اینکه تکیه داد بر مردم پس مشرف شد بر حضرت علیه السلام
پس گفت ای محمد ابن علی بدرستیکه من خوانده ام توریه و انجیل و زبور و فرقان
و بتحقیق شناخته ام حلال انها را و حرام انها را و بتحقیق آمدم سؤال کنم ترا
از مسئلهائی که جواب نمیدهد در او مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری گفت پس بلند کرد

حضرت سرخود را پس فرمود به پرس از چیزی که ظاهر شد از برای تو پس گفت
نافع خبرده مرا چه مقدار بود میان عیسی و محمد از سال پس فرمود حضرت خبر دهم
ترا بقول تو یا بقول خود گفت نافع خبرده مرا بهر دو قول بهم فرمود حضرت
اما در قول من پس پنج صد سال و اما در قول تو پس شش صد سال وَاِذْ قَالَ
مُوسٰى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا علی ابن ابراهیم یعنی در بنی اسرائیل جمع نکرد خدا از
برایشان نبوّت و ملک در یکخانه پس جمع فرمود خدا انرا از برای نبیش صلی الله
علیه و آله مترجم علی ابن ابراهیم از تفسیر اوست که انچه روایة
کرده از امام علیه السلام است جمع نکرد از برایشان نبوّت و ملک در یکخانه
باظاهر آیهٔ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ تا آخر مذکور منافی نیست که در همهٔ ایشان لازم ندارد
که جمع در یکخاندان باشد چنانکه جمعی انبیا بودند و با ایشان ملوک بود

وملک

وملوک بودن با ایشان که انبیا بودند خلافی از ان ملوک در نبوت ایشان
نبود و همچنین اگر جمع تقدیری شده بود که بر حسب اتفاق سلطنتی در خانهٔ
نبوّتی می افتاد چون حضرت داود و سلیمان علیهما السلام چنان نبود که ان
سلطنت با ان نبوّت جمعش تکلیفی بود که از ظاهر شریعت الٰهیّه تکلیف
بوده است برانکه ان سلطنت را نه بوده باشد مگر ان نبی را مگر بر حسب
تقدیر و اتفاق و واقع دلیل بران یکی اینکه حضرت داود علیه السلام در
سلطنت طالوت که بامر الله شد جایز بود نبوّتش که اگر جایز نبود نبوتش پیش
از زوال ملک طالوت جایز نبود سلطنتش نیز پیش از نبوّت خودش بر
این تقدیر و در جمعش ظلم بود بر ملک طالوت با وجود جواز انهم پس جمع
نه بوده است ملک و نبوّت در بنی اسرائیل در بیت واحد از روی تکلیف
الٰهی خلاصه آن که ملک را با نبوّت جمع تکلیفی نه فرموده است خدا مگر

از برای نبیش صلی الله علیه و آله و سلم و لازم نکرده است ایضا که ملک با نبوّت
تکلیفی شده باشد بلکه مقصود جمع ملک با نبوّت تکلیفی نه کردیدن تا
پیش از رسول است صلی الله علیه و آله و تعیین ریاست طالوت مر قوم را
که از خیرهٔ شخصی بقوّهٔ عقل خود عاجز بودند بر حسب درخواست قوم از
قبیل نزول مائده و اتفاقیت و سخن در فیض عام است و ذکر بنی اسرائیل
از باب مثل بر غالب است و اقرب بعهد و ذهن نه خصوص بنی اسرائیل
این جمع نشده که در انبیاء سابق بر آن شده الا از قبیل انچه ذکر شد
و اما خلافت ابو البشر خلافة نوعیت از برای متوقع داشتن مردم خلافة
کبرای الٰهی را از این نوع چنانکه احادیث بر مدلول این موجود است و بر اولاد نش
از باب شرف ابوّت و این ملک ولایت است که تکلیفی نشد مگر از
برای محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت وحدهٔ او و فاطمه علیها السلام را شامل است

ارباب

ارباب استثنای او از ویکر زنان در این باب که باب ولایت امر باشد
از حقیقت نوریهٔ خود که حامل نور جمال و جلال جبروت ذات و نور ظهور فاطر
سموات و ارض حسنین ولایة است بر ذروهٔ امکان وجود که عالم هیولا و
صورت از آن ترکیب یست و اما تکلیفی شد چنانکه گفته آمد و اما مگر از برای
محمد صلی الله علیه و آله اما بنص اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ اما
تعمیم آن بر ما سلف اول شمول ثانی اجماع اسلام بر نص آیهٔ اخذ میثاق اورا
خدا از انبیا که اگر عهد اورا دریابند ایمان آرند و یاری کنند و از برای او
و آل او اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ ا
لصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ که عن قریب به تفسیر آن از قول
شیعه و سنی خواهیم رسید و دیگر از ایات دالّه و اما بنص غیر کتاب نصوص
معصومیه و نص نبوی بطریق فریقین از غیر واحد و اما از غیر نص به اجماع ملت

بر نبی صلی الله علیه و آله خاصه و اجماع اهل حق بر نبی و اهلبیت او که ایشان اهل
آیهٔ تطهیرند علیهم الصلوة و السلام و شان نزول آیه در حق علی و فاطمه
و حسنین علیهم الصلوة و السلام بلا خلاف است از اهل سنة اما ائمهٔ تسعه را
علیهم الصلواة دلیل شمول آیهٔ اولوا الارحام است به نص مفسر آیه که چون
بشهادت رسید سید الشهداء علی ابن الحسین علیه السلام اولی بود به او از
دیگری میراث این رتبه را تا به آخر تسعه با وجود نصوص خاص از رسول
صلی الله علیه و آله در حق هر یک به نام و بولایت و امامت و وصایت
و خلافه ایشان هر یک ~~نظم~~ بزرگانی که اندر تخت دولت هر یکی سرور
شهانیکه سپهر ملک ملت را بلند اختر ° تو اند کاستانشان آسمان را خاک خود کرد
نشاید آسمان بر آستانشان را که ساید سر ° که از دریای ایجاد خدا از بهر دین نامد
به پاکی هم چو ایشان گوهری از بعد پیغمبر ° علی اول که بازوی ید اللهی آن سرور

سنجید

یکند از بهر پیغمبر سر از عمرو در از خیبر ° که اوصاف شریف حضرتش از وصف مستغنی
بخوانی از کتاب خصم او فضلش همان بهتر ° و دیگر نور چشمان نبوت بهر دو فرزندش
که احمد جد و حیدر باب و زهراشان بود مادر ° یکی زالماس و تابش سبز پوش عرصهٔ محشر
ز آب خنجر و نوک سنان گلگون قبا دیگر ° و دیگر سید سجاد کاندر طاعت یزدان
دمی ننهاد در گیتی ببالین تنعم سر ° سزاید که مسیحا و خضر از عرش و فرش آید
جنابش را به کسب زهد روز و شب مقیم در ° و دیگر باقر علم نبوت بود در پنجم
که دین از فر او یابد زین و زینت زیور ° و دیگر صادق آل پیمبر محیی ملت
فروغ مذهب حق آفتاب ملک دین جعفر ° که او شد مظهر احکام جد خویشتن احمد
پس از وی موسی کاظم که موسیش شد چاکر ° علی فرزند او از بعد او سلطان بحر و بر
بحکم ایزد دادار شد دارای خشک و تر ° دگر فرزند پاک او که عشق آمد هلاک او
خداوند کرم کان سخا هم نام پیغمبر ° دگر مهر درخشنده نقی کش ماه بد بنده

فروزان شمع فرخنده ز نور ایزد داور ° ز بعدش عسکری فرزند آن نیکو خصال آمد
جهان را دیدهٔ حق بین و دین را خسرو رهبر ° چو از وی بگذری مولودی از وی در وجود آمد
نبی صولت علی شوکت حسن خلق و حسینی فر ° قضا یش بندهٔ قدرت قدر پایندهٔ خدمت
زمین جولان که اشهب زمان فرمان بر اندر در ° ز قربانش قدر تیری قضا یش مهرهٔ بازیگری
به حکمش طارم پیری ز کمتر عبد فرمانبر ° ظفر در موکبش همره فرج با کوکبش همسایه
جهانداری و را شایان جهان گیری و را در خور ° و اما دلایل دیگر اخبار سلف از مسلمین
و کتب ایشان چنانکه هر کس بقدر یکه اطلاع یافته نوشته و تصدیق خلف از
اولیای بزرگان اهل معرفت که صادقین اند در وصول قرب و تحقیق
ایشان شهودیست سخن هر چه دراز کنیم کوتاه است بر سر بیان رویم که
از بیان بعد نیز این ملک معلوم گردد که چه بت سعد ابن عبد الله گفت
حدیث کردند مرا جماعتی از شیعیان از حسن ابن علی ابن ابی عثمان و ابراهیم

ابن سحق

ابن اسحق از محمد ابن سلیمان دیلمی از پدرش که گفت سؤال کردم ابا عبد الله
علیه السلام را از قول خدا عز و جل و جعلکم ملوکا و مو د انبیا رسول الله
است و ابراهیم و اسماعیل و ذریهٔ او و ملوک ائمه عرض کردم و کدام ملک
داده شد بدیشما فرمود ملک بهشت و ملک نار مترجم
ملک بهشت ملک هر نیکیست و تصرفشان ارباب ولایت در تمام
موجودات به تمام نیکیها از برایشان در مضان استحقاقات ایشان
و ملک نار ملک هر بدیست و تصرفشان ارباب آن در تمام موجودات
به تمام بدیهائیکه استحقاق آن یافت هر یک از موجودات و چون
سائل نظرش بظاهر ایشان بود از جهت قبول ایمان او که در ورطهٔ
شک نیفتد کلامی فرمودند که باطنا دارای تمام این معاینت که در حد
ملک ولایت ایشان علیهم الصلواة و السلام داخل است هم چنانکه حدیث

که در تاویل آیه است به گوش اغیار فرو نرود به پیش عقل مگو قصه‌های عشق که او
قبول می‌نکند چونکه عشق بازنباشد وامر تاویل با ظاهر تنزیل چون
مثلی است که عارف رومی قدس سره در حق اختیار عبد در تحت اختیار
حق زده هست آهنگر بر آهن قیمتی هست بنّا هم بر آلت حاکمی شعر
دیگر فاصله است بعد فرما قدرت تو بر جمادات از نبرد کی جماد برا
از اینها نفی کرد قدرتش بر اختیارت آنچنان نفی نکند اختیاری را از آن
همچنان تاویل ظاهر تنزیل را بر سر سخن رویم مؤلف فرماید در روایة نموده است
آن حدیث را بسند و متن صاحب رجعة و در آخر حدیثش پس فرمود ملک
بهشت و ملک رجعة مترجم و علی ذالک ملک دنیا و آخرت

وَآتَاكُم مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّ
الَّتِي كَتَبَ اللهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قَالُوا

ربعين

يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا
مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ
غَالِبُونَ وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا
لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا
هَاهُنَا قَاعِدُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا
وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً

يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ مفید از محمد
ابن حسن از احمد ابن محمد ابن ابی نصر از ابان از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام
سرگردان شدند در چار فرسخ چهل سال که میگشتند در زمین فرمود
ابو عبدالله علیه السلام چون شب می‌شد ندا میداد منادی شان که تمام کنید

کوچیدن پس کوچ میدادند براندن و رنج تا سحر میکردند امر میفرمود
خدا زمین را پس دور میداد به ایشان پس صبح مینمودند در منزلهای
اینجا نبشان که از او کوچیدند پس میگفتند بتحقیق خطا کردید راه و پس
درنگ کردند به این چهل سال و نازل شد بر ایشان منّ و سلوا تا مردند
همه مگر دو مرد یوشع ابن نون و کالب ابن یوفنا و پسرهای القوم و بودند
که می‌گشتند در قدر چهار فرسخ پس چون خواستند کوچ دادنشان خشک
می‌شد لباسشان و جور ابشان بر ایشان فرمود و بود با ایشان سنگی
که زمانیکه فرود آمدند میبرد به او موسی بعصای خودش فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ
اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از برای هر سبطی چشمه پس چون کوچ دادند برگشت
آب بسوی سنگ و سنگ بر پشت رونده وضع میشد فرمود ابو عبدالله
علیه السلام فرمود خدا مر بنی اسرائیل را اینکه داخل شوند ارض مقدسه که
نوشته بود

نوشته بود از برای ایشان پس انشاء رای شد از برای او پس داخل کرد
ارض مقدسه را پسران پسرانشان مترجم زیرا که پسرانشان
که با ایشان در روز تمرد بوده اند نمانده اند علی ذالک آیا سبب چهل
سال حرکت لیالی جهتش امر موسی بوده یا عدم یأس یا معا اما
امر موسی که بوده آیا جهت امر موسی امید بخدا بوده فقط پس از
آگاهیده شدن او از جانب خدا تیهشانرا یا امر بوده از خدا او را
بر آن حرکت و اگر امر بود آن چه امری بوده با وجود علم بعدم حصول
و سبب مأیوس نشدن قوم با وجود آن امری که صاحبش را از خدا امید
خارج می‌نمود چه بود و علی ای حال جواب طاعنین بر حرکت تبوک
میدهد یا آنکه ثمرات و نتایج آن حرکت این بود که روم از قصد مدینه
باز ایستاد چون آن عزم و همت و اقبال دید و بجای خود نشست اما

امر رحیل موسی با وجود علم بعدم حصول مطلوب چه به امر خاص از رحیل
از حق وچه بامر اصل اطلاق امر بودنشان بحرکت تا وصول مطلوب
و مأیوس نشدن قوم بآنکه جستن ایشان شده بود بعینها حکایت دنیا است
و اهل آن همان بس که هر جرعه که دراین باب خود خورده در عالم قطره
به کام ایشان ریخته دیده باشی در آن خاص وعجب از آن عجب بعجب نکردنت
از اعجب امر خود که نکنی سر سید الشهداء علیه السلام زید ابن ارقم بر نیزه
در غرفه خود دید که تلاوت کهف می نمود تا به آیه اِنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ
وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً رسید عرض کرد فدای تو شوم امر تو بر
عجیب تر است از آن چشم بند است انجهان پر فسوس ٭ جای یاد
داشتن تتمه این مصرع واشعار است حتی نعت از برای چه فرمود
میرود و برمی آید هوای اصل و بند وصل یاری ٭ دران ترکیب صاعدگشت بیاری

بینند

نداند کس که اندر عین وصلش ٭ چه باشد ناله هجران اصلش ٭ در اینجا
جمع ضدین است هوشدار ٭ که تا عالم ز ضد گردد پدیدار ٭ حقیقت
و هبدم در سحر سازیست ٭ واز او هر دم ظهورات مجازیست ٭ همه را
این گرفتاریست تا نتیجه وجود از آرایش طبیعه جدا گردد و به ارض مقدس بساط
قرب حضور حضرت پروردگار رسد که قربه هو الحق به پیش عقل مکو قصهای عشق
که انرا قبول می نکند زانکه عشق باز نباشد بر سر بیان رویم عیاشی
از ابی بصیر از یکی از دو علیهما السلام انکه سر مهدی هدیه میشود بسوی
موسی ابن عیسی بر طبقی عرض کردم به تحقیق هر دو مردند فرمود پس بتحقیق
فرمود خدا اُدْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ پس داخل
نشدند آن را و داخل شدند آن را پسرانشان یا فرمود پسران پسرانشان
پس عرض کردم لو تَری انّ الّذی قال فی المهدی متحجم

او تری انّ الّذی قلت باید باشد یا انکه راوی از ابا بصیر سائل است
وقال است نه قلت بنا بر هر دو صورت تصحیح نسبت واو است خلاصه
کلام که یا ابا بصیر است که گوید عرض کردم آیا می بینی انجنان چیزی که فرمودی
یا سائل از ابا بصیر است انجنان چیزی که فرمود در مهدی وعیسی که بوده
باشد مثل این پس فرمود حضرت بر تقدیر اول یا گفت ابا بصیر بر تقدیر
ثانی بلی میبوده باشد در اولادشان پس عرض کردم بر اول یا گفتم بر ثانی
منکر نسبت اینکه بوده باشد آن فرمود یا گفت در پسر حسن است که می بوده باشد
در ولد او بنا بر که می بوده باشد در ولد او تقدیر ثانی صحیح است و موافق است
با رسم لغط قال در نسخه وعلی هذا گفت ابا بصیر و نسبت آن یعنی امر در ابناء
رای در امر مهدی وعیسی مثل این یعنی مثل امر در ابناء رای در امر بنی اسرائیل
در دخول متحجم یعنی که ابداء راس ابناء مهدی از برای ابناء

عیسی

عیسی باشد خلاصه کلام بنا بر تقدیر ثانی که صحیح تر دانستیم که از ابا بصیر
از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است ابا بصیر که فرمود سر
مهدی بسوی عیسی در طبقی هدیه می برند عرض کردم هر دو مردند فرمود
شدنیست بمانند انچه از برای بنی اسرائیل دخول ارض مقدسه بود
راوی گوید گفتم آیا می بینی انجنان چیزی که فرمود امام علیه السلام در مهدی
و در عیسی می بوده باشد مثل در بنی اسرائیل دخول ارض مقدسه را گفت
بلی در اولادشان می شود گفتم عجب نیست شدنش گفت در پسر حسن است
که می بوده باشد در ولد او علیه السلام و نسبت آن ابدا شدن سر مثل این
دخول ارض مقدسه که از برای ابناء عیسی باشد متحجم
موت مهدی وعیسی از حوادث کبار اگر مسموع سمع مبارک امام علیه السلام
نه گردیده بود جای هیچ ابتدائی نه بود از برای ابی بصیر پیش از تکلم او به آن

در نصیحت از برای امام خود علیه السلام از حریز از بعض اصحابش از

ابیجعفر علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقسم بکسیکه

نفس من بدست اوست هرآینه سوار میشوید سنتهای کسیکه میباشد

پیش از شما محاذی بودن نعل بنعل وکوش بکوش مکر تا اینکه خطا نمیکنید

راه ایشان را و خطا نمی کند شما را سنت بنی اسرائیل پس فرمود ابوجعفر علیه السلام

کفت موسی مر قومش را یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی تا

آخر پس رد کردند بر او و بودند ششصد هزار نفر پس کفتند ای موسی

بدرستیکه در او قوم جبارینند وما داخل نمی شویم آن را تا خارج کردند ایشان

از آن پس اکر خارج شدند از آن پس بدرستیکه ما داخل شد کانیم کفتند دو

مرد از جمله انچنان کسانی که خوف داشتند که انعام فرمود خدا بر آن دو

یکی یوشع ابن نون و دیکر کالب ابن یوفنا و بودند پسر عموهای موسی

پس کفتند

پس کفتند داخل شوید بر ایشان باب را پس چون داخل شدید باب را

تا قول خدا انا ههنا قاعدون فرمود و عصیان کردند چهل هزار و تسلیم

شد هرون کفت و دو پسرهای هرون و یوشع ابن نون و کالب ابن یوفنا

پس نامید ایشانرا فاسقین پس فرمود لا تاس علی القوم الفاسقین پس

سرکردان شدند چهل سال بعلة انکه ایشان عصیان کردند محاذی

بودن نعل بنعل بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله چون قبض شد

نبود بر امر خدا مکر علی وحسن وحسین علیهم السلام وسلمان ومقداد وابوذر

پس درنک کردند چهل تا بر پا شد علی علیه السلام پس کارزار کرد کسیکه

مخالفت او کرد حقیر ... از اول ششصد هزار از باب موجود بودن

قوم بآن عدد بود که فرمود وعاصی که منشأ تخلف همه قوم بودند شاید از

در آن در ثانی چهل هزار فرمود و تسلیم شد هرون کفت دو پسرهای

هارون با انکه بدل است دو پسرهای هارون و هارون نبود یا انسی که هارون

دو پسرهاش باشد از زراره و حمران و محمد ابن مسلم از ابیجعفر علیه السلام و

ابی عبد الله علیه السلام از قول خدا یا قوم تا آخر آیه فرمود نوشت آن را

از برای ایشان پس محو کرد آن را ابی بصیر کفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام

برای من اینکه بنی اسرائیل فرمود از برای ایشان خدا داخل شوید ارض مقدسه

انچنانیکه را نوشت خدا از برای ایشان پس داخل نشدند تا اینکه حرام فرمود خدا

انرا بر ایشان و بر پسرانشان و اینست که داخل شدند پسران پسرانشان

از مسعدة ابن صدقه از ابی عبد الله علیه السلام اینکه سؤال شد از قول

خدا ادخلوا تا آخر فرمود نوشت از برای ایشان پس محو کرد انرا پس نوشت

از برای پسرانشان پس داخل شدند انرا والله یمحوا ما یشاء و

یثبت وعنده ام الکتاب از اسمعیل جعفی از ابی عبد الله علیه السلام

کفت

کفت کفتم از برای او اصلحك الله ادخلوا تا آخر آیا بود که نوشت

انرا از برای ایشان فرمود بلی قسم بخدا هر آینه بتحقیق نوشت انرا برای ایشان

پس آنشاء رای شد از برای حق که داخل نشوند او را کفت اسمعیل پس ابتدا

فرمود حضرت علیه السلام اینکه نماز دو رکعت بود نزد خدا پس کردانید آنرا

برای مسافرین فرمود از برای مقیم دو رکعت پس کردانید انرا چهار رکعت

از علی ابن اسباط از حضرت رضا علیه السلام کفت عرض کردم اهل مصر

کمانشان است که بلادشان مقدسه است فرمود و چکونه است آن

عرض کردم بکردم فدات کمان دارند اینکه حشر می شود در جماعة خانهای ایشان

هفتاد هزار نفر داخل بهشت می شوند بغیر حساب پس فرمود قسم به

جانم نه چنان است و غضب نکرد خدا بر بنی اسرائیل مکر داخل کرد ایشانرا

مصر و راضی نشد از ایشان مکر خارج کرد ایشان را از آن بسوی غیر آن

و هر آینه به تحقیق وحی کرد خدا بسوی موسی انکه خارج کند استخوانهای یوسف
از مصر پس طلب دلیل کرد موسی بر کسیکه می شناخت جایگاه قبر پس دلالت
شد بر زن کور زمین گیری پس سؤال کرد او را موسی انکه دلالتش بکند
پس ابا کرد زن مگر بر دو خصلت بخواند خدا پس زمین گیریش رفع کند
و بگرداند او را با خود در بهشت در درجهٔ انچنانکه موسی در اوست پس
گران داشت انرا موسی پس وحی کرد خدا بسوی او چه گران می آید بر تو
از این بدهش چیزی که خواست پس کرد موسی پس وعده داد زن او را
طلوع ماه پس حبس کرد خدا طلوع ماه تا آمد موسی مر وعده گاهش را
پس خارج کرد او را از نیل در پوستی از طین و به نسخه از صین پس برداشت
او را موسی مترجم صین اسم دو چشمه است که یکی در کوفه
و یکی در اسکندریه و اسم بلادیست در منتهی مشرق و چون از نیل خارج

شده

شده برداشت از صین اسکندریه ندارد و جی شود که در پوستی که از بلاد
چین مذکور ساخته شده باشد ولاکن ولکن از طین صحیحتر است که شده در
شنای کتاب شده به این تصور که طین بدن او را این مدت در آب
معقول نیست که نگاه داشته باشد گفت پس فرمود بدرستیکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود مخورید در فخارشان و مشوئید سرهاتان بگلش
پس بدرستیکه آن میراث میدهد ذلت و می برد بغیرت از حسین
ابن ابی العلا از ابی عبدالله علیه السلام گفت یاد شد اهل مصر و یاد شد
قوم موسی و گفتشان بروید تو و پروردگارت پس کارزار کنید هر دو
بدرستیکه ما اینجا نشستگانیم پس حرام کرد انرا خدا برایشان چهل سال
و سرگردانشان فرمود پس بود که چون عشا می شد وحی شدند در حرکت
ندا می کردند کوچ کوچ زود زود پس زایل نمی شدند چنین تا غایب شدن

آفتاب تا اینکه حرکت میکردند و مساوی شد به ایشان زمین فرمود
خدا مر ارض را پس زایل نشدند همچنین تا سحر کردند و نزدیک شد
صبح گفتند بدرستیکه این آب به تحقیق آمدید انرا پس فرود آئید پس
چون صبح کردند ناگاه خانهاشان و منزلهایشان بود که در او بودند به
روزشان پس گفتند بعضی ایشان مر بعضی را ای گروه هر آینه به تحقیق گم
شدید و خطا کردید راه را پس زایل نشدند همچنین تا اذن داد خدا از برایشان
پس داخل شدند و به تحقیق بود که نوشته بود خدا انرا از برایشان
مترجم عشا در اینجا به معنی عصر است چه در احادیث بسیار بمعنی عصر
استعمال شده صاحب القاموس العشوة بالفتح الظلمة کالعشواء او ما
بین اول اللیل الی ربعه والعشا اول الظلام او من المغرب الی العتمة
و از این است شاید حدیث من صلی العشا عند اشتباک النجوم

ملعون

ملعون او من زوال الشمس الی طلوع الفجر که بعض قسمت آن
عصر است که عرض شد از داود رقی گفت شنیدم اباعبدالله علیه السلام را
میفرمود که بود ابوجعفر علیه السلام که میفرمود نیکو زمینی است شام و بد مردم اند
اهلش و بد بلاد است مصر اما بدرستیکه آن زندان است کسی را که سخط
فرمود خدا بر او و نه بود دخول بنی اسرائیل مصر مگر از سخط خدا و معصیتی از
بنی اسرائیل مر خدا را بعلت انکه خدا فرمود ادخلوا الارض المقدسة
التی تا آخر یعنی شام پس ابا کردند داخل شدنشان را پس سرگردان
شدند در زمین چهل سال در مصر و جوانب آن پس داخل شدند آن را
چهل سال فرمود که نبود خروجشان از مصر و دخولشان شام را مگر بعد توبه شان
و راضی شدن خدا از ایشان و فرمود بدرستیکه من مکروه میدارم هر آینه
اینکه بخورم از چیزیکه طبخ در فخار آن شده و دوست ندارم سر شستنم از گلش

خوف داشتنی که میراث دهد مرا خاک آن ذلت و ببرد به غربت من
مترجم   از این حدیث اگر ساقط ندارد برمی آید که بعد از چهل سال
تیه چهل سال دیگر در مصر مقیم شده بعد شام رفته باشند هر شب نفوس خلایق
در وحدت خود طی مفاوز طبیعه بجذبات توحید نماید تا در دل سحر که
از آن حیات جاوید روی آید ببیند سلطان عالم طبیعت بر او تابد و خود را
از آن آب رامید به مقام گرفتاری خو باید هر شب و روز زمان همین است
سال چهل از عمر بر این و تیره گذشت که وعده گاه بود و از خطیره خطا شده ام
معلوم اگر نه چرا و و باز این ره که تو میروی به ترکستان است طبیبی باشد
چو من زرد روی بزرگی یاب صاحب یقین که تر از گوش بد بده رسند
تمام از جهل است نه ندانستیم چه طور تا ندانی اصل مقصود چه میبینی هر چه
می بینی مقصود است زنهار دل بر آن نه و تن به او ده که همه بچند و
ذرست

حق است خود را حاضر کن طفره مباب   در باب که عمر در گذار است
الطفرة الوثبة الارتفاع المرتفع
حیف از عمر و داد از غمی بگو تو نی که دائم آقای من مولای من در باب غیبت دل
مهجور و اید ل از فراق علم بگو تو نی قسم بتو که تو نی بکجا یم مینفرستی بگو در باب
دار خود مرا کن که نه منم پس هر چه برادر و ای داری لطف است بکن بجای داری
هُنالِكَ الوَلايَةُ لِلّٰهِ الحَقِّ از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام در قول
خدای تعالی ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي تا آخر فرمود بود در علمش
اینکه ایشان زود است عصیان کنند و سرگردان شوند چهل سال پس
داخل شوند آن را بعد از حرام کردنش آن را بر ایشان علی ابن ابراهیم گفت
در قول خدا تعالی یا قَوْمِ ادْخُلُوا تا آخر گفت آن نازل شد برای گفتن ایشان
لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ پس گفت از برای ایشان موسی اهْبِطُوا مِصْرًا
پس بدرستیکه از برای شما است مسئولتان پس گفتند إِنَّ فِيهَا قَوْمًا

جَبّارِينَ وَإِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّى يَخْرُجُوا مِنْها پس گفت از برای ایشان
موسی لا بد است اینکه داخل شوید آن را پس گفتند از برای او اذْهَبْ أَنْتَ
وَرَبُّكَ إِنّا هٰهُنا قاعِدُونَ پس گرفت موسی بدست هرون و گفت
چنانکه حکایت فرمود خدا إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلّا نَفْسِي وَأَخِي یعنی هارون
فَافْرُقْ بَيْنَنا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ پس فرمود خدا إِنَّها مُحَرَّمَةٌ
عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً یعنی مصر اینکه داخل شوند آن را سرگردان می شوند
در زمین پس چون اراده کرد موسی مفارقت کردن ایشان بفزع آمدند
وگفتند اگر خارج شد موسی از میان ما نازل شد بر ما عذاب پس استغاثه
کردند به سوی او و درخواستند او را ایستادنش با ایشان و اینکه بخواهد
خدا اید برگشتنش بر ایشان پس وحی فرمود خدا بسوی او بدرستیکه من
بتحقیق بد برفتیم بر ایشان بر اینکه داخل شوند مصر را و حرام کردم مصر را
بر ایشان

بر ایشان چهل سال که سرگردان باشند در زمین عقوبتی مر گفتارشان را
اِذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس داخل شدند همه ایشان در قریه و تیه مکارون
پس بودند که بر پا می شدند در اول شب و میگرفتند در قرائة توریة پس
چون صبح کردند بر مصر دور داد به ایشان زمین پس رد کرد ایشان را بسوی
مکانشان پس بود میانشان و مصر چهار فرسخ پس باقی ماندند بر این
چهل سال پس مرد هارون و موسی در تیه و داخل شد مصر را پسرهای ایشان
و پسرهای پسرهای ایشان پس روایت کرد اینکه حفر کرد قبر موسی ملک الموت در
صورت آدمی و از برای این نمیشناسد بنی اسرائیل قبر موسی را و
پرسیده شد نبی صلی الله علیه واله از قبرش پس فرمود نزد طریق اعظم
نزد کثیب احمر گفت و بود میان موسی و میان داود پانصد سال
و میان داود و عیسی یکهزار یکصد سال   مترجم کثیب تل

ریک است وظاهر این روایت دلالة کند با مضمون روایة پیش که از داود
رقی شد که بعد از تیه داخل مصر شده باشند قوم ومنافی نیست که از برای شان
دخول ارض مقدسه باقی بوده باشد ایضاً با وجود دخولشان مصر را وارض
مقدسه باشد مصر در حقشان بنا به این حدیث بالنسبه بحال در تیه و
جمع فرموده باشد بنا به آن نسبت صاحب کلام خروجشان از تیه بسوی
آن به دخول ارض مقدسه ولاینافی چنانکه خروج از دنیا را یکدفعه دخول
در آخرت نام نهی وحال انکه برزخ فاصل است به نسبت در دنیا
تَنْبِیه از عالم عقول به دخول ارض مقدسه تجرید از مفاوض
ظلمات طبیعة دعوت شده ایم وصور اعمال واخلاق خود را در مرائت
آن دیده اِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰی یَخْرُجُوا مِنْهَا
اِذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلَا اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُونَ کفته ام موسی

عقل دست هارون نفس ولایت که آن را قدسی کوئی کرفته که بیرون برو
پس خوشا نفسی که به استغاثه نکاه داشتش وجهل صباحی هر مسا
به رهبری آن پیر عقل چهار کام امکان را به قدم توبه در نوردید تا انکه استحقاق
او قول تکوینی سرشتی اختیار طبیعة باعثه محبته او آن اعمال واخلاق را
به سبب آن تکاپوی طلب به انجام رسید هارون نفس وموسی عقل
از آن جهة پیش افتد که موت اختیاری نفس وعقل سالک به فناء
قرب حضور پیش از موت طبعی اوست ملک موت جذبه جلال حافر
اوست در نمود آدم ظهور وحفره فنای او بنشان است وآیة الکبرای
اللهی نشان او را از نزد طریق اعظم که ولایت است از نزد کشب احمر
که نفس کلیت دهد قارون غرور هستی چو سر کشید از مقام حیرت و به یقین
خود آمد تا بر او چه حکم رود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ ابن بابویه کفت

حدیث کرد ما را حسن ابن علی سکری که کفت حدیث کرد ما را محمد ابن
زکریای بصری که کفت حدیث کرد ما را محمد ابن عماره از پدرش که کفت
عرض کردم از برای صادق علیه السلام جعفر ابن محمد خبر ده مرا به وفات
موسی ابن عمران فرمود بدرستیکه او چون آمد او را اجلش واستیفا شد
مدتش وقطع شد روزیش آمد او را ملک موت پس کفت از برای او
السلام علیک یا کلیم الله پس کفت موسی وعلیک السلام کیستی تو
پس کفت من ملک الموتم کفت بچه آمدی کفت آمدم تا قبض کنم روحت
پس کفت از برای او موسی از کجا قبض روح من کنی کفت از دهنت کفت
از برای او موسی چکونه وبتحقیق تکلم کرده ام پرورد کار خود را جل جلاله کفت
پس از دستت کفت چکونه وبتحقیق برداشته ام توریة را کفت از پاهایت
کفت چکونه وبتحقیق راه سپردم به آن طور سینا را کفت پس از چشمهایت
کفت

کفت وچکونه وزایل نشد بسوی خدا به امید کشیده شده کفت پس از دو
کوشهایت کفت وچکونه وبتحقیق شنیدم کلام پرورد کار خود عز وجل فرمود
پس وحی فرمود خدای تبارک وتعالی بسوی ملک الموت مکیر روحش را تا بوده
باشد خودش انچنان کسی که اراده کند روح کرفتنش را وبیرون رفت ملک الموت
و درنک کرد موسی ماشاء الله درنک کردنش را بعد آن پس خواند
یوشع ابن نون پس وصیت کرد بسوی او وامر کرد او را به کتمان امرش
و به اینکه وصیت کند بعد خودش بسوی کسیکه می ایستد با مر وغایب شد
موسی از قومش پس مرور کرد در غیبت خودش به مردی واو حفر میکرد
قبری را پس کفت از برای او آیا یاری نکنم ترا بر حفر این قبر پس کفت
از برای او مرد چرا پس یاری کرد او را تا حفر کرد قبر ومساوی کرد لحد را
پس خوابید در او موسی ابن عمران تا بنکرد چکونه است آن پس کشف شد

ازبراي او غطا پس ويد مكانش را ازبهشت پس كفت پروردكارمن قبض كن مرا بسوي خود پس كرفت ملك الموت روحش را و دفن كرد اورا در قبر و مساوي كرد براو خاك را و بود آنچنان كسي كه حفر مي كرد قبر را ملكي در صورت آدمي و بود آن قضيه در اوقات تيه پس صيحه زد صيحه زننده در آسمان مات كليم الله واي نفس لا تموت پس حديث كرد مرا پدرم از جدم از پدرش انكه رسول الله صلواة الله عليهم سئوال شد از قبر موسى كجاست آن پس فرمودند بود طريق اعظم نزد كثيب احمر وكذشت معنى كثيب

مترجم ازجواهر الذات شيخ عطار قدس سره العزيز

دلا چون آخر كار است در خاك ٭ ترا جا و مقام از ديد افلاك
چه ديدي بازبين از رنج دنيا ٭ كه خواهي رفت آخر سوي عقبي
در اول در بلا آخر ترا چيست ٭ ندانم مونست در عاقبت كيست
چو زير خاك خواهي رفتن اي دل ٭ ترا جز اين نخواهد بود حاصل
ترا حاصل حقيقت راز باشد ٭ اگر چشمت در اين جا باز باشد
حقيقت اي دل بيچاره مانده ٭ توئي پيوسته خود غمخواره مانده
چه جان است عاقبت اينست ديدي ٭ در اينجا جز بيان كامي نديدي
هم از شرح و بيان خويش بگذر ٭ هم از شرح و بيان دوست بر خور
بجز جانان مبين مانند مردان ٭ رخ از تحقيق خود اينجا بگردان
ره تحقيق گير و در فنا كوش ٭ بجز تحقيق منكر باش با هوش
بجز تحقيق غيري را مبين تو ٭ اگر هستي بكل صاحب يقين تو
فنا خواهي شدن اي دل حقيقت ٭ نخواهد بود غير خود رفيقت
نخواهد بود با تو جز تو همراه ٭ يقين خواهي شدن در منزل شاه
چو زان منزل يقين آگاه گشتي ٭ در آخر بيشكي اين ره نوشتي
در آن منزل كه نامش قبر باشد ٭ اگر اينجا ترا امر صبر باشد
فنا خواهي شدن انكه بقائي ٭ چو كردي كل عيان اندم لقائي
فنا خواهي چو مردان گشتن اينجا ٭ در آن منزل شوي كلي مصفا
در آخر يافت خواهي عين توفيق ٭ فنا خواهي شدن اول بتحقيق
فنا خواهي شدن در ديد جانان ٭ چو ذرات جهان در شمس تابان
كنون صبري بكير انكه قراري ٭ كه جز اين دو نه بيني مر تو ياري
كنون صبري كن اي دل همچو آدم ٭ كه تا زان دم رسي در قرب آن دم
كنون صبري كن اي دل همچو او تو ٭ كه تا كارت شود كلي نكو تو
كنون صبري كن اي دل چون براهيم ٭ ميان آتش غم باش تسليم
كنون صبري كن اي دل همچو يعقوب ٭ كنون صبري كن اي دل همچو ايوب
كه تا در رنج كردي بيشكي خوب ٭ بكش اي دل يقين تو رنج يعقوب
كنون صبري كن اي دل همچو عيسي ٭ كه تا كاهي رسي در سوي اعلا
كنون صبري كن اي دل چون محمد ٭ كه تا منصور كردي و مؤيد
كنون صبري كن اي دل چون علي باز ٭ كه تا يابي عيان همچون علي باز
كنون صبري كن اي دل چون حسن تو ٭ يكي شو در نمود جان و تن تو
كنون صبري كن اي دل چون حسيني ٭ كه سر در باخت او بي مكر و شيني
كنون كن صبر كشته شو چو منصور ٭ به يك ره شو يقين نور علي نور
كنون كن صبر چون خواهي شد اي جان ٭ حقيقت الكهي كردي بكل پاك
چو زير خاك صبر است و سكون است ٭ ترا بر عشق اينجا رهنمون است
چو زير خاك خواهي بود ريزان ٭ ز عشق جان تو خون از خود بريزان
دلا خوني و خواهي خفت در گل ٭ در انجا گشت خواهي عين واصل
در اينجا وصل خواهي يافت بيچون ٭ بوقتي كز نهاد آئي تو بيرون

میان خاک درخون اصل یابی ∘ فنا کردی و وانکه وصل یابی ∘
میان خاک وخون وصلست آخر ∘ نراچه غم چو کل اصلست آخر ∘
در آخر وصل جانان است اینجا ∘ در اینجا راز جانان است پیدا ∘
الی آخره رحمة الله علیه و برکاته ∘ تحقیق چند شعر کنون صبری کن ایدل چون علی باز ∘
در کلی او از صبر اول در تعلق نفس ∘ که تا یابی عیان همچون علی باز ∘
مقام تجرید خود را که تجلی اول بود ∘ در جزو نایع وجود که تجزی نیست ∘
کنون صبری کن ایدل چون حسن نیز ∘ در کلی او یکی شو برزخ جامع ظهور در نمود ∘
جان و تن تو که نور آن بزرگوار حقیقة اعلی جوهر هیولاست ∘ کنون
صبری کن ای دل چون حسینی ∘ که سر در باخت او بی مکر و شینی ∘
خارج کند سر در باختنی که از برای مکری و شینی باشد و مکر و شینی براو
دینا و دنیا یا حادث و مترتب باشد غرض جا که اورا باز یابی
درراه

درراه طلب خون طبیعت از هستی بریزان همچون چون بهشتان که در
روایت یاد شد بر سر بیان رویم محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم
از پدرش از ابن فضال از محمد ابن حسن از عبد الرحمن ابن یزید از ابیعبد الله
علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا مرد داود پیغمبر روز شنبه مفجواً پس سایه
انداخت او را مرغ به بالهای خودش و مرد موسی کلیم خدا در تیه و کدام
نفس است که نمرد مترجم مفجواً باید از روی لغة مهموز
اللام باشد و علی ذالک بر واو همزه باشد در رسم و تنوین همزه را
باشد ایضا در لفظ و واو اشباعی به تخفیف است لفظاً و کتباً معنی مفعول
از فجی یعنی هجوم آورده شده براو و موت فجأة مشهور است علی ابن
ابراهیم گفت حدیث کرد مرا پدرم از حسن ابن محبوب از علاء ابن رزین
از محمد ابن مسلم گفت عرض کردم از برای ابیجعفر علیه السلام هرون برادر

موسی بود از پدر و مادر فرمود بلی آیا نشنیدی خدا میفرماید یا ابن ام
لا تأخذ بلحیتی ولا برأسی پس عرض کردم کدام یک بزرگ تر اند
از حیث سن فرمود هارون عرض کردم بود وحی که نازل می شد بر هر دو
جمیعاً فرمود وحی نازل میشد بر موسی و موسی اسماء او میفرمود بسوی
هارون پس عرض کردم خبر ده مرا از احکام و قضاء و امر و نهی بود آن
بسوی هر دو فرمود بود موسی انچنان کسیکه مناجات میکرد پروردگار خود را
و می نوشت علم و قضا میفرمود میان بنی اسرائیل و هارون خلافت میکرد
او را چون غایب می شد از قومش از برای مناجات عرض کردم پس کدام
یک پیش از صاحب خود مردند فرمود هارون پیش از موسی و هر دو
مردند در تیه عرض کردم پس بود از برای موسی ولد فرمود نه ولد از برای
هارون بود و ذریة از برای هارون واتل علیهم نبأ ابنی آدم اذ
قربا

قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الاخر قال لاقتلنک
قال انما یتقبل الله من المتقین محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از
حسن ابن محبوب از محمد ابن فضیل از ابی حمزه از ابیجعفر علیه السلام فرمود بدرستیکه
خدای تبارک و تعالی عهد کرد بسوی آدم انکه نزدیکی نکند این شجره پس چون
رسید وقت انچنانکه بود در علم خدا اینکه بخورد آدم از شجره فراموش
کرد پس خورد از آن و آن است قول خدای تعالی ولقد عهدنا الی آدم
فنسی ولم نجد له عزما پس چون خورد آدم از آن هبوط یافت
سوی زمین پس زائید از برای او هابیل و خواهرش باهم و زائید از برای
او قابیل و خواهرش باهم پس آدم امر کرد هابیل و قابیل را اینکه قربت
جویند قربانی کردن را و بود هابیل صاحب گوسفند و بود قابیل صاحب
زرع پس تقرب جست هابیل قوچی را از بهترهای گوسفندانش

وتقرب جست قابیل از زرعش چیزی که نفعی بنود پس قبول شد قربان هابیل و
قبول نشد قربان قابیل وآن است قول خدای عزّوجل تا آخر آیه وبود
قربان که میخورد اورا آتش پس تعهد کرد قابیل بسوی آتش بنا کذاشت
ازبرای آتش خانه را وآن اول کسی بود که بنا کذاشت خانهای آتش را
پس کفت می پرستم البته این آتش تا قبول کند ازمن قربانیرا پس بدرستیکه
ابلیس لعنت کند اورا خدا آمد اورا وابلیس جاری می شود از فرزند
آدم مجرای خون در رکها پس کفت ای قابیل بتحقیق قبول شد قربان
هابیل وقبول نشد قربان تو وبدرستیکه تو اکروا کذاشتی اورا میباشد
ازبرای او عقبی که فخریه میکنند برعقب تو وحی کویند مائیم پسران انجنان
کسی که قبول شد قربانش پس بکش اورا تا نبوده باشد ازبرای او عقبی که فخر
کند درعقب تو پس چون برکشت قابیل بسوی آدم کفت ای قابیل

کجاست هابیل کفت می جویمش ازوقتی که قربانی کردیم پس رها شد آدم
پس یافت هابیل را کشته پس کفت آدم لعنت کردیده باد آن زمینی که
قبول خون هابیل کرد وکریست آدم بر هابیل چهل شب از بسیاری از
اصحاب ازاحمد ابن محمّد ابن خالد ازپدرش ازکسیکه یاد کرد او ازمحمد ابن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی ازپدرش ازابی عبد الله علیه السلام فرمود بدرستیکه شما
نمی باشید نیکوکاران تا بشناسید وشناسید تا تصدیق کنید وتصدیق
نکنید تا تسلیم کنید بابهای چارکانه را که صلاحیت ندارد اول آن
دروازها مکر به آخر آن کم شد اصحاب ثلثه وسرکردان شدند سرکردان
شدن دور بدرستیکه خدای تبارک وتعالی قبول نمیفرماید مکر عمل صالح
وقبول نمیفرماید مکر وفاء بشرطها وعهدها پس کسیکه وفا کرد ازبرای
خدای عزوجل وشرطها خود واستعمال کرد چیزی که وصف کرده درعهد خود

یافت چیزی که نزد خداست واستکمال کرد چیزی که وعده یافت بدرستیکه
خدای تبارک وتعالی خبرداد بند کانرا الطریق هدایت وشرع کذاشت
ازبرایشان در آن طریق منار را وخبرداد ایشان چکونه راه روند
پس فرمود وَاِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدٰى
وفرمود اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ پس کسیکه پرهیز جست در
چیزی که امر کرد اورا خدا ملاقات کرد خدارا درحالتیکه مؤمن بود بچیزی
که آمد محمد صلی الله علیه وآله وسلم به او مترجم اشارات
این حدیث مرجوع به امر ولایت است ولایح است پس کسیکه یکی از
ازاین چار وصف را که نیکوکاری مع معرفة ائمه آل محمد ع که از آن
بولایت تعبیر است وتصدیق ایشان وتسلیم بسوی ایشان
نداشته باشد بهریک ازان چار بوجود دیکری ازانها در انکس

انکس کم است در ایمان خود از آن یکدیکر وتمام نیست چنانکه ازنیکوکا
غیر اهل این معرفت سخن میرود وازدانستکان به انکار مع دانستن
چون بسیاری ازعلماء سنه وازمصدقان غیر تسلیم را که حال چیست چون
ابن ابی الحدید وازفساق شیعه چون ما که ازجمله وکم تکسب في ايمانها
خيرا هست نفسمان پس بنابراین جواب کمراهیست وضلال
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْمَاٰلِ روبم بر سر بیان احمد ابن محمد خالد برقی براو آیه
نضر ابن سوید ازیحیی حلبی ازحارث ابن محمد ابن علی ازعیسی ابن هشام
ازعبد الکریم که او کرام ابن عمر خثعمی است ازعمر وابن حنظله که عرض
کردم ازبرای ابیعبد الله علیه السلام آیه ازقران مرا بشک می انداخت
فرمود چه است آن عرض کردم اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ
فرمود کدام است بشک تو عرض کردم کسیکه نماز خواند وروزه کرفت وترسید

خدارا قبول شد ازاو فرمود اینست که قبول میفرماید خدا از پرهیزکاران
عارفان پس فرمود تورا بدتری در دنیا با ضحاک پسر قیس عرض کردم
ضحاک فرمود پس آن است که قبول نمیفرماید خدا از او چیزی از آنچه
یاد کردی مترجم عارفین عارف بحق آل محمد مراد است
علی ابن ابراهیم گفت حدیث کرد مرا پدرم از حسن ابن محبوب از هشام
ابن سالم از ابی حمزهٔ ثمالی از ثویر ابن ابی فاخته گفت شنیدم علی ابن الحسین را
علیه السلام حدیث میفرمود مردمی را از قریش فرمود چون قربان کردند
دو پسر آدم قربان را قربانی کرد یکی از آن دو فربه تر کبشش که بود در
نگاه داری او و قربان کرد دیگر دستهٔ از سنبل پس قبول شد از صاحب
کبش و او هابیل بود و قبول نشد از دیگر پس خشم کرد قابیل پس گفت
از برای هابیل قسم بخدا هر آینه می کشم ترا پس گفت هابیل إِنَّمَا

يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا
بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي
إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ
جَزَاءُ الظَّالِمِينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ پس ندانست
چگونه بکشد اورا تا آمد ابلیس پس تعلیمش کرد پس گفت بگذار سرش را میان
دو سنگ پس بشکن آن را پس چون کشت او را ندانست چکند به او پس
آمد دو زاغ پس گرفتند بهم زدن تا کشتن پس کشت یکی صاحبش را پس
حفر کرد آنکه ماند در زمین بچنگالش و دفن کرد در او صاحبش را گفت
قابیل يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ
أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس حفر کرد از برای او گودی و دفن کرد
هابیل را در آن پس سنت شد که دفن کنند مرده را پس برگشت قابیل

بسوی پدر پس ندید با او هابیل پس گفت از برای او آدم کجا گذاشتی پسرم
گفت از برای آدم قابیل فرستادی مرا برا او چوپان پس گفت آدم رها
شو با من تا جای قربان و ترسید دل آدم به آنچه کرد قابیل پس چون رسید
جای قربان پیدا شد از برای او کشته شدن هابیل پس لعن کرد آدم زمینی
که قبول خون هابیل کرد و مامور شد آدم که لعن کند قابیل را و آواز داده شد
قابیل از آسمان ملعون گردیدی چنانکه برادرت کشتی و از برای این نمی
شُربد زمین خون را پس برگشت آدم که گریه میکرد بر هابیل چهل روز و شب
پس چون جزع کرد بر او شکایت کرد او را بسوی خدا پس وحی کرد خدا
بسوی او بدرستیکه من بخشنده ام از برای تو پسری که یاد کار بوده باشد
از هابیل پس زائید حوا پسری پاکیزهٔ مبارکی پس چون کرد بدر روز هفتم
میلاد پسر وحی کرد خدا بسوی آدم بدرستیکه این پسر بخشش من است

از برای تو پس بنام او را هبة الله پس نامید او را آدم هبة الله مترجم
قال الرومی قدس سره معنی قرآن ز قرآن پرس بس وازکسیکه آتش زده است
اندر هوس مراد که احادیث ایضاً مظهر ابهام احادیث است در رفع اشکال
ابهام حدیث سابق که آدم هابیل را کشته یافت با آنکه جسد او مدفون
بود ظاهر نمود این حدیث که یافت وجدانی مراد از آن یافت است
که کما قال المولوی المذکور درک وجدانی بجای حس بود وایضا از صاحب
قاموس قضائی از امیر مؤمنان علیه السلام در مثل از حکایت هابیل دیدم
تبصرة می نگارد در بیان لغة ش رع از کتاب مذکور نوشته که در حدیثی
از علیست علیه السلام آنکه مردی سفر کرد با همراهانیکه از برای سفر او بود
پس برنگشت با ر گشتنشان پس آمدند ایشان را کسان مرد پس بلند
شدند بسوی شریح پس سؤال کرد او را با مقتول را بینه پس چون عاجز

شدند لازم کردانید شریح قوم را قسم پس خبر دادند علی علیه السلام را
بحکم شریح پس فرمود اوردها سعدٌ وسعدٌ مشتمل یا سعد لا
تروی بهاذاك الابل وکوید صاحب قاموس ویروی ما هکذا
تورد یا سعد الابل پس فرمود انّ اهون السقی التشریع پس جدا
کرد علی علیه السلام میان ایشان وسؤال کرد ایشان را پس اقرار کردند پس
کشت ایشان را یعنی کاری که آن شریح کرد بود خار و بود قول او
علیه السلام احتیاط کردن شریح واستبراء کردنش حال را سهل تر
چیزی که احتیاط کرده می شود به مثل آن در امر خون شاید بر سر التشریع
ایراد الابل شریعة لا یحتاج معها الی نزع بالعلق ولا سقی فی
الحوض مراد اینست که صعب تر از آن سهل تر در امر دماء باید به تحقیق
وتفحص آمد که شریح را در فعل بود چنانکه در امرها پیش از حضرت آدم معلوم شد

از علی ابن ابراهیم کفت از پدرش از عثمان ابن عیسی از ابی ایوب از محمد
ابن مسلم از ابی جعفر علیه السلام کفت بودم نشسته در مسجد الحرام پس نکاه طاوس
در طرف حرم حدیث می کرد اصحابش را تا کفت آیا میدانی چه روزی کشته
شد نصف مردم پس جواب داد او را ابو جعفر علیه السلام یا ربع مردم ای طاوس
پس فرمود آیا میدانی چه شد به قاتل پس کفتم کجاست این مسئله پس چون از
فردا شد صبح کردم خدمت ابی جعفر علیه السلام پس یافتم او را پوشیده لباس
خود را و نشسته بر باب منتظر غلام است که زین کند برای او پس پیشی کرفت
مرا بحدیث پیش از پرسیدنم پس فرمود بدرستیکه به هند یا وراء هند
مردیست معقول پوشیده پلاس موکل به او ده نفر هر وقت مرد مردی
خارج می کنند اهل قریه بدل او پس مردم میمیرند و ده نفر کم نمی شود
روی او را به آفتاب میدهند تا طالع شود می کردانند او را با آفتاب

تا غایب شود پس میریزند بر او در سرما آب سرد و در کرما آب کرم فرمود
پس نزدیک شد او را مردی از مردم پس کفت از برای او کیستی تو ای بنده
خدا پس برداشت سرش و نظر کرد به سوی او پس کفت اما اینست که می بوده
باشی نادان تر مردم و اما اینست که می بوده باشی دانا تر مردم بدرستیکه
من قایم اینجایم پس بتحقیق بر پا شد دنیا و نپرسید مرا احدی کیستی تو غیر تو
پس فرمود کمان دارند اینکه او پسر آدم است قال الله من اجل ذالك کتبنا
علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما
قتل الناس جمیعا پس لفظ آیه خاص است در بنی اسرائیل ومعنای آن جاریست
در مردم همه مترجم این حکایت عجیب از مغیبات عالم است و قابل
باید علی هذا به عذاب این دنیا معذب باشد به این معنی که بسبب عوارضات وجود
مفارق رزا و نشده باشد که ازنشاه آن سلب قطع نظر از انکه معذب

باشد نیز

باشد نیز محروم نباشد و علی ذالك مع اینکه از مغیبات عالم باشد قدرة انفراده
کانه مقولات عشره اوست که جوهر و اعراض باشد که لازمه امکان است
هر یک از آن که ذاهب شود دیکری از قریه بر او رسد و قریه قریه ولایت
مطلقه است در هند و ستان صفات یا وراء هند در نظر حقیقه بین که
مقولات عشره که اصناف موجودات را شامل است مددان از آن قریه است
و مردم نمانند و اینمدد بدار دمردم را بجای انها و از مردم کم شود نه از اینمدد
بر مردم و بر قابیل بقای این مدد از جهة ابقاء او در کشیدن رنج در پرده
مقولات عشره امکانی این عالم مفارقات است که اشد حرمانا است شاید
از جهتی بعذاب آخرت و مثل اینمدد در جمیع مشاهدات عالم است و اما
مثل ابقای مدد کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا آخر است
که در آخرت است که قرآن ناطق است بر آن و این که فرمود مردی معقول مراد

اثبات جوهر است وجوهرانسان از برای او که جوهر عقل جز جواهر است
واصل است در سایر از حیث ابتدائیت که آن موهوم ومخیل نیست واز
قبیل موهومات ومخیلات نیست ونه از قبیل جمادات ونباتات وحیوانات
با جوهر است وجوهر عقل ووجودش حقیقت دارد در عذاب دنیا به این استحقاق
بهمین منوال که مقید عوارض وضرورت امکانی این دنیا باشد در
حالتیکه هیچ یک موافق او نباشد بشدة در این که هیچ یک حتی جوهر امکانی
وجود او را از او سلب ندارد خود را که مستریح از خود شود باز شدت
وخیلی عذاب است هر سر بیا آنچه که مراد از برات ساز گل بوای با
ان شاء الله کان باطل بود پس بساز آریم تا بل دیدها هر چه آن رنگ چه بد بوی را
بوبه این تمهید راهی واشو از کل جان بر دماغش بو رسد مست گردد از خود از وصل دوست
باز جو بد هوشیاری را که او است آنچه فرمودند عین جان تست باز یابی فاقد عهد الست

انچه بیرون آمد است اندر خود نگر که کفی بالله امعان نظر سخت گفتم در خور من این نبود
که جز یاد در کلم لای وجود لیک این گفتار با مقصد ماست خود مرتب بیش از ترتیبهاست
گر ببینی بانگ دی عین آن هم تو کور و بکری لاکی جان که تراکوری ز مادر زاده نیست
لیک هم بر کور بر آماده نیست ویدنی بر مرگ خود از دوری نیست کوری گر که آن مهجوری است
ابن بابویه گفت حدیث کرد مارا احمد ابن عمرو ابن علی ابن عبد الله بصری با ایلاق
گفت حدیث کرد مارا ابو عبد الله ابن محمد ابن عبد الله بن احمد ابن جمیله واعظ گفت حدیث
کرد مارا ابو القسم عبد الله ابن احمد بن عامر طائی گفت حدیث کرد مارا علی ابن
موسی الرضا علیه السلام فرمود حدیث کرد مارا پدرم موسی ابن جعفر علیهما السلام که فرمود حدیث
کرد مارا پدرم جعفر ابن محمد که فرمود حدیث کرد مارا پدرم محمد ابن علی که فرمود حدیث
کرد مارا پدرم علی ابن الحسین که فرمود حدیث کرد مارا حسین ابن علی علیهما السلام
که فرمود حدیث کرد مارا علی ابن ابی طالب علیه السلام بکوفه در جامع زمانیکه برخاست

بسوی او مردی از اهل شام پس عرض کرد یا امیر المؤمنین بدرستیکه من سؤال میکنم
ترا از چیزهائی پس فرمود سؤال کن از روی پذیرائی دانش وسؤال مکن از
جهت لغزش جوئی پس حدقه آوردند مردم دیدها شان ویاد کرد حدیث تا آنکه
فرمود وسؤال کرد او را چه قدر بود عمر آدم پس فرمود نهصد وسی سال و سؤال
شد از اول کسیکه شعر گفت فرمود آدم گفت وچه بود شعرش فرمود
چون نازل شد بسوی زمین از آسمان پس دید خاک زمین وپهنای آن وهوایش
وکشت قابیل هابیل پس گفت آدم شعری را تغيّرت البلاد ومن عليها
فوجه الارض مغبرّ قبيح تغيّر كلّ ذي لون وطعم وقلّ بشاشة
الوجه المليح پس جوابش داد ابلیس لعنت کند خدایش تنحّ عن البلاد
وساكنيها فبي في الخلد ضاق بك الفسيح وكنت بها وزوجك
في قرار وقلبك من اذى الدنيا مريح فلم تنفعك عن كيدي ومكري

الى ان فاتك الثمن الربيح فلولا رحمة الجبّار اضحى
بكفك من جنان الخلد ريح پس برخواست بسوی او مردی پس
عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از روز چهار شنبه وبد فالی ما از او
وسنگینی او وکدام چهار شنبه است آن فرمود آخر چهار شنبه در ماه است
واو محاق است ودر او کشت قابیل هابیل برادر خودش را
مترجم واو محاق است در مقام حال بهتر است تا استیناف
زیرا که لازم ندارد که او محاق باشد ولکن در حالتیکه این چهار شنبه روز
محاق ماه است ومی شود که از نحوست نسبت به محاق یافته باشد واحتیاط
در اول شدید تر است البته عیاشی از هشام ابن سالم از حبیب سجستانی
از ابی جعفر علیه السلام فرمود نزدیک جستند دو پسر آدم بسوی خدا قربانی را
پس قبول شد از یکی وقبول نشد از دیگر فرمود قبول شد از هابیل وقبول

نشد از قابیل داخل شد او را از این حسد گفت و بغی ورزید بر هابیل
و زایل نشد که کین داشت او را و جستجوی تنهائیش میکرد تا ظفر یافت
باو و در حالیکه کناره داشت از آدم پس برآمد الیه و کشتش پس بود از قصهٔ
دو پسر آدم خبری که بتحقیق خبر داد خدا در کتابش از چیزهائیکه واقع شد فیمابین ایشان
از محاوره قبول کرد آنکه بکشد او را فرمود پس چون آگاه شد آدم به قتل
هابیل زاری کرد براو زاری سخت و داخل شد او را حزن سخت فرمود
پس شکایت کرد بسوی خدای تعالی از این پس وحی فرمود خدا بسویش بدرستیکه
من بخشنده ام از برای تو پسری که بوده باشد خلفی از برای تو از هابیل فرمود
پس زائید حوا پسر پاکیزهٔ به برکت در آمده پس چون روز هفتم شد نامید
او را آدم شیث پس وحی کرد خدا بسوی آدم اینست که این غلام بخششی است
از من برای تو پس نام نه او را هبة الله پس چون نزدیک شد اجل آدم
وحی فرمود

وحی فرمود خدا بسوی او اینکه ای آدم بدرستیکه من میراننده ام ترا و
بردارنده روح ترا در روز چنان و چنان پس وصیت کن بسوی بهتر
پسرهایت و او هبهٔ من است آنچنانی که بخشیدم او را از برای تو پس
وصیت کن بسوی او و تسلیم کن سوی او چیزی که تعلیم فرمودیم ما ترا از
اسما و اسم اعظم پس بگردان آن را در تابوت بدرستیکه من دوست
میدارم آنکه خالی نشود زمین من از عالمی که بداند علم مرا و قضا کند بحکم
من بگردان او را حجة برای من بر خلق من فرمود پس جمع کرد آدم بسوی
خودش همهٔ اولادش از مرد و زن پس گفت از برایشان ای اولادان
من بدرستیکه خدا وحی فرمود بسویم اینکه او برنده است بسوی خود
روح مرا و امر کرد مرا آنکه وصیت کنم بسوی بهتر اولادانم و بدرستیکه
او هبة الله است و بدرستیکه خدا اختیار فرمود او را از برای من

و برای شما از بعد من بشنوید از برای من و اطاعت امرش کنید پس بدرستیکه
او وصی من است و خلیفهٔ من است بر شما پس گفتند همه میشنویم از برایش
و اطاعت می کنیم امرش را و مخالفتش نمیکنیم فرمود پس امر فرمود به تابوت
پس عمل شد پس گردانید در او علم خودش و اسماء و وصیت پس دفع داد
او را بسوی هبة الله و پیش داشت بسوی او در آن و گفت از برایش
بنگر ای هبة الله زمانیکه من مردم پس غسلم ده و کفنم کن و نماز کن بر من
و داخل کن مرا در حفرهٔ من پس چون گذشت بعد مردنم چهل روز پس بیرون
آر استخوانهای من همه از حفرهٔ من به تمامه روی هم پس بگردان آنرا
در تابوت و نگاهبانی کن آن را و امین مکن براو احدی غیر خودت را
پس چون رسید وفاتت و احساس کردی آن را از نفس خودت
پس بخواه بهتر اولادت و ملازم تر ایشان از برایت و بارتبه تر ایشان
نزدت

نزدت پیش از مردنت پس وصیت کن بسوی او بمانند چیزی که وصیت
کردم من از بسوی تو و وامگذار البته زمین را به غیر عالم از ما اهلبیت ای
پسرک من بدرستیکه خدای تبارک و تعالی فرو داد مرا بسوی زمین و
گردانید مرا خلیفه در آن حجة بود نه برایش بر خلقش پس به تحقیق وصیت
کردم بسوی تو به امر خدا و گردانیدم ترا حجة خدا بر خلقش در زمینش از پس
خودم پس بیرون مرو از دنیا تا بگذاری از برای خدا حجة و وصی و واگذار بسوی
او تابوت و چیزی که در تابوت است چنانکه واگذاردم من او را بسوی تو
و می آگاهانم ترا اینکه زود است که می بوده باشد از ذریهٔ من مردی که اسمش
نوح است می شود در نبوت او طوفان و غرق پس کسیکه سوار در کشتی شد
او نجات یافت و کسیکه تخلف کرد از کشتیش غرق شد و وصیت کن وصیّ
خودت را آنکه حفظ کند به تابوت و بچیزی که در اوست پس چون رسید

وفاتش اینکه وصیت کند بسوی بهتر اولادش ولازم نیز است از برایش
وبار تبه نیز است نزدش وواینهد بسوی او تابوت وچیزی که در اوست
وباید بکند هر وصی وصیتی که خود را بود در حفظ تابوت وباید وصیة
کند به این بعض ایشان مر بعض دیگر را پس کسیکه ادراک نبوة نوح کرد پس
سوار شود با او وحمل دهد تابوت وهر چیزی که در اوست در کشتی او
ووا نماند از او احدی ویا هبة الله وشما ای اولادان من دوری بادتان
ملعون قابیل واولادانش پس بتحقیق دید بدچه کرد به برادر شما هابیل پس
حذر کنید اورا واولادانش ومکانی مدهید ایشان را وآمیزش منمایید
شان وباش تو ای هبة الله وبرادرانت وخواهرانت در بلند تر کوه
ونا یابیده شد تر آن وواگذارید ملعون قابیل واولادانش در فرود
تر کوه فرمود پس چون شد روزیکه خبر داده بود خدا که میرانندهاست اورا در او

آماده

آماده شد آدم از برای مردن ومذعن شد به مرگ فرمود وفرود آمد به
سویش ملک الموت تا گواهی دهم وثنا کنم بر پروردگار خود بچیزی که داشت
نزد من پیش از گرفتنت روان مرا پس گفت آدم اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد انی عبد الله وخلیفته فی ارضه
ابتدا فرمود مرا به احسان خودش وآفرید مرا بدست خودش ونیافرید خلقی را
بدست خودش سوای من ودمید در من از روح خود پس نیکو کرد صورتم را ونیافرید
بر آفریدیم احدی را پیش از من پس سجده کرد از برای من فرشتگانش ویاد داد
مرا اسماء همه ویاد نداد آن را ملائکه اش پس ساکن کردانید مرا بهشت
خودش ونه گردانید آن را دار قرار ونه جای شیطان واینست که خلق
فرمود مرا از برای ساکن کردانیدنش مرا زمین انچه اراده فرمود از تقدیر
وتدبیر وتقدیر کرد آن را بمن پیش اینکه بیافریند مرا پس گذشتم در قدر او

[illegible]

وقضای او ونافذ شد امرش پس نهی فرمود مرا از خوردن شجره پس
عصیان ورزیدم او را وخوردم از آن پس اقاله فرمود لغزشم را وصفح
از جرمم پس از برای اوست حمد بر همه نعمتهای او نزد من حمدیکه کامل
شود به سبب او رضای خدا از من پس گرفت ملک موت روحش
پس فرمود ابو جعفر علیه السلام انکه جبرئیل فرود آمد به کفن آدم وبه حنوط
آدم ومسحی با او فرمود وفرود آمد با جبرئیل هفتاد هزار ملک از برای
حاضر شدن جنازه آدم فرمود پس غسلش داد هبة الله وجبرئیل کفنش
کرد وحنوطش داد پس گفت ای هبة الله پیش شو پس نماز خوان بر پدرت
وتکبیر بگو بر او سی وپنج تکبیر را پس نهاد سر بر آدم پس پیش شد هبة الله و
ایستاد جبرئیل از یمینش وملائکه پشت آن دو پس نماز خواند بر او وتکبیر
گفت سی وپنج تکبیر ومنصرف شد ومنصرف شد جبرئیل وملائکه پس

حفره

حفره کردند از برای او به مساحت پس داخل کردندش در حفره خود پس گفت
جبرئیل ای هبة الله هم چنین بکنید پس به مردهای خودتان وسلام بر شما و
ورحمة خدا وبرکات او بر شماست ای اهل بیت یا رحمة خدا وبرکات او
بر شما اهلبیت وثنائی افصح وابلغ است پس فرمود ابو جعفر علیه السلام پس ایستاد
هبة الله در اولاد پدر خود به طاعت خدا وبچیزی که وصیتش کرد پدرش
پس گوشه گیر شد اولاد ملعون قابیل با گوشه گرفت اولاد ملعون قابیل
را پس چون رسید وفات هبة الله وصیت کرد بسوی پسرش قینان
با قبیان وواینهاد بسوی او تابوت وچیزی که در او بود واستخوان آدم
ووصیت آدم وگفت از برایش اگر تو دریافتی نبوت نوح پس پیروی
کن وحمل کن تابوت با خودت در کشتی او ومخالفت مکن از او البته پس
بدرستیکه در نبوت او مباشد طوفان وغرق پس کسیکه سوار شد در کشتی او

نجات یافت وکسیکه تخلف ازاو کرد غرق شد فرمود پس ایستاد قینان
بوصیة هبة الله در برادرانش وپسران پدر خود بطاعت خدا پس چون رسید
قینان را وفات ووصیت کرد بسوی پسر خود مهلائیل وتسلیم کرد
بسوی او تابوت وچیزی که دراوست پس ایستاد مهلائیل بوصیت
قینان وراه رفت بروش او پس چون رسید مهلائیل را وفات وصیت
کرد بسوی پسرش برد پس تسلیم کرد بسوی او تابوت وجمیع انچه دراو ووصیة
پس پیش داشت بسوی او در نبوت نوح پس چون رسید وفات برد
وصیت کرد بسوی پسرش اخنوخ واو ادریس است پس تسلیم کرد بسوی
او تابوت وجمیع انچه دراو ووصیة پس ایستاد اخنوخ بوصیت برد
پس چون نزدیک شد اجلش وحی فرمود خدا بسوی او بدرستیکه من بلند
کننده ام ترا بسوی آسمان وقبض کننده روحت را در آسمان پس وصیت کن

بسوی پسرت

بسوی پسرت جرقائیل باخرقائیل پس ایستاد خرقائیل بوصیت اخنوخ پس
چون رسید اورا وفات وصیت کرد بسوی پسرش نوح وتسلیم کرد بسوی او
تابوت وانچه دراو ووصیت فرمود پس زایل شد تابوت نزد نوح تا
برداشت اورا باخود درکشتیش پس چون رسید نوح را وفات وصیة
کرد بسوی پسرش سام وتسلیم کرد بسوی او تابوت وانچه دراو ووصیت
کفت حبیب سجستانی پس قطع شد حدیث ابی جعفر علیه السلام نزد آن متحجم
مسحاة در قاموس بیافتم تلا انکه آلة باشد ازمسح که مرور داون دست باشد
بر چیز روان با آهنه ازبرای بر درش ومساح بالفتح کنکر ار بمعنی زرع نیز باشد
علی ذلك بقرینه مقام بیل باشد که بیل آلت دست است ازبرای ان فعل
ابن حجر تلویح فرماید دراین دوام نابود بر حسب وصیت بوده ودر سلسله از
ذوی القربی بوده که تمام هر مخالف باد بر اهل تسنن است وسخن بعض انها

در طعن بر امامیه که مذهب خود را در باب اخبار باب مدن کیاسره کرفته اند
ارباب انصراف نظر از سنن سابقین است وچکونه نباشد آن که در انواع
حیوانات ونباتات وجمادات پدیداست در ان که اشرف ممکنات
است خاصه در سلسله ولایت امر که بشناختن ودانستن اقرب
وامر در انکه تعریف انها کند بر آن اسهل باشد تا دیکری که از خارج
باشد وقطع شدن تصحیح حضرت تا اموضع بهر و تیره که ان قطع بود از موضع
اختلاف از انوصایت کذشته که میانه سام ویافث باشد وبعد از ان
انچه از انکار انبیا واوصیای ایشان در سلف شده از باب خلاف از انها
بوده نه اختلاف که درمیان دو کس باشد پس قطع بعد از حصول این درجه
از فایده بوده متمم اشعار مولوی قدس سره را که آخر مذکورمان از آن این بود
دو علم افراخت اسپید سیاه   آن یکی آدم دکر ابلیس راه

می نکاریم

می نکاریم   در میان آن دو لشکرگاه رفت   جالش وپیکار آنچه رفت رفت
هم چنین دور دوم هابیل بود   ضد نور پاک او قابیل بود
هم چنین این دو علم از عدل وجور   تا به نمرود آمد اندر دور دور
ضد ابراهیم کشت وخصم او   وآن دو لشکر کین کذار وجنکجوی
چون درازی جنک آمد ناخوشش   فیصل آن هر دو آمد آتشش
پس حکم کرد آتشی را او نکر   تا شود حل مشکل آن دو نفر
دور دور و قرن قرن این فریق   تا به موسی و به فرعون غریق
سالها اندر میان شان حرب بود   چون ز حد رفت وملالت می فزود
آب دریا را حکم سازند حق   تا که ماند که برد زاین دو سبق *
تا که فرعون را به ان فرعونیان   آب دریا غرق شان کرد آن زمان
همچنین تا دور عهد مصطفی *   با ابوجهل ان سپهدار جفا

هم نکسارند از بهر ثمود صیحهٔ که جانشان را در ربود
هم نکسارند بهر قوم عاد زود خیزی تیز رو یعنی که باد هم نکسارند بر قارون کین
تا فرو بردش چو اژدرها زمین تا حلیمی زمین شد جمله قهر برد قارون را و گنجش را بقعر
لقمهٔ را که ستون این تن است دفع تیغ جوع نان چون جوشن است چونکه حق قهری نهد در نان تو
چون خناق آن نان بگیرد در گلو تا آخر فذالکن اذ ما نحن فیه امرؤ القیس را
بطمع جامهٔ ملوکانه بر شتر نعشی کشتن گرفتند به استدعا خواست که از او
بیامی بدخترهایش رسانند و آن یقین قائلهایش بود چه میتواند تصریح
کند گفت بروید در طایفه ببر بیت من دخترهایم را از من بگوئید بُنیّتای
بُنیّتای انّ اباکما دخترهایش بغایت با کمال بودند چون این مصرع شنیدند
مصرع دیگر را ندیدند جز صار قتیل من اتاکما گرفتند قاتل پدر خود را
و کشتند و از این باب است آنچه در قرآن تصریح نیست بنا بر روایهٔ معصومیه

برنج

تا نبرند و صاحبان فراست را بماند سخنم در اشعار ملّا بود که از خاتم انبیا
بقهقری برگشت معلوم است که بعد از آن هم انحنک بوده چرا نه گفت از خوف
و تقیه نه گفت ولکن در رجوع مثل بر سه زد تا ممثل آن را مثل باشد ایضاً
و بحث حضرت آدم علیه السلام در خوردنش شجره در خبر عالمش با عالم این دو شعر
بکیست لقمهٔ را که ستون این تن است تا آخر این دو شعر و بحث در
پردازش آن مفصّل خواهد شد در فطرت السلیمه از مرحوم حاجی محمد کریمخان
کرمانی اعلی الله مقامه بیان آن را بوجهی کافی فرموده عرب دشواری نیست
در این باب و با فائده تمام است و ایضاً در این خبر جلالت قدر نوح ظاهر
لیشهد در نسخهٔ از مرحوم حاجی محمد کریمخان اعلی الله مقامه کرمانی دیدم که او اول صاحب
شرع است چنانکه خاتم انبیا آخر صاحب شرع است و از جلالت او است
خطاب به خاتم انبیا صلواة الله علیه مِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ ملّای رومی قدس سرّه

نوح نه صد سال دعوت می‌نمود ◦ دمبدم انکار قومش می‌فزود ◦
هیچ از گفتن عنان واپس کشید ◦ هیچ اندر غار خاموشی خزید ◦
زانکه از بانگ علالای سگان ◦ هیچ واگردد ز راهی کاروان ◦
یا شب مهتاب از غوغای سگ ◦ سست گردد بدر را در سیر تگ ◦
مه فشاند نور سگ عوعو کند ◦ هر کسی بر خلقت خود می‌تند ◦
هر کسی را خدمتی داده قضا × ◦ در خور آن گوهرش در ابتلا ◦
چونکه نگذارد سگ آن بانگ سقم ◦ من مهم سیران خود را کی هلم ◦
چونکه سرکه سرکگی افزون کند ◦ پس شکر را واجب افزونی بود ◦
قهر سرکه لطف همچون انگبین ◦ کین دو باشد اصل هر اسکنجبین ◦
انگبین گر پای وا دارد ز خل ◦ اندر آن اسکنجبین آید خلل ◦
قوم بر وی سرکها می‌ریختند ◦ نوح را دریا فزون می‌ریخت قند ◦

قند درد

قند او را بُد مدد از بحر جود ◦ پس ز سرکه اهل عالم می‌فزود ◦
واحد کالالف کبود آن ولی ◦ بلکه صد قرن است آن عبد العلی ◦
خم که از دریا در او راهی بود ◦ پیش او جیحونها زانو زنند ◦
خاصه آن دریا که دریاها همه ◦ چون شنیدند آن مثال و دمدمه ◦
شد دهانشان تلخ زآن شرم و خجل ◦ که قرین شد نام اعظم با اقل ◦
و این علی در شعر علی در بیشتر مواضع قرآن است چون اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ
لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ بر جهٔ و انسنه از ابی حمزهٔ ثمالی
از ابی جعفر علیه السلام فرمود چون خورد آدم از شجره فرو داده شد بسوی
زمین پس زائید از برای او هابیل و خواهرش با هم چنانکه یاد شد از
پیش تا گریه کرد آدم بر هابیل چهل سال پس سؤال کرد آدم پروردگار خود را
پسری پس زائید از برای او غلامی پس نامیدش هبة الله بعلة آنکه خدا بخشید

از برای او را و خواهرش با هم پس چون منقضی شد نبوت آدم و کامل شد روزگارش
وحی فرمود خدا بسویش اینکه ای آدم به تحقیق گذشت نبوت تو و کامل شد
روزگارت پس بگردان علم آنچنان که نزد تست و ایمان و اسم اکبر و میراث
علم و آثار علم نبوت در عقب از ذریهٔ خودت نزد هبة الله پسرت
پس بدرستیکه من قطع نمیکنم علم و ایمان و اسم اکبر و آثار علم نبوت از عقب
از ذریهٔ تو تا روز قیامت و نمیگذارم زمین را مگر و در آن دانائی شناخته
شود بسبب او دین من و شناخته شود بسبب او طاعت من و بوده باشد
نجاة از برای کسیکه میزاید در میان تو و نوح و بشارت یافت آدم
به نوح و فرمود بدرستیکه خدا برانگیزنده است پیغمبری را که اسمش نوح است
پس بدرستیکه او میخواند بسوی خدا و تکذیب میکنند او را قومش پس
هلاک میکند ایشانرا خدا بطوفان و بود میان آدم و نوح ده پدر
پیغمبران

همه پیغمبران و وصیت کرد آدم بسوی هبة الله اینکه هر کس ادراک
کند او را از شما پس باید ایمان آرد به او و باید پیروی کند او را و تصدیقش
کند پس بدرستیکه او نجات میدهد یا می یابد اگر متعدی نشود فعل
از غرقها پس اینست که آدم مریض شد مرضی که در آن مرد پس فرستاد
هبة الله پس گفت از برایش اگر دیدی جبرئیل و کسیکه دیدی از ملائکه
سلام من به او برسان و بگو ای جبرئیل بدرستیکه پدر من خواهش میخواهد ترا
از میوه‌های بهشت پس گفت جبرئیل ای هبة الله بدرستیکه پدرت گرفته
شد و فرود نشدیم مگر از برای نماز براو برگرد برگشت پس یافت
آدم را که گرفته شده بود پس نمایند جبرئیل هبة الله را بر آدم که چگونه غسلش
دهد پس غسلش داد تا رسید نماز براو گفت هبة الله ای جبرئیل پیش شو
پس نماز خوان بر آدم پس گفت از برای او جبرئیل بدرستیکه خدا امر فرمود

ما را اینکه سجده کنیم بدرت آدم و او در بهشت بود پس نیست از برای ما
که امامت کنیم هر یکی را از اولاد او پس پیش شد هبة الله پس سلام داد
بر پدرش آدم و جبرئیل خلفش بود و جنود ملائکه و تکبیر گفت براو سی
تکبیر پس امر کرد او را جبرئیل پس رفع کرد از آن بیست و پنج تکبیر و سنة
امروز در ما پنج تکبیر است و بتحقیق بود که تکبیر داده شد بر اهل بدر با بود
حضرت که تکبیر داد بر اهل بدر هفت و نه پس اینکه هبة الله چون دفن کرد
آدم آمد او را قابیل پس گفت ای هبة الله بدرستیکه دیدم من پدرم آدم
تخصیص داد ترا از علم به چیزی که نداد مرا او و علم آنچنان نیست که خواند
او را برادرت هابیل پس قبول شد از او قربانش و نیست که کشتم او را که
نبوده باشد از برایش عقبی که فخر بر عقب من کند پس گوید ما پسران کسی هستیم
که قربانش قبول شد و شما پسران کسی که قربانش واگذاشته شد و بدرستیکه
تو اگر ظاهر

تو اگر ظاهر کردی از علم آنچنانی که تخصیص داده ترا به او پدرت می‌کشمت
چنانکه برادرت کشتم هابیل را پس درنگید هبة الله و عقب از بعد او خاران به
چیزی که نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت
تا برانگیخت خدا نوح را و ظاهر شد وصیت هبة الله در اولادش هنگامی
که دیدند در وصیة آدم پس یافتند نوح را پیغمبر که بتحقیق بشارت داده
به او پدرشان آدم پس ایمان آوردند به او و متابعتش کردند و
تصدیقش کردند و به تحقیق بود آدم که وصیة کرد هبة الله اینکه معاهده
آن وصیة کند نزد سر هر سال پس بوده باشد عیدشان پس معاهده
کنند برانگیخته شدن نوح و زمانی که خارج میشود نوح در آن و همچنین
در وصیة هر پیغمبری تا برانگیخت خدا احمد صلی الله علیه و آله گفت هشام بن
حکم که فرمود ابو عبد الله علیه السلام چون امر کرد خدا آدم را اینکه وصیة

کند بسوی هبة الله امر کرد اورا که پنهان کند آن را پس جاری شد سنت در آن
به کتمان پس وصیت کرد به سوی او و پنهان داشت آن را مترجم
العاقل یکفیه الاشارة پس متولیان اولیای امر نیز نا بوده تکلیف ایشان
در کتمان ولایت داشتن امر ایشان بر سنن اولیای خود است از جابر
از ابی جعفر علیه السلام فرمود بدرستیکه قابیل پسر آدم آویخته شده است
به فرق خود در چشمه خورشید دور میدهد اورا از جائیکه دور میزند در سرمای
خودش و گرمای خودش تا روز قیمة پس چون گردید روز قیامت گرداند
اورا خدا بسوی آتش مترجم در سرمای خودش و گرمای خودش
و گرمای حاصله از دور آفتابست که زمستان مردم و تابستان مردم باشد در سرما
و نسبت سببی است و تفاوت این با حدیث سابق مغایرت لفظی است
و مفهوم همه اینست که معذب به عذاب وجود مفارق باشد بواسطه سلطان
عالم

عالم طبیعة که اورا بجهة ناملایم او از خود میل دهد دایما والله اعلم بحقایق
الامور از زراره از ابی جعفر علیه السلام گفت یاد شد پسر آدمی که قاتل بود پس
عرض کردم برایش چه است حالش از اهل آتش او پس فرمود سبحان الله
خدا عادل است از اینکه جمع کند براو عقوبت دنیا و عقوبت آخرت از
عیسی بن عبد الله علوی از پدرش از پدرانش از علی علیه السلام فرمود
اینکه پسر آدمی که کشت برادرش را بود قاتل ایخنان کسیکه در بهشت زائید
از سلیمان بن خالد گفت عرض کردم از برای ابی عبد الله علیه السلام بگردم
فدای تو مردم گمان دارند اینکه آدم تزویج داد دختر خودش را از پسر خود
پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام بتحقیق گفتند مردم در این ولکن ای سلیمان
آیا ندانستی رسول خدا فرمود اگر دانستم که آدم بزنی داده است دخترش را
از پسرش هر آینه بزنی دادم زینب را از قاسم ولکن نیست رغبتی از دین آدم

پس عرض کردم فدای تو شوم مردم گمان دارند که قابیل اینست که کشت هابیل را
بعلة مغایرت ایشان بر خواهران ایشان پس فرمود ای سلیمان چنین میگوئی و شرم
نداری که این را روایة از پیغمبر خدا آدم کنی پس عرض کردم فدای تو گردم پس در
چه قتل کرد قابیل هابیل را فرمود در وصیة پس فرمود برایم ای سلیمان بدرستیکه
خدای تبارک و تعالی وحی فرمود بسوی آدم اینکه دفع دهد وصیة را و اسم الله
الاعظم بسوی هابیل و بود قابیل بزرگتر از او و رسید آن قابیل را
پس خشم گرفت پس گفت من اولی به کرامتم و وصیت پس امرشان کرد اینکه
نزدیکی بخدا جویند قربانیرا به وحی از خدا بسوی آدم پس کردند پس قبول
فرمود خدا قربان هابیل پس حسد برد اورا قابیل پس کشتش پس عرض کردم
فدای تو گردم پس از چه بهم رسید نسل شد اولاد آدم آیا انثی بجز حوا بود
و ذکر غیر آدم پس فرمود ای سلیمان بدرستیکه خدای تبارک و تعالی روزی
را آورد

داد آدم را از حوا قابیل و بود پسر زائید از بعد او هابیل پس چون قابیل
به ادراک مردان رسید ظاهر کرد خدا از برای او جنیه و وحی فرمود
خدا بسوی آدم اینکه بزن بدهد آن را قابیل پس آدم کرد انکار را و وصیة
کرد به جنیه قابیل را و قناعت کرد پس چون ادراک کرد هابیل چیزی
که درک مردان شود ظاهر کرد خدا حوری را و وحی فرمود بسوی آدم اینکه به
زنی دهد آن را از هابیل پس کرد آن را آدم پس کشته شد هابیل و حوری
بارور بود پس زائید حوری پسری را پس نامید اورا آدم هبة الله
پس وحی فرمود خدا بسوی آدم اینکه دفع دهد وصیة بسوی او و اسم الله
الاعظم پس زائید حوا پسری را پس نامید اورا آدم شیث پسر آدم
پس چون ادراک کرد چیزی که مدرک مردان شود هبوط داد از برای
او حوری و وحی فرمود خدا بسوی آدم اینکه به زنی دهد آن را از شیث

ابن آدم پس کرد پس زائید حورا دختری پس نامید آن را آدم حوره پس
چون به ادراک رسید دختر به زنی داد آدم حوره دختر شیث را از هبة الله
پسر هابیل پس نسل آدم از اند واست پس مرد هبة الله پسر هابیل پس وحی
فرمود خدا بسوی آدم انکه دفع کن وصیة واسم الله الاعظم وچیزی که ظاهر کردم
ترا بر او از نبوت وا کاه نیدم ترا از اسماء بسوی شیث ابن آدم پس اثبت
خبر آیت ن ای سلیمان مترجم مدرک احادیث کلیات است
واز هابیل ولد نبود با این حدیث مغایر در کلیات نیست که ولد او هم
ولد آدم است وچون نیک بنکری او هم که مورد وصیت شیث شد
شیث است که در حدیث سابق گذشت که هبة الله ولد آدم بود واو شیث
است وامکان که اصل آن ان ن زوج ترکیبی از وجود وعدم است
وجنسیت در زوجیت ترکیب چونکه نیست از جهة عدمی باشد نقص
نشئیه

انثیه که در کمال خود شیئ است غیر شیئ آخری گر کسی میل آن شوی به از آن
در کسی میل این شوی کم از این به مدلول الطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات والخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات حوراء کمال
جهت را به هابیل وجنیه نقص را به قابیل تزویج داده اند وتوضیح این مقال
بر این است که در کلیة ازدواج جنسیه نیست علی التحقیق بر یک از راهی وان
منفرع میباشد بر کلی امر در ترکیب امکانی زیرا که ترکیب لابد است از دو شیئ
که چون هر دو از یک جنس باشند دوئیة ثابت نباشد از برای تلازم ترکیب
پس اصل امکان مرکب از دو شیئ است که اگر هر دو یکی بودند ترکیب لازم
نمیشد که یک شیئ آن وجود است ویک شیئ آن عدمی که از جهت وجود
است فاعلیة وآبائیة وذکوریة از جهت عدم است عکس اینها انچه است
از مفعولیة وامیة وانثیة پس استبعاد هیچ ندارد عدم جنسیه در زوج

بنا بر اصل مذکور ولکن چون حقیقة در این امر اختلاط وامتزاج دیگر امور افتاده
تا میرسد به اینکه ازدواج در حیوانات باشد وان ن باشد جنسیه از
جهت ذکوریة وانثیة تنها نباشد نه از جهت انسانیة وحیوانیة از این
جهة است جهة استبعاد مردم که جهت ظاهر حال باشد ودر حقیقة امر
جهتی از برای استعجاب واستبعاد نیست در این باب پس چون از
حقیقة امر در باب ازدواج دافعی بر عدم تجانس نه بود وعکس بود امر
در آن باب بتحقیق دیگر نیز شو که چون هر یک از جهتین امکانی که یکی جهت
وجودی باشد ودیگر جهت عدمی صاحب جهتین اند که جهت علیای
آن جهت باشد وجهت سفلی بجهت از جهة آنچه شرف آنچه اقرب است
وانچه ابعد است اما جهت وجود پس سخن ما در آن نیست وسخن ما در جهت
عدم است که از او تحقق حورا وجنیه زوجتین ولدین حسن واسوء حضرت
ابو البشر

ابو البشر شود پس گوئیم که آنچه از آن جهة به کمال آنجهة اقرب است آن شرف
آن جهة است پس حوراء زوجهٔ ولد حسن آدم از آن جهة باشد وانچه از آن
جهة به نقص آنجهة اقرب است واز کمال جهة ابعد به حضیض آن جهة است
پس جنیه زوجه ولد اسوء آدم از آنجهة باشد وکمال هر جهتی جهة کمال آن
جهة است وکمال جهة عدمی عدمیت از خواست ونقص آن هر چه از خوی
خو به هیری پندار باشد زیرا که عدم را خوی بحقیقة است وانچه از خودی
بر اوست تباه وباطل وپندار است اینست تحقیق در امر آنچه به نظر این قلیل
البضاعت رسید پس بنا بر اصل ترکیب منافی ازدواج نیست امر مذکور
بلکه انچه ما ینافی مشاهده می شود به عرض جمع داشتن این امر ترکیب مناسبات
وملایمات هر یک از ضدین ترکیب است به آن دیگر که مشاهده انها در بادی
نظر را از حقیقة امر در تزویج که عدم جنسیة است در واقع بسوی آن تناسبات

وتعادلات وتوافقات بكردانند وجنيه وا نمايد والسلام فقتله فأ

صبح من الخاسرين فبعث الله غرابا يبحث في الارض ليريه كيف

يواري سوأة اخيه قال ازدرج ميان قتل اخيه ويا ويلتا اعجزت

افتاد از سابق زيرا كه آيه از حديث مذكور شد ودر حديث ذكر آن محتاج

نبود پس از آن مذكور مع اين مندرج من اجل ذالك كتبنا على بني ا

سرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل

الناس جميعا ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا بركرد

كشتن قابيل هابيل را . مترجم زيرا كه اشقى اولاد آدم مرتكب اول

از اتقى اولاد اواست وعند الله غير از براي اين دو فرقه جنت ونار

وثواب وعقابي نيست نوريان مر نوريان را جاذبند ناريان مر ناريان را

طالبند به مدلول كل شئ يرجع الى اصله هركسي بر خلقت خود مي تند

كسي

كسي كه كشت نفسي را بغير انتقام از نفس ديگر يا انتقام از فسادي در زمين

تمدن ناس بر خلقت خود تنيده است كه عمل بر شاكله خود نموده است

كه آن اصلي دارد از روي ظهور هر فعلي كه بر آن بر ميگردد وچون اصل در ظهور

اين فعل بر حسب اوليت كه بتبعيه از او شده قابيل است كه بر حسب شقاوت

خود وسعادت مقتول كانما قتل الناس جميعا است چون به اصل آن بر

كرديد به تبعيه وشيعيه به مثل آن شد در حال واين مطابق با ظاهر من اجل

ذالك است واما باطن زيرا كه مرجع نفوس بسوي واحد نفس كلي است

كه فعل قابيل ظاهر حالي بود از به ظهور آمدن فعل زاده بلكه مرادي در حق

آن نفس من اجل ذالك كه فعل او فعلي بود كه باطن ظاهر مي شد از او آن

فعل كتبنا تا آخر زيرا كه هر جزوي در تمام مراتب خود به كلي متحقق است

مادام كه خود را بر آن باقي داشته باشد محمد ابن يعقوب گفت حديث كرد

ما را علي ابن ابراهيم از پدرش از ابن ابي عمير از علي ابن عقبه از ابي خالد قماط

از حمران گفت عرض كردم از براي ابي عبد الله عليه السلام چيست معني قول

خدا عز وجل من اجل ذالك تا آخر مذكور گفت فرمود عرض كردم وچگونه فكانما

قتل الناس جميعا پس اينست كه يكي را كشته فرمود نهاده ميشود از جاي

بعض دوزخ را كه منتهي ميشود بسوي او شدت عذاب اهل دنيا اگر كشته

بود مردم را همه بود كه غيري نداشت كه داخل ميشد آنجا را عرض كردم پس

اگر ديگري را كشت فرمود دو چندان ميشود بر او . مترجم زيرا كه

نفوس در مرتبه حرمت واحدند چنانكه دانسته شد پس هتك هر يك را

جزاء هتك همه است در مرتبه جزاء با آنكه بازياده شدن هتك مزيد مي شود

بر جزا وعقاب ولاينافي از او از علي ابن ابراهيم از پدرش ومحمد ابن اسمعيل

از فضل ابن شاذان همه از حماد ابن عيسى از ربعي ابن عبد الله از محمد ابن مسلم

كفت

كفت پرسيدم ابا جعفر عليه السلام را از قول خدا عز وجل من قتل نفسا

تا آخر مذكور فرمود از براي او در آتش نشيمني است كه اگر كشت مردم را همه وارد

نشد مگر آن نشيمنگاه را واگر او را نسبت باري از اصحاب الي احمد ابن محمد ابن خالد

از عثمان ابن عيسى از سماعه از ابي عبد الله عليه السلام گفت عرض كردم از براي

او قول خدا عز وجل من قتل تا آخر مذكور فرمود كسيكه بيرون آورد آن را

از ضلالي بسوي هدي پس چون اين است كه زنده اش كرده وكسيكه بيرون

آورد آن را از هدي بسوي ضلالي پس بتحقيق كه كشته است او را وروايت

كرده است اين حديث احمد ابن محمد ابن خالد برقي در محاسن از عثمان

ابن عيسى از سماعه ابن مهران از ابي عبد الله عليه السلام وروايت كرده است

شيخ اين حديث در آمالي خود با امالي گفت خبر داد ما را ابو القاسم جعفر از محمد

از پدرش از سعد ابن عبد الله از احمد ابن محمد ابن عيسى از عثمان ابن عيسى از سماعه

کفت عرض کردم از براي ابي عبد الله علیه السلام نازل فرمود خداي عز و جل
در کتابش مَنْ قَتَلَ و راند حدیث مثل او تا انکه کفت خبر داد ما را احمد ابن محمد
در آخرش پس بتحقیق قسم بخدا کشت او را و از او و بسندهاي او و از علي ابن حکم
از ابان و ابن عثمان از فضیل ابن یسار کفت عرض کردم از براي ابي جعفر علیه السلام
قول خداي عز و جل در کتابش وَمَنْ اَحْیَاهَا تا آخر مذکور فرمود از سوختن
یا غرق شدن عرض کردم کسیکه خارج کرد آنرا از کمراهي بسوي راه فرمود
آن تاویل اعظم آن است و روایه کرده است این حدیث ایضا احمد ابن
محمد ابن خالد برقي در محاسن از عثمان ابن عیسی از سماعة ابن مهران از
ابي عبد الله علیه السلام و روایت کرده است شیخ این حدیث در امالیه کفت
خبر داد ما را ابو قاسم جعفر ابن محمد تا آخر مانند انچه در حدیث سابق به مثل آن
از شیخ مع ما یستثنی علیه مما یزاد کذشت از او و بسندهاي او و از علي ابن حکم از
ابان

ابان از فضیل عرض کردم تا تاویل اعظم آن است و روایت کرده است
احمد ابن محمد ابن خالد برقي از علي ابن حکم از ابان از فضیل کفت عرض کردم
از براي ابي جعفر علیه السلام مثل او و از او و از محمد ابن یحیي از احمد ابن محمد خالد
از نضر ابن سوید از یحیي ابن عمران حلبي از ابي خالد قماط از حمران کفت
عرض کردم از براي ابي عبد الله علیه السلام سؤالی دارم ترا اصلاح آرد
ترا خدا حال پس فرمود بلي پس عرض کردم بودم بر حالي و من امروز بر حال
دیکري هستم بودم من داخل شدم این زمین را پس میخواندم مرد و دو پسر
و زن را پس رها و خلاص کرد خدا هر کس را که خواست و منهم امروز که نمیخوانم
فرو برا پس فرمود و چاست بر تو انکه خالي کذاري میان مردم و پروردکار
شان را پس کسیکه اراده کرد خدا اینکه بیرون آرد او را از ظلمتي بسوي
نوري بیرون آورد او را و نه بر تست الا یافتی از کسي خبری را انکه

بیداري بسوي او ابتدا عرض کردم خبر ده مرا از قول خداي عز و جل
وَمَنْ اَحْیَاهَا فَکَاَنَّمَا اَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا فرمود از سوختن یا غرق
شدن پس خاموش شد پس فرمود تاویل اعظم آن انکه خواند نفسی را
پس اجابت کرد از براي او مترجم تطابق سند در تفسیر یک
از شطرین آیه که یک شطر آن مَنْ قَتَلَ نَفْسًا تا آخر متعلق باشد که تا آخر مذکور
نوشتیم و دیکري وَمَنْ اَحْیَاهَا تا آخر مذکور دلیل بر فرق در جمع جناب
مؤلف است و مراجع ضمیر از او تا اینجا محمد ابن یعقوب مذکور در صدر روایات
این آیه است و تکرار از او و بسندهاي او و از علي ابن حکم تا آخر که به اشاره
اکتفا به ترجمه او از مکرر شد ندانستم چیست چنانکه سابق اشارهٔ به این
تکرار ما شد که سهو از کاتب است یا در جمع مؤلف والا فایدهٔ بر مثل این
تکرار عاید نمی شود که آن فایده دانسته شده باشد فرماید و روایه کرده است
این حدیث را

این حدیث را ایضا احمد ابن محمد ابن خالد برقي از پدرش از نضر ابن سوید از یحیي ابن
حمران حلبي از ابن خالد قماط از حمران ابن اعین کفت از براي ابي عبد الله علیه السلام
و یاد کرد حدیث را و از او و از علي ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابي عمیر از معویة
ابن عمار از ابي عبد الله علیه السلام که فرمود کسیکه بکشد آب در جائی که یافت
مي شود در انجا آب مي باشد مانند انکه آزاد کرد کردنی و کسیکه کشید آب
در جائی که یافته نشد در انجا آب میباشد مانند کسیکه زنده داشت نفسی را
و کسیکه زنده داشت نفسی را پس مانند چیزیست آن که زنده داشتنش
مردم را بهم باشد ابن بابویه کفت حدیث کرد ما را احمد ابن الحسن کفت
حدیث کرد ما را حسین ابن الحسن ابن ابان از حسین ابن سعید از ابن
ابي عمیر از علي ابن عقبه از ابن خالد قماط از حمران کفت عرض کردم از براي
ابي جعفر علیه السلام قول خدا عز و جل و کذشت به عین از محمد ابن یعقوب

در صدر عیاشی از حمران ابن اعین گفت عرض کردم از برای ابی عبد الله
علیه السلام و سؤال کردم آن بزرگوار را از قول خدا عز و جل مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ
تا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا فرمود جاهیست در آتش بسوی اوست انتهای شدة
عذاب اهل آتش همه پس گردانیده می شود در آن عرض کردم و اگر کشت
دو کس فرمود آیا نمی بینی چنانکه نیست در آتش جائی که سخت تر حیث عذاب
باشد از آنجا فرمود دو چند شود بر او بقدر عمل کردنش عرض کردم پس کسیکه زنده
داشت نفسی را فرمود رهانیدش از سوختنی یا فرو رفتنی یا درنده یا دشمنی
پس خاموش شد پس التفات فرمود بسویم پس فرمود تاویل اعظم آن آنکه
خواند آنرا و اجابتش کرد از سماعه گفت عرض کردم قول خدا مَنْ قَتَلَ نَفْسًا
تا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا فرمود کسیکه خارج کرد آن را از گمراهی بسوی راه پس
بتحقیق زنده کرد آن را و کسیکه بیرون کرد آن را از راه به بیراه پس بتحقیق کشت
آن را از

آن را از حنان ابن سدیر از ابی عبد الله علیه السلام در قول خدا وَمَنْ قَتَلَ
نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا فرمود وادی است در دوزخ اگر کشت
مردم را همه در اوست و اگر یک نفس کشت هم در اوست از محمد ابن مسلم
از ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم او را از قول خدا مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ
نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس فرمود از برای او
در آتش جایگاهیست که اگر کشت مردم را همه زیاد نشد بر آن عذاب وَمَنْ
اَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا نه کشت او را یا نجاتش از غرقی یا
حرقی داد و بزرگتر از آن همه آن که خارج کند او را از گمراهی سوی راه هدایت
از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام گفت سؤال کردم او را وَمَنْ اَحْيَاهَا
فَكَأَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا فرمود کسیکه خروج داد نفسی را از کفر بسوی
ایمان وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ

فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفُونَ طبرسی روایت از ابی جعفر علیه السلام مسرفون آنهائی
کسانند که استحلال محارم کنند و خون ریزی نمایند اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ
يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ يُقَتَّلُوا
اَوْ يُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ
الْاَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ اِلَّا
الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ محمد ابن یعقوب از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد ابن علی ابن حکم و حمید
ابن زیاد از ابن سماعه از غیر یک نفر از اصحاب خود از ابان ابن عثمان از
ابی صالح از ابی عبد الله علیه السلام فرمود پیش آمد بر رسول خدا گروهی از بنی ضبه
بیماران پس فرمود از برای ایشان رسول خدا بایستید نزد من پس چون بهره
حاصل کردید بر انگیزم شما را به سریه پس عرض کردند بیرون فرست ما را
از مدینه

از مدینه پس بر انگیخت ایشان را بسوی شتر صدقه که می آشامیدند از
بولهای آن و میخوردند از شیرهای آن پس چون بهره حاصل کردند و سخت
شدند کشتند سه نفر از کسانیکه در شتر بود پس رسید رسول خدا را پس بر انگیخت
بسوی ایشان علی را و ناگاه یافتشان در وادی که بتحقیق سرگردان شدند قادر
نیستند بیرون شدنشان از او نزدیک به زمین یمن پس اسیرشان فرمود
و آوردشان بسوی رسول خدا پس نازل شد این آیه قرائت فرمود تا مِنْ خِلَافٍ
و روایت این حدیث کرده است شیخ در تهذیب به اسناد او از احمد ابن محمد
از علی ابن حکم از ابان ابن عثمان از ابی صالح از ابی عبد الله علیه السلام و یاد
کرد حدیث را تا قول خدا وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ و در حدیث پس رسید
رسول خدا را خبر پس بر انگیخت بسوی ایشان تا آخر او و از علی ابن ابراهیم از پدرش
و ابی علی اشعری از محمد ابن عبد الجبار از صفوان ابن یحیی از طلحه نهدی از سورة

ابن کلیب گفت عرض کردم از برای ابیعبد الله علیه السلام مردی بیرون
میرود از جایش اراده میکند مسجد یا حاجتی پس ملاقات می کند او را مردی
پس به قفا می اندازد او را و میزند و لباسش میبرد فرمود چه می گوید در او کسی
که جانب شماست عرض کردم میگویند محاربه باشکار است و اینست که محارب
در قریهای مشرکه است پس فرمود کدام از آن دو عظیم تر اند از حیث حرمة
دار السلام یا دار شرک پس عرض کردم دار السلام پس فرمود این گروه اهل
این آیه اند تا آخر آیه و روایت کرده است آن را شیخ در تهذیب از علی ابن ابراهیم
از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل ابن دراج گفت پرسیدم ابا عبد الله علیه السلام را
از قول خدا تعالی آیه تا آخر کدام چیز برایشان است از این حدهائیکه نامید
خدای عز و جل فرمود آن بسوی امام است اگر خواست قطع کرد و اگر خواست
نفی کرد و اگر خواست صلب کرد و اگر خواست قتل کرد عرض کردم نفی تا کجا است فرمود
از شهری

از شهری بشهری دیگر و فرمود بدرستیکه علی علیه السلام نفی فرمود دو مرد را
از کوفه بسوی بصره و روایت کرده است حدیث را شیخ به اسناد او از علی
از پدرش بباقی سند و متن از او و از علی ابن ابراهیم از پدرش از حنان
از ابیعبد الله علیه السلام در قول خدای عز و جل اِنَّمَا تا آخر آیه فرمود داد
ستد کرده نمی شود و طلب داده نمیشود و تصدق داده نمی شود براو و روایت
کرده است او را شیخ به سندهای او از علی از پدرش از حنان از ابیعبد الله علیه السلام
مگر اینکه در او زیاده است و طعام داده نمی شود بعد طلب داده نمی شود از او و از
علی از محمد ابن عیسی از یونس از یحیی حلبی از بزید ابن معاویه گفت پرسید مردی
ابا عبد الله علیه السلام را از قول خدای عز و جل اِنَّمَا الآیة فرمود آن بسوی
امام است می فرماید چیزی که میخواهد عرض کردم پس مفوض است آن بسوی
او فرمود نه و لکن حق میدهد جنایه را و روایت کرده است او را شیخ به سندهای

او از یونس از یحیی حلبی از بزید ابن معاویه گفت سؤال کرد مردی ابا عبد الله
علیه السلام بحدیث از او و از علی از پدرش از عمرو ابن عثمان ابن عبد الله
مداینی از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت پرسیده شد از قول خدای عز و جل اِنَّمَا
تا آخر آیه پس چه است انچه زمانیکه کرد آن را مستوجب یکی از این چهار شد
پس فرمود زمانیکه محاربه کرد خدا و رسولش را و سعی کرد در زمین فساد کردن را
پس کشت پس کشته می شود به آن و اگر کشت و گرفت مال را کشته میشود و صلب
کرده می شود و اگر گرفت مال و نکشت قطع میشود دستش و پایش از خلاف
هم و اگر کشید شمشیر پس محاربه کرد خدا و رسولش را و سعی کرد در زمین فساد کردن را
و نکشت و نگرفت مال نفی میشود از زمین عرض کردم چگونه نفی می شود از زمین
و چه است حدّ او فرمود نفی می شود از شهری که کرد در او انچه کرد بسوی شهری
غیر او و نوشته می شود بسوی اهل آن شهر اینکه او نفی کرده شده است پس
مجالست

مجالست او مکنید و مفروشید بش و مخرید از او و بزن مدهید او را و مخورانید او را
و میاشامید او را پس میشود آن به او سالی پس اگر در رفت از آن شهر بسوی
شهر دیگر نوشته می شود بسوی ایشان به مثل آن تا تمام کند سال را عرض کردم
پس اگر رو داد بسوی زمین شرک اینکه داخل شد فرمود قتال کرده می شود اهل
آن زمین را و روایت کرده است او را شیخ بسندهای او از علی ابن ابراهیم از پدرش
از عمرو ابن عثمان به بقیه سند و متن از او و از علی از محمد ابن عیسی از یونس از محمد ابن
سلیمان از عبد الله ابن اسحق از ابی الحسن علیه السلام مثل او مگر انکه چنان است
که فرمود در آخرش می شود به او آن سالی پس بدرستیکه او زود است که توبه
کند در حال که راضی به ذل است گفت پس عرض کردم پس اگر آمد زمین شرک
داخل شود آن را فرمود کشته میشود و از او بسندهای او از یونس از محمد
ابن سلیمان از عبد الله ابن اسحق از ابی الحسن علیه السلام مثل او و از او

[illegible]

از علی ابن ابراهیم از پدرش از محمد از حفص از عبد الله ابن طلحه از ابی عبد الله
علیه السلام در قول خدای عز و جل إِنَّمَا الآیه آیا نفی محاربه غیر این نفی است
فرمود حکم میکند بر او حاکم بقدر چیزی که عمل کرد و نفی می شود و حمل میشود
بسوی دریا پس انداخته می شود در او یا میباشد نفی از بلدی بسوی بلدی
بود که پیغمبر فرمود میباشد بیرون کردنش از بلدی بسوی بلد دیگر برابر قتل و صلب
و قطع ولکن میباشد حدی که موافق قطع و صلب است مترجم
موافق نمی آید مگر که بجای میباشد بیرون کردنش نمی باشد باشد ولکن میباشد
حدی تا آخر از اینجهه است که نفی یکنوع قطعی و بریدگی است شیخ به اسناد
او از محمد ابن علی ابن محجوب از احمد ابن محمد از جعفر ابن محمد ابن عیسی از محمد ابن سلیمان
دیلمی از عبد الله ابن مداینی از ابی عبد الله علیه السلام گفت عرض کردم از برای او
بگردم فدای تو خبر ده مرا از قول خدای عز و جل إِنَّمَا تا آخر آیه پس گفت پس

ن نه

ن ند بدست خودش پس فرمود ای عبد الله بگیر آن را چار بچار پس فرمود
زمانیکه محاربه کرد خدا و رسولش را و سعی کرد در زمین فساد کردن را پس اگر کشت
کشته می شود و اگر کشت و گرفت کشته و صلب کرده می شود و اگر گرفت
مال و نه کشت بریده شد دستش و پایش از خلاف هم و اگر کارزار کرد خدا
و رسولش را و سعی کرد در زمین فساد کردن را و نه کشت و نه گرفت از مال نفی
شد در زمین گفت عرض کردم چه است حد نفیش فرمود سالی نفی میشود
از زمین اینجائی که کرد در آن بسوی غیر آن زمین پس نوشته می شود بسوی
آن شهر به اینکه او منفی است پس مخورانید او را و مجالست مکنید او را و نکاح
مدهید او را تا خارج شود بسوی غیرش پس نوشته می شود بسوی آن
همچنین بمانند آن پس زایل نمی شود اینست حالت او سالی پس چون شد
به او آن چنین سالی توبه کرد و حال آنکه متحمل ذلت است و از او

بسند های او از احمد ابن محمد ابن عیسی از محمد ابن یحیی از عبد الله ابن مغیره
از طلحه ابن زید از ابی عبد الله علیه السلام گفت شنیدم که پیغمبر فرمود بدرستیکه
از برای حرب دو حکم است زمانیکه بوده باشد حرب ایستاده نگذاشته باشد
اوزارش را و عاجز نشده باشد اهلش پس هر اسیری اخذ شود بر آن حال
پس امام در او بخیار است اگر خواست گردنش زند و اگر خواست برید
دست و پایش را از جیب هم بغیر جدا کردن و مرهم نهادن و واگذاشتنش
در خون خود که بغلطد تا بمیرد و اوست قول خدای عز و جل إنما تا آخر آیه
آیا نمی بینی بدرستیکه آن چنان که تخییر اینچنانی که امام اختیار کند بر چیز
واحد است و اوست همه و نیست بر چیزهای مختلفه پس عرض کردم از برای
جعفر ابن محمد صلی الله علیه و آله قول خدا عز و جل أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الأَرْضِ
فرمود آن آنست که می جویید او را سوار تا بگیرد پس اگر گفت او را سوار

حکم می شود

حکم می شود بر او به بعض حکمهای اینچنانیکه وصف کردم از برای تو و حکم
دیگر زمانیکه گذاشت حرب اوزارش را و خون ریخت اهلش را پس هر اسیری
گرفته شد بر آن حال که می باشد در دستشان پس امام در او بخیار است اگر
خواست منت گذاشت برایشان و اگر خواست دیه خواست ایشان را
نفسهایشان و اگر خواست طلب بندگی کرد ایشان را پس گردید بندگان
علی ابن ابراهیم گفت حدیث کرد مرا پدرم از علی ابن حسان از ابی جعفر علیه السلام
فرمود کسیکه کارزار کرد خدا را و گرفت مال و کشت می باشد بر او که کشته
شود و صلب کرده شود و کسی که کارزار کرد و کشت و نگرفت مال میباشد بر او
که کشته شود و صلب کرده نشود و کسی که کارزار کرد و گرفت مال و نکشت
میباشد بر او آنکه بریده شود دست و پایش از خلاف هم و کسی که کارزار
کرد و نگرفت مال و نه کشت میباشد بر او که آنکه نفی شود پس استثنی فرمود

پس فرمود اِلّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ يعني توبه كنند پيش از انكه
بگيرد ايشانرا امام عياشي از محمد ابن مسلم از ابيجعفر عليه السلام فرمود كسيكه
كشيد سلاح را در شهري از شهرها پس جراحت رسانيد گرفته مي شود از او
و نفي مي شود از آن بلده و كسي كه كشيد سلاح در غير شهرها و زد و جرح رسانيد
و گرفت مال و نه كشت پس او محارب است جزاي او جزاي محارب است
و امر او بسوي امام عليه السلام است اگر خواست كشتش و صلبش كرد و اگر خواست
بريد دستش و پايش فرمود و اگر كارزار كرد و كشت و گرفت مال پس بر
امام است قطع فرمودن دست راستش به دزدي پس دفع ميكند او را
بسوي اولياء مقتول پس ميخواهند او را به مال پس ميكشندش پس عرض كرد
از براي او ابو عبيده اصلحك الله آيا مي بيني اگر عفو كردند از او اولياء
مقتول پس فرمود ابو جعفر عليه السلام اگر عفو كردند از او پس بر امام است
سنجه

انكه بكشد او را بعلت انكه او كارزار كرد و كشت و دزديد پس عرض كرد پس
اگر اراده كردند اولياء مقتول انكه بگيرند از او ديه و بگذارند آن را آيا از براي
ايشان است آن فرمود نه بر او است كشته شدن از ابي صالح از ابيعبد الله
عليه السلام فرمود پيش آمد بر رسول خدا گروهي از بني ضبه پس فرمود از براي ايشان
رسول خدا باشيد نزد من پس چون قوت گرفتيد بر مي انگيزم شما را در سريه
پس عرض كردند بيرون فرست ما را از مدينه پس بر انگيخت ايشانرا بسوي
شتر از صدقه كه مي آشاميدند از بولهاي شتران و ميخوردند از شيرهاي آنها
پس چون بهره يافتند و سخت شدند كشتند سه نفر كه در شتر بود و ربودند
شتر پس رسيد رسول خدا را پس بر انگيخت بسوي ايشان علي عليه السلام را و ايشان
در وادي سرگردان بودند۲ بيرون رفتن را از او پس گرفت ايشانرا پس ۲ قادر نبودند
آورد ايشان بسوي رسول خدا و نازل شد بر او آيه اِنَّمَا تا فرمودش اَوْ يُنْفَوْا

مِنَ الْاَرْضِ پس اختيار فرمود رسول خدا انكه قطع كند دستهاي ايشان و
پاهاي ايشان از چپ هم از محمد ابن فضل خاقاني از آل رزين گفت قطع شد
راه در حالتيكه گشاده بود بر راه روان از حجاج و غير حجاج و از قبايل شتي
جمع شدند قطاع يا انكه رفتند يا خورد گرفتند قطاع امرا يا مردم را از رعايت
قوت ديدن در خود و اين انسب است يا داخل شدند در متابعت مردم ايشانرا
در مقتضيات ايشان در نهم بد معني نيست علي ايها پس رسيد خبر معتصم را
پس نوشت بسوي عاملش كه بود به آن راه امارت ميكني راه را چنين پس
قطع شد به طرف گوش امير المومنين پس ميچيدند قاطعان متجسم
بنا بر اين در معني سابق رفتند قاطعان است با هم عين عبارت با اين
يكيست كه بچيدند باشد معني آن و نقطه تفاوت در فاء فعل است
كه فا باشد بنا بر اين يا قاف بنا بر آن و با وجود اين كه قرينه آمد او را آن
لازم نيست

لازم نيست كه بدانيم خلاصه پس اگر تو طلب كردي آنها را و ظفر يافتي ايشانرا
و اگر نه امر كردم به زده شدنت هزار تازيانه پس بر دار شوي بجائي كه قطع
طريق شد گفت و طلب كرد ايشانرا عامل تا ظفر يافت به ايشان و متوفي
شد از جهت ايشان پس نوشت به آن به سوي معتصم پس جمع كرد فقها را
گفت و گفت ابن داود پس سوال كرد ديگران را از حكم در ايشان و ابو جعفر
محمد ابن علي الرضا عليه السلام حاضر بود پس گفتند به تحقيق سبقت گرفت حكم
كتاب بر ايشان در فرمودن خدا اِنَّمَا تا يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ و از براي
امير المومنين است حكم كردن بهر كدام بخواهد پس ملتفت شد بسوي ابي جعفر
عليه السلام پس گفت از براي او چه ميفرمائي در چيزي كه جواب دادند ايشان
در او پس فرمود بتحقيق سخن كردند اين طايفه فقها و قاضي به چيزي كه
شنيد امير المومنين عرض كرد و خبر ده مرا بچيزي كه نزد تست فرمود بدرستيكه

ایشان کم شدند در چیزی که فتوا دادند به او و آنچه واجب است در آن که نظر
کند امیر المؤمنین در این گروه که قطع راه کردند پس اگر باشد که ترسانیدند راه را
به تنها و نکشتند کسی را و نه گرفتند مالی را امر کند ایشان را به واگذاشتن
حبس را پس بدرستیکه آن معنی نفیشان است از زمین بجهت ترسانیدن
راه را و اگر بودند که ترسانیدند سبیل پس کشتند نفس امر کند ایشان را به
کشتنشان و اگر بودند ترسانیدند سبیل و گرفتند مال امر کند ایشان را
بقطع دست و پاهایشان از چپ هم و دار کشیدنشان از بعد گفت
پس نوشت بسوی عامل به اینکه فرمان کند آن را و در ایشان از برید ابن
معویه عجلی گفت پرسید مردی اباعبدالله علیه السلام را از قول خدا اِنَّمَا
تا فَسَادًا فرمود آن بسوی امام است میکند در او چیزی که میخواهد عرض کردم
آن مفوض است بسوی امام فرمود نه حق میفرماید جنایت را از سماعه

ابن مهران از ابیعبدالله علیه السلام در قول خدا اِنَّمَا الآیه فرمود امام در
حکم در ایشان بخیار است اگر خواست کشت و اگر خواست بدار کشید و اگر
خواست قطع کرد و اگر خواست نفی کرد از زمین از زراره از یکی از دو بزرگوار علیهما السلام
در قول خدا اِنَّمَا الآیه فرمود داد و ستد با او نمیشود و طعام داده نمی‌شود و
صدقه داده نمیشود بر او از جمیل ابن دراج گفت پرسیدم اباعبدالله علیه السلام را
از قول خدا اِنَّمَا تا آخر آیه چه بر ایشان است از این حدی که نام برده
شده فرمود آن بسوی امام است اگر خواست قطع کرد و اگر خواست بر دار
کرد و اگر خواست کشت و اگر خواست نفی کرد عرض کردم نفی بسوی کی است
فرمود از شهری بسوی شهر دیگر و فرمود بدرستیکه علی علیه السلام به تحقیق نفی
فرمود دو مرد از کوفه بسوی بصره این حدیث هم مکرر شد از سورة ابن کلیب
از ابیجعفر علیه السلام گفت عرض کردم مردی بیرون میرود از منزلش بسوی مسجد اراده

دارد نماز را در شب پس پیش می آید او را مردی پس میزند او را بعصا
پس میگیرد لباسش را فرمود پس چه میگویند در او کسی که پیش شماست گفت
عرض کردم میگویند اینکه او نیست به محارب و جز این نیست که محارب در
قراء شرک است و اینست است که آن ترسانیدن است فرمود پس کدام
یک بزرگتر است حرمت دار اسلام یا دار شرک گفت عرض کردم
بلکه دار اسلام فرمود این گروه از ایشانند که فرمود خدا اِنَّمَا الآیه این هم مکرر شد
جهت تکرار در بعض که هیچ فایده دیگر متصور نیست بر آن خبر ذهنی شدن از
جناب مؤلف یا کاتب فراموشیست فقط و در روایة سماعه از ابیعبدالله علیه السلام
گفت هرگاه زنا کرد مردی که تازیانه زده شد و سزاوار است از برای امام
نفی نمودنش از زمینی که تازیانه زده شد به آن بسوی غیر آن زمین سالی و هم
چنین سزاوار است از برای مردیکه دزدی کرد و دستش قطع شد از اسحق

مداینی گفت بودم نزد ابی الحسن علیه السلام که داخل شد بر او مردی پس عرض
کرد بگردم فدای تو بدرستیکه خدا میفرماید اِنَّمَا الآیه تا اَوْ یُنْفَوْا پس فرمود
همچنین است والله پس عرض کرد برایش بگردم فدای تو پس کدام است که چون
کرد آن را مستحق یکی شد از آن چهار گفت پس فرمود از برای او ابوالحسن علیه السلام
چهار تا است پس بگیر چهار بچهار هنگامیکه کارزار کرد خدا و رسولش و سعی کرد
در زمین فساد کردن را پس برگشت کشته شد پس اگر کشت و گرفت مال
کشته و بر دار کرده شد و اگر گرفت مال و نکشت بریده دست و پایش از
خلاف و اگر کارزار کرد خدا و رسولش را و سعی کرد در زمین فساد را و نه کشت
و نگرفت مال نفی شد از زمین پس گفت از برای او مرد بگردم فدای تو
و چیست حد نفیش فرمود نفی می شود از شهری که در او است چیزیکه کرد
بسوی غیر آن شهر پس نوشته می شود بسوی آن شهر اینکه ندا کرده بشود بر او

انکه او منفی است پس نخورانیدش و نیاشامانیدش و نه زنانیدش
پس چون بیرون شد از آن شهر بسوی غیرش نوشته شد بسوی اهل آن
بمثل آن می شود به او آن کار سالی پس بدرستیکه او زود است که توبه
کند از یکسال در حالیکه رضا به خاربت پس عرض کردم برای او مرد بکردم
فدایتو پس اگر آمد زمین شرک را پس داخلشد آن را فرمود زده می شود
کردنش اگر اراده کرد داخلشدن در زمین شرک و در روایة ابی اسحق مداینی
از ابی محمد الرضا علیه السلام عرض کردم پس اگر رد کرد بسوی زمین شرک
پس انکه داخل شود آن را فرمود کارزار کرده می شود اهل آن محمد ابن یعقوب
از علی ابن محمد از علی ابن الحسن المیثمی از علی ابن اسباط از داود ابن یزید از
عبیده بشر خثعمی کفت پرسیدم اباعبدالله علیه السلام را از قاطع راه پس عرض
کردم انکه مردم میکویند که امام در او مخیر است هر چه خاست میکند فرمود نیست

که هر چه

که هر چه خاست بکند ولکن می کند آن را به ایشان بقدر خیانتشان از قطع
طریق پس اگر کشت و گرفت مال بریده شد دستش و پایش و کسیکه قطع
کرد طریق و نگرفت مالی و نکشت نفی می شود از زمین از او و از محمد ابن یحیی از
احمد ابن محمد از ابن محبوب از ابی ایوب از محمد ابن مسلم از ابی جعفر علیه السلام
فرمود کسیکه کشید سلاح را در شهری از شهرها پس زخم زد قصاص کشیده
می شود از او و نفی میشود از آن بلده و کسی که کشید سلاح در غیر شهرها
و زد و جرح رسانید و گرفت مال و نکشت پس او محارب است جزاء او جزاء
محارب است و امر او بسوی امام است اگر خاست کشتش و بردار کرد
و اگر خاست قطع دست و پایش کرد فرمود و اگر زد و کشت و گرفت مال
پس بر امام است قطع کردن دستش بسبب دزدی پس دفع دادنش
بسوی اولیاء مقتول پس پیروی مال او کنند پس بکشندش کفت پس

عرض کرد ابوعبیده اصلحک الله آیا دیدی اگر عفو کردند از او اولیاء مقتول
کفت پس فرمود ابوجعفر علیه السلام اگر عفو کردند از او پس بدرستیکه بر امام است
انکه بکشد او را بعلت انکه او بتحقیق کارزار کرد و کشت و دزدید کفت پس
عرض کرد ابوعبیده آیا دیدی اگر اراده کردند یعنی اولیاء مقتول گرفتن
از او دیه و ادعا کنند او را آیا از برای ایشان است آن فرمودند بر او
قتل است و از او و از عیاری از اصحاب شیعه از اسماعیل ابن زیاد از
احمد ابن محمد ابن ابی نصر از داود طائی از مردی از اصحاب شیعه از ابی عبدالله
علیه السلام کفت پرسیدم آن بزرکوار را از محارب پس عرض کردم
که اصحاب ما میکویند که امام مخیر است در او اگر خاست قطع کرد و اگر خاست
بردار کرد و اگر خاست کشت پس فرمود بدرستیکه این اشیاء به اندازه
آمده است در کتاب خدای عز و جل پس زمانیکه او کشت و گرفت مال

کشته شد و بردار شد و چون کشت و نگرفت کشته شد و اگر گرفت
و نکشت قطع شد و اگر او فرار کرد و قدرت یافته نشد بر او پس گرفته
شد قطع شد مگر توبه کند پس اگر توبه کرد قطع نشد متمم
اگر نظر جامع باشد اختلافی در حکم آیه از احادیث در تحت آن للتفسیر
نخواهد یافت خلاصه همه آن که با انکه حکم آن بسوی اختیار امام است
بمدلول کلمه او امام اختیار ترتیب فرموده که در آیه است و خبایه
در بوادی اعظم از در امصار است نه دیار شرک از در اسلام که بوادی
اکثر خروجا است از بقیه الطاعت چنانکه دیار اسلام کما ذکر اعظم
حرمتا بعض لغات حدیث که در اوایل بسبب اشتباه لفظ اندکی از معنی
خارج شد در اواخر از حدیثهای لواحق معلوم شد بعضی خود اداشده و
اینها نیز آن قدر انحراف نداشت که مستلزم رجوع و تصحیح باشد

يا اَيُّهَا الَّذِينَ امَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ علی ابن ابراهيم
گفت پس فرمود تقرب جوئيد بسوی خدا به امام ابن شهرآشوب گفت
فرمود امير المؤمنين عليه السلام در قول خدا وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
من وسيلهٔ اويم محمد ابن الحسن الصفار از فضل علوی گفت حديث كرد مرا
فضل ابن عيسى از ابراهيم ابن الحسن ابن ظهر از پدرش از شريک ابن عبد الله
على ثعلبى از ابى يمام از سلمان فارسى از امير المؤمنين عليه السلام در قول خداى
تبارك و تعالى قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
الْكِتَابِ و به تحقيق راست كرد او را خدا و بتحقيق داد او را وسيله در وصيّه و نه
بود از وسيلهٔ بسوی او و بسوی خدای تعالی پس فرمود يا ايّها تا آخر
مُتَّجِرِمْ راست كرد او را خدا كفايت بودنش گواهی را در ميان او و مردم بوسيله
كرداد او را در وصيّه و وصيّه وصيّه وصايت كه نه بود از وسيلهٔ بسوی او و بسوی خدا

مردم را

مردم را اگر نه بود آن امّا ظاهر معلوم آن معلوم ظاهر آن است و كمتر چيزی كه
از آن معلوم باظاهر است كه اگر نه بود علم دين و معرفه منقطع بود امّا باطن اين
امر كه احمد لا فى هويّته لشیء را گواه هستی شد در ذرات به قيام بر فنای او به نفس
بولايت و خلافه و وصايت كليه كه آن قيام را قيامت كبری وجود امير المؤمنين
مظهر است كه اگر اقامهٔ او بر فقر وجودی واسطهٔ ايجاد نه بود كه رتبهٔ ثانويه حقيقه محمديه
باشد كه از آن بعقل كلّی تعبير رود معها كه مقام انا و علی من نور واحد است سرآينه ظلمتكدهٔ
امكان را نوری پديد نمی‌شد چه از هستی و چه از علم و چه از معرفه و احمد حبّ در خلوت
ذات بلا ميم بود و دستگاه عالم ايجاد در نورديده بود و افاضهٔ نه بود تا بدانی سرّ
لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ و سرّ خطبات آن بزرگوار پس راست كرد خدا كفايت بودنش
گواهی را ميانهٔ رسول كه واسطهٔ ايجاد است در اثبات الواسطه و ميان موجودات
عالم به اعطای وسيله در وصيّه كه آن امير المؤمنين است تحقيقاً التكليفاً و تكويناً چنانكه

زايد
چنانكه حق المقدور حل از ظاهر و باطن امر در آن دانستيم و بتحقيق در وصايت تكليفی او
از آن باظاهرتر است كه حاجت به اظهار آن باشد حديث وسيله ابن بابويه گفت حديث
حديث كرد مارا پدرم گفت حديث كرد مارا سعد ابن عبد الله گفت حديث كرد مارا احمد ابن
محمد ابن عيسى گفت حديث كرد مارا عباس ابن معروف از عبد الله ابن مغيره گفت
حديث كرد مارا ابو حفص عبدی گفت حديث كرد مارا ابو هرون عبدی از ابی سعيد
خدری گفت فرمود رسول خدا از زمانيكه سؤال ميكنيد خدا را پس سؤال كنيد او را
وسيله پس سؤال كرديم ما نبی صلی الله عليه و آله و سلّم را از وسيله پس فرمود آن
درجهٔ من است در بهشت و آن هزار پله است كه مابين پله تا پلهٔ ديگر حاضر شدن اسب
تيز تک در يكماه است و آن ميان پلهٔ جوهر است تا پلهٔ از زبرجد تا پلهٔ ياقوت تا پلهٔ
طلا تا پله نقره پس آورده می‌شود روز قيامت تا نصب ميشود با درجهٔ پيغمبران پس آن
در درجات پيغمبران چون ماه در ميان ستاره‌هاست پس نمی‌ماند آن روز پيغمبری و نه

نه صديقی و نه شهيدی مگر ميگويد خوشا بحال او از برای اين و عبد و چه گرامی
داشت آن دو را بر خدا پس می‌آيد ندا از جانب خدا جلّ جلاله كه می‌شنوند پيغمبران
و صديقان و شهدا و مؤمنان اين حبيب من محمد و ولی من علی است خوشا بحال هر كسی را
كه دوستش داشت و ويل هر كسی را كه دشمنش داشت و دروغ گفت بر او پس نمی
ماند آن روز احدی كه دوست داشت ترا ای علی مگر براحت شد بسوی اين كلام
و سفيد شد رويش و شاد شد قلبش و نمی ماند احدی كه دشمن داشت ترا
يا نصب كرد از برای تو حربی را يا انكار كرد از برای تو حقی را مگر سياه شد رويش
و لرزيد پاهايش ميان اينكه ما چنانيم ناگاه دو فرشته بتحقيق پيش آيند بسوی من
يكی از آن دو رضوان خازن بهشت و امّا ديگر پس مالک خازن آتش پس نزديک
می‌شود رضوان پس ميگويد السلام عليک ای احمد پس ميگويم السلام عليک ای ملک
كيستی تو پس چه نيكوست رويت و خوش است بويت پس ميگويد من رضوان

خازن بهشتم و این کلیدهای بهشت بر انگیخت به آن بسوی تو پروردگار عزت
پس بگیر آن را ای احمد پس میگویم بتحقیق پذیرفتم آن را از پروردگار خود پس از برای
اوست حمد بر چیزی که تفضیل داد مرا به او و دفع میدهم آن را بسوی برادرم علی ابن
ابیطالب پس بر میگردد رضوان پس نزدیک می شود مالک پس میگوید السلام علیک
ای احمد پس میگویم السلام علیک ای ملک چه قبیح است رویت و منکر است
رؤیتت پس میگوید من مالک خازن آتشم و این زمامهای آتش بر انگیخت
به آن بسوی تو پروردگار عزت پس بگیر آن را ای احمد پس میگویم به تحقیق قبول
کردم آن را از پروردگار خود ~~از برای اوست حمد بر چیزی که تفضیل داد~~ مرا به او
دفع ~~میدهم آن را بسوی برادر خود~~ [ابن ابیطالب] پس از برای اوست حمد بر چیزی که تفضیل داد
مرا به او و دفع میدهم آن را بسوی برادر خود علی ابن ابیطالب پس بر میگردد مالک
پس رو میکند علی و با او کلیدهای بهشت و زمامهای آتش است تا می ایستد
بر

بر عجز دوزخ و بتحقیق می پرد شرر آن و بلند می شود زفیر آن و شدت میکند
گرمی آن و علی گیرنده است به زمام آن پس میگوید از برای او دوزخ بگذار مرا
ای علی پس بتحقیق خاموش کرد نور تو لهب مرا پس میگوید از برای آن علی
آرام گیر ای جهنم بگیر این را و ترک کن این را بگیر این را دشمن من و ترک کن این را
دوست من پس جهنم آن روز شدید تر مطاوعت است از برای علی در چیزی
که امر میکند آن را به او از جمیع خلایق طبرسی روایت کرده است از پیغمبر صلی الله
علیه و آله سؤال کنید خدا را از برای من وسیله پس بدرستیکه آن درجه است
در بهشت که نمیرسد آن را مگر بنده تنها امید میدارم اینکه بوده باشم من
و گفت و روایت شده است از سعد ابن ظریف یا طریف از اصبغ ابن نباته
از علی علیه السلام فرمود در بهشت دو مروارید است بسوی بطن عرش یکی
از آن دو سفید است و دیگری زرد در هر یک از آن غرفه است [هفتاد هزار] دروازهای

انها مترجم دو کلمه جاپ این نه گرفته پس میفرماید یکی است پس سفید
از برای محمد است و اهل بیت او و زرد از برای ابراهیم است و اهلبیت او
مترجم سفید از نور نبوت است و زرد از نور ولایت لان من
شیعته لابراهیم علی تاویل الایه وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا
بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يُرِيدُونَ
أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ
عیاشی از ابی بصیر گفت شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرمود دشمن علی علیه السلام
ایشان جاویدانیان اند در آتش فرمود خدا وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا از منصور
ابن حازم گفت عرض کردم از برای ابیعبدالله علیه السلام وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ
مِنَ النَّارِ فرمود دشمنان علی ایشانند جاویدانیان در آتش ابد الآبدین
و دهر الداهرین

و دهر الداهرین این خبرها و این روایات محقق صد هزاران پیر برو متفق
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ
اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از پدرش از حماد ابن
عیسی از بعضی اصحاب شیعه از ابی عبدالله علیه السلام انکه سؤال شد از تیمم
پس تلاوت این آیه فرمود و فرمود فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
فرمود پس مسح کن بر کفهای خودت از جای موضع قطع و فرمود وَمَا كَانَ رَبُّكَ
نَسِيًّا شیخ بسندهای او از ابی علی اشعری از محمد ابن عبدالجبار از صفوان ابن یحیی
از اسحق ابن عمار از ابی ابراهیم علیه السلام فرمود قطع می شود دست سارق و
ترک می شود ابهام او و کف او و قطع می شود پایش و ترک می شود پاشنه پایش که راه
رود بر او و از او به اسناد او و از احمد ابن محمد از ابن محبوب از ابی ایوب از محمد ابن
مسلم گفت عرض کردم از برای ابیعبدالله علیه السلام در چند قطع می شود

دست سارق فرمود در ربع دینار گفت عرض کردم از برای او در دو درهم
پس فرمود در ربع دینار رسید دینار بهر جا رسید گفت عرض کردم از برای او آیا
دیدی کسیکه سرقت کرد کمتر از ربع دینار آیا نهاده می شود بر او هنگامی که سرقت
کرد نام سارق و آیا او نزد خدا سارق است در آن حال پس فرمود هر کس دزدید
از مسلمانی چیزیکه بتحقیق نگهداری و طلب آن دارد و حرزش می نماید پس او بر او واقع
میشود نام دزد و لاکن قطع نمی شود در ربع دینار و بیشتر و اگر قطع میشد دست سارق
در چیزی که او کمتر از ربع دینار است هر آینه ملاقات کردی بیشتر مردم قطع شدگان
وار او بسندهای او و از احمد ابن محمد ابن عیسی از احمد ابن عمر حلال گفت پرسیدم از بعض غلامان
از ابی الحسن انکه او فرمود زایل نمیشود بنده دزدی میکند تا انکه بوفا رسید قیمت
دستش ظاهر کرد او را خدا برا او عیاشی از سماعة ابن عیسی از بعض اصحاب خود یعنی
شیعه از ابی عبد الله علیه السلام انکه او سؤال شد از یتیم تا آخر انچه مهر ابن یعقوب

از علی ابن ابراهیم

از علی ابن ابراهیم از پدرش از حماد روایة کرد گفت و نوشت بسوی ما ابو محمد که یا
میکرد از ابن ابی عمیر از ابراهیم ابن عبد الحمید از عامه اصحاب خودش که بلند کرد آن را
بسوی امیر المؤمنین انکه آن بزرگوار بود زمانیکه قطع کرد دست دزد واگذاشت
ابهامش را و کفش پس گفته شد از برای آن بزرگوار واگذاشتی بیشتر دست او را
گفت پس فرمود از برای ایشان پس اگر توبه کرد پس به کدام دست وضو بگیرد
بعلة انکه خدا می فرماید وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا
كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ
عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ از زراره از ابی جعفر علیه السلام از مردیکه دزدید
پس قطع شد دست راستش پس دزدید پس قطع شد دست چپش پس دزدید
در سیم فرمود بود امیر المؤمنین علیه السلام که مخلد میفرمود او را در زندان و میفرمود
من شرم میکنم از پروردگار خود که واگذارم او را به نه بودن دستیکه خود را

پاک کند به آن و به نه بودن پائی که راه رود به آن بسوی حاجت خود فرمود
پس بود زمانیکه قطع میفرمود دست قطع میفرمود آن را غیر مفصل و زمانیکه
قطع میفرمود یا قطع میفرمود آن را غیر کعبین فرمود و بود که نمی دید که غفلة
بشود از چیزی از حدود از سماعه از ابی عبد الله علیه السلام انکه او فرمود زمانیکه
گرفته می شود دزد پس قطع می شود وسط کف پس اگر عود کرد قطع می شود پایش
از وسط قدم پس اگر عود کرد ودیعهٔ زندان می شود پس اگر دزدی در زندان
کرد کشته می شود مترجم این حدیث وا می نماید که امضاء بریدن
دست چپ از حدیث زراره نشده به انکه فرمود من شرم میدارم از سکونی از
جعفر ابن محمد از علی علیه السلام انکه آورده شد دزدی را پس قطع فرمود دستش را
پس آورده شد مرتبه دیگر پس قطع فرمود پای چپش را پس آورده شد در سیم
پس فرمود من شرم میدارم از پروردگار خود انکه واگذارم از برای او دستی

که بخورد

که بخورد به آن و بیاشامد به آن و پائی که راه رود بر آن پس تازیانه اش زد
و بود ودیعهٔ زندانش داد و انفاق فرمود بر او از بیت المال از جمیل از بعض اصحابش
از یکی دو امام علیهما السلام انکه قطع نمیشود دزد تا نزد یکی کردنش دزدی را دو مرتبه
پس اگر رجوع کرد ضامن شد دزدی را و قطع نشد زمانی که نمی باشد از برای او
گواهان از سکونی از جعفر ابن محمد از پدرش علیهما السلام فرمود قطع نمی شود مگر
کسی که نقب برد خانه را یا شکست قفلی را از زرقان صاحب ابن ابی داود و
دوستدار او بشدت گفت رجوع کرد ابن داود دل روزی از نزد معتصم و
او غمگین بود پس گفتم از برای او در این پس گفت دوست داشتم امروز انکه من
بتحقیق مرده بودم از ابتداء بیست سال گفت گفتم از برایش و چرا آن گفت
از برای چیزی که بود از این سیاه اباجعفر محمد ابن علی ابن موسی امروز پیش روی
امیر المؤمنین معتصم گفت گفتم از برای او و چگونه بود آن گفت که دزدی اقرار

کرد بر نفس خودش به دزدی پس پرسید خلیفه پاک کردنش را به اقامه
حد بر او پس جمع کردند از برای این فقها در مجلس خلیفه و حاضر کرد محمد
ابن علی پس پرسید ما را از قطع در کدام جا واجب است انکه قطع بشود
کفت پس کفتم از کرسوع کعصفور طرف الزند الذی یلی الخنصر الکاتی عند
الرسغ فی القاموس از برای قول خدا در تیمم فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ
اَیْدِیکُمْ و متفق شدند با من بر این کروهی و کفتند دیکران بل واجب است
قطع از مرفق کفت و چه دلیل است بر آن کفتند بعلة انکه خدا چون فرمود وَ
اَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ در غسل دلیل شد آن بر انکه حد دست از مرفق است
کفت پس ملتفت شد بسوی محمد ابن علی علیه السلام پس کفت چه میکوئی در این
ای ابا جعفر پس فرمود بتحقیق سخن کردند قوم در او ای امیر المؤمنین کفت بکذار
مرا بچیزی که سخن کردم به او کدام چیز نزد تست کفت عفو کن مرا از این ای امیر المؤمنین
کفت

کفت قسم خوردم بر تو به خدا امکر خبر بدهم بچیزی که نزد تست در او پس فرمود
اما هرکاه قسم خوردی بر من بخدا من میکویم انکه ایشان خطا کردند سنة
را کفت قطع واجب است انکه بوده باشد از مفصل بیخهای انکشتان پس
واکذاشته شود کف کفت و چه است حجة در این فرمود فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله سجود بر هفت جاست روی و دستها و زانوها و پاها پس چون بقطع
کردی دستش را از کرسوع یا مرفق باقی نمیماند از برای او دستی که سجده کند
بر آن و فرمود خدا تعالی وَاَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ معنی به اوست این اعضای
هفت کانه آن جائیکه که سجده بر انها می شود فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا
و چیزی که از برای خداست قطع نمیشود کفت پس خوش آمد معتصم را
آن پس امر کرد به قطع دست دزد از مفصل انکشتان غیر کف کفت ابن ابی داود
و بر پا شد قیامت من و آرزو کردم انکه نبودم زنده کفت ابن ابی زرقان انکه

ابن ابی داود کفت رفتم بسوی معتصم بعد سه روز پس کفتم انکه نصیحة
امیر المؤمنین بر من واجب است و من میکویم او را با انکه میدانم داخل می
شوم به ان سبب آتش کفت و چه است او کفتم زمانیکه جمع کرد امیر المؤمنین
در مجلس خود فقهاء رعیت خود را و علماء ایشان از برای امری که واقع است
از امور دین پس سؤال کرد ایشان را از حکم در او پس خبر دادند او را به چیزی
که نزد ایشان است از حکم در آن و بتحقیق حاضر شد مجلس را پسران او
و لشکرکشان او و وزرای او و نویسندگان او و بتحقیق پدیدار شنیدن
شدند ناس به آن از وراء باب او پس ترک کرد کفتارهای ایشان
همه از برای کفتار مردی که میکویند پاره از این امت به امامت او و میخواهند
انکه او اولی از خلیفه است بجای او پس حکم میکند خلیفه بحکم او و دون
حکم فقها کفت پس تغییر کرد رنگ خلیفه و آکاه شد از برای انکار مانندم
او را از برایش و کفت جزاک الله عن نصیحتک خیرا کفت پس امر کرد
روز چهارم

روز چهارم کسی را از نویسندگان وزرایش به انکه بخواند او را بسوی منزل خود
پس خواند او را پس ابا فرمود انکه اجابت کند او را و فرمود بتحقیق دانسته
شدم که حاضر نشوم مجلسهای شما را پس کفت من میخوانم ترا بسوی طعام
و دوست میدارم که کام کذاری به باب من و داخل شوی منزل مرا پس
تبرک بجویم به آن پس فرمود اجابت کردم فلان پسر فلان را از وزرای
خلیفه پس کردید بسوی او پس چون خورد از آن احساس فرمود در دوای
زهر پس خواند به دابه خود پس سؤال کرد او را صاحب خانه انکه بباشد
فرمود بیرون رفتن من از خانه تو بهتر است از برای تو پس زایل نشد روز
خود را آن و شب او در ترخ یا انزعاج که جا بجا شدن خود باشد تا کرفته
شد صلواة علیه و علی آبائه و ابنائه متن ترجمه کذشت فمن

تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَاَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ

رحیم   در ضمن خبر الکون الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض
یعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء والله علی کل شیء قدیر
یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین
قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم   علی ابن ابراهیم گفت
بدرستیکه اینچنان است که بود سبب نزول آن اینکه بود بمدینه دو بطن از یهود
از بنی هرون وایشان نظیر و قریضه بودند و بود قریضه هفتصد تن ونظیر
هزار و بود نظیر بیشتر از حیث مال و بهتر از حیث حال از قریضه و بودند هم
سوگند آن از برای عبد الله ابی پس بود که چون افتاد میان قریضه ونظیر
کشتاری و بود قتیل از بنی نظیر گفتند از برای بنی قریضه رضا نمی شویم
انکه باشد کشته از ما به کشته از شما پس جاری شد میان شان به آن
مخاطبات بسیار تا نزدیک شدند که قتال کنند تا راضی شد قریضه و نوشتند
میان

میان خودشان نوشته را برا اینکه هر کدام مردی از نظیر که کشت مردی را
از بنی قریضه او را بعقب راه دهند و بر او کثرت مردم کنند و بعقب راه دادن
او انکه نشانده شود بر شتری و بر گردانند رویش را بسوی دم شتر و ملوث
میشد رویش بگل سیاه کنند یه و دفع میشد نصف دیه به او و هر کدام مردی از
بنی قریضه که میکشت مردی را از نظیر انکه دفع داده بشود بسوی او دیه را
کامله و کشته شود به او پس چون هجرت فرمود رسول خدا بسوی مدینه و داخل شد
اوس و خزرج در اسلام ضعیف شد امر یهود پس کشت مردی از بنی قریضه
مردی را از بنی نظیر پس بر انگیختند بسوی ایشان بنو نظیر که برانگیزید بر ما به دیه
مقتول و به قاتل تا بکشیمش پس گفت قریضه نیست این حکم توریة و نیست
که آن چیزیست که غلبه کردید ما را برا او پس یا دیه است یا کشتن و اگر نه این محمد است
میان ما و شما پس بیائید محاکمه بریم به سوی او پس رفتند بنو نظیر بسوی عبد الله

ابن ابی و گفتند بخواه محمد را انکه نشکند شرط ما را در این حکم اینجا انکه میان ما
و میان بنی قریضه در قتل پس گفت عبد الله ابن ابی برانگیزید با من مردی را
بشنود کلام او و کلام من پس اگر حکم کرد از برای شما بر حسب خواستشان و اگر نه
پس رضا مشوید به او پس بر انگیختند با او مردی را پس آمد بسوی رسول خدا پس
عرض کرد از برای او انکه این گروه قریضه و نظیر بتحقیق نوشتند میانه خودشان
نوشته را و عهدی و میثاقی پس رضا دادند میانه خودشان به او و والان
در قدوم تو اراده دارند شکستنش را و بتحقیق رضا شدند بحکم تو در ایشان
و مشکن برایشان نوشته شان را و شرطشان پس بدرستیکه نظیر از برای
ایشان است قوة و سلاح و نخیلات معروسه در آب و ما می ترسیم
گردشها را پس غمگین شد از برای آن گفتار رسول خدا و جوابش نفرمود بچیزی
پس نازل شد بر او جبرئیل به این آیات یا ایها الرسول تا آخر آیه ومن الذین
هادوا

هادوا یعنی یهود سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین
لم یاتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه یعنی عبد الله ابن ابی
و بنی نظیر میگویند ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا
یعنی عبد الله ابن ابی گفت از برای بنی نظیر اگر حکم نه کرد از برای شما چیزی که خواهش
خودتان است پس قبول مکنید ومن یرد الله فتنته فلن تملک له من
الله شیئا اولئک لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی
ولهم فی الآخرة عذاب عظیم سماعون للکذب اکالون للسحت
فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم فان تعرض عنهم فلن
یضروک شیئا وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب
المقسطین تا قول خدا ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون و مولف گوید و می آید ان شاء الله تعالی در قول خدا قل

فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ از سورهٔ انعام حديث مفضل ابن عمر از حضرت صادق عليه السلام
و در اين حديث است تفسير قول خدا تعالى يا اَيُّهَا الرَّسُولُ لاٰ يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسٰارِعُونَ
فِي الْكُفْرِ الآية و در قول خدا وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَبٰاطِنَةً طبرسى كفت
سبب نزول آيه فرمود باقر عليه السلام انكه زنى از خيبر صاحب شرف زنا داد با مردى
از اشراف ايشان و هر دو محصن بودند پس ناكوار داشتند سنك سار ايشان را پس
فرستادند بسوى يهود مدينه و نوشتند بسوى ايشان انكه بپرسند پيغمبر را صلى الله عليه و آله
از آن طمع داشتنى انكه بيايد از براى ايشان رخصت پس رها شدند كروهى از انجمله
كعب ابن اشرف و كعب ابن اسيد و شعبه ابن عمرو و مالك ابن صيف و كنانه
ابن ابى الحقيق و غير ايشان پس عرض كردند اى محمد خبر ده ما را از زانى و زانيه زمانيكه
محصن بودند هر يك به زوجشان زن بشوهر و شوهر به زن فرمود پس آيا راضى
مى شويد بقضاى من در آن پس كفتند بلى پس نازل شد جبرئيل برجم پس خبر داد ايشان را

بآن

به آن پس ابا كردند كرفتن آن به او پس كفت جبرئيل بكردان ميان خود
و ميان ايشان ابن صوريا و وصف كرد جبرئيل ابن صوريا را از براى رسول
پس فرمود رسول صلى الله عليه و آله آيا مى شناسى جوانى موى رو در بناورده
سفيد يك چشم كه ساكن فدك است كفته مى شود از براى او ابن صوريا كفتند
بلى فرمود پس چه مرد است او در شما كفتند دانا تر يهود است كه باقيست بر پشت
زمين بچيزى كه نازل فرمود خدا بر موسى فرمود پس بفرستيد از براى او پس فرستادند
پس آمد ايشان را عبد الله ابن صوريا پس فرمود از براى او نبى صلى الله عليه و آله
من قسم ميدهم ترا خداى آنچنانى كه نيست خدائى جز او آنكه نازل كرد توريه بر
موسى و شكافت از براى او دريا و نجات داد شما را و غرق كرد آل فرعون
و سايه داد بر شما ابر را و نازل فرمود بر شما منّ و سلوى را آيا مى يابى در
كتاب خودتان رجم بر كسى كه به احصان آمد عرض كرد ابن صوريا بلى قسم

بانچنان كسيكه ياد كردى تو مرا به او اكر نه بود ترس انكه بسوزاند مرا پروردكار
توريه اكر دروغ كفتم يا تغيير دادم انچه اعتراف كردم براى تو و لكن خبر ده مرا چكونه
است آن در كتاب تو اى محمّد فرمود زمانيكه كواهى داد چار كس عدل انكه او
بتحقيق داخل كرد در آن مانند داخل شدن ميل در مكحله واجب است بر او رجم
پس عرض كرد ابن صوريا همچنين نازل كرد خدا در توريه بر موسى پس فرمود از براى
او پيغمبر صلى الله عليه و آله چه بود اول چيزى كه رخصت جستيد شما به امر خدا و رسولش
عرض كرد بوديم زمانيكه زنا كرد شريفمان ترکش کردیم پس چون زنا كرد ضعيف
بر او اقامه حد كرديم پس زياد شد زنا در اشراف ما تا انكه پسر عمّ ملك زنا كرد پس
رجمش نكرديم پس زنا كرد مردى ديكر پس اراده كرد ملك رجمش پس قوم كفتندش
نه تا اينكه رجم فلان كنى يعنى پسر عمّش پس كفتند بيائيد پس قطع كنيم چيزى دون
رجم كه شريف و وضيع باشد پس وضع كرديم جلد و تحميم و آن است كه

بزنند

تازيانه زده شود چهل تازيانه پس سياه كنند روى هر دو پس حملشان كنند
بر دو خر پس كردانده شود رويشان از جانب دبر خر و كردانيده شوند پس كردانيدند
اين را بجاى رجم پس كفتند يهود از براى ابن صوريا چه زود بود چيزى كه اختيار كردى
به او و نه بودى چيزى را كه ما آمديم به او بر تو به اهل و لكن تو بودى پنهان پس
مكروه داشتيم غيبت كردنت پس كفت از براى ايشان انكه او قسم داد مرا
به توريه و اكر نه بود آن قسم خبر ندادم او را به او پس امر فرمود به آن زن و مرد
پيغمبر صلى الله عليه و آله به رجم هر دو نزد دروازهٔ مسجد خود و فرمود منم اوّل
كسيكه زنده داشتم امر ترا زمانيكه ميرانيدند او را پس نازل فرمود خدا در او يا
اَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰائَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّٰا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ
الْكِتٰابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ پس برخاست ابن صوريا پس نهاد دو دستش
بر دو شانهٔ رسول خدا صلى الله عليه و آله پس عرض كرد هٰذٰا مَقٰامُ الْعٰائِذِ بالله

وبک انکه یاد فرمائی از برای ما کثیر انچنانی که امر شدی که عفو فرمائی از او
پس اعراض فرمود نبی صلی الله علیه وآله از آن پس سؤال کرد او را ابن صوریا از
خواب آن بزرکوار پس فرمود میخوابد چشمهایم ونمی خوابد دلم پس عرض کرد
راست فرمودی پس خبر ده مرا از شباهت پسر به پدر خود که نیست در او
از شباهت مادرش چیزی وبه مادرش که نیست در او شباهه از پدرش
به چیزی پس فرمود هر کدام یک از آن دو که بر تری یافت وسبقت کرفت
آبش آب صاحبش را میباشد شباهت از برای او عرض کرد راست فرمودی
پس خبر ده مرا چیزی که از برای مرد است از ولد وچیزی که از برای زن است
از او کفت پس بیخودی روی داد بر رسول زمان درازی پس روشن شد
از او در حالتیکه سرخ بود روی مبارکش که می افشاند پس فرمود کوشت
وخون وناخن وموی از برای زن است واستخوان ورکها از برای مرد است
پس عرض

پس عرض کرد راست فرمودی امر تو امر پیغمبری است پس اسلام آورد ابن صوریا
نزد آن وعرض کرد ای محمد که می آید ترا از ملائکه فرمود جبرئیل عرض کرد وصف
فرمایید از برای من پس وصف فرمود او را پیغمبر صلی الله علیه وآله پس کفت کواهی
میدهم انکه در توریة چنین است که فرمودی وکواهی میدهم انک رسول الله
حقا پس چون اسلام آورد ابن صوریا افتادند در او یهود ودشنامش دادند
پس چون اراده کردند ای محمد برادران ما بنو نظیر اند پدرمان یکی دینمان یکی پیغمبرمان
یکی زمانیکه کشتند از ما کسی فدا ندادند ما را وودادند ما را دیه او هفتاد وسق خرما
وچون کشتیم ما از ایشان کسی را پس کشتند قاتل وکرفتند از ما وچند یکصد و
چهل وسق از خرما واکر بود قتیل زنی کشتند به آن مردی را از ما وبه مردی از
ایشان دو مرد از ما وبنده آزاد از ما وجراحات ما بر نصف از جراحات ایشان
پس حکم فرما میان ما ومیان ایشان پس نازل فرمود خدا رجم وقصاص را

صفة جبرئیل

از رسول خدا صلی الله علیه وآله در روایه شیخ مفید
در اختصاص در حدیث عبد الله ابن سلام وسؤال او رسول خدا را کفت
عبد الله ابن سلام از برای رسول خدا پس خبر ده مرا از جبرئیل در ذی اناث است
یا در ذکور فرمود در ذکور نیست در ذی اناث کفت پس خبر ده مرا از طعامش
فرمود تسبیح وشرابش تهلیل عرض کرد راست فرمودی عرض کرد پس
خبر ده مرا از درازی جبرئیل فرمود بدرستیکه اینچنان است که اندازه میان
ملائکه نیست به دراز بلند ونه بکوتاه پست از برای او هشتاد کیس است
ومنتهی کاه روئیدن پیچیده است وهلالی میان دو چشمش است سفید تر از
هر چیز سیاه تر که چراغ میکند روشنی او میان ملائکه روشنی روز نزد ظلمت شب
از برای او بیست وچهار بال است سبز مشبک به در ویاقوت ولعدم سوا آمد
به مروارید وبر او عدم عریض مرصع بکوهر است که زیرش رحمت است
زمنش

دامنش کرامت روپش وقار وپر او زعفران است ودانسته سر او زعفران
است واضح جبین بر آمده اعلا منخرم وسط ودراز بینی روان کوها
کرد لحیه نیکو قامت نه میخورد ونه می آشامد ونه ملول می شود ونه فراموش
میکند ایستاده است به وحی خدا تا روز قیامت عرض کرد راست فرمودی
ای محمد وسؤال کرد او را از مسئلها پس جوابش فرمود رسول خدا پس عرض
کرد از برای او عبد الله ابن سلام راست فرمودی ای محمد پس عرض کرد
از برای او که خبر داد ترا به این فرمود جبرئیل عرض کرد از که فرمود از میکائیل
عرض کرد میکائیل از که فرمود از اسرافیل عرض کرد اسرافیل از که فرمود از
لوح محفوظ عرض کرد لوح از که فرمود از قلم عرض کرد قلم از که فرمود پروردگار
جهانبان عرض کرد راست فرمودی ای محمد — مترجم
سفید تر از هر چیز سیاه تر ضد است شاید اضافه سفید تر در سیاه تر

باشد بر سبیل مثل که مانندهٔ سفید تر در سیاه تر چنانچه از تمثیل آن
معلوم می‌شود که روشنی روز نزد ظلمت شب است ابن بابویه از پدرش
گفت حدیث کرد ما را سعد ابن عبد الله از قاسم ابن محمد اصفهانی از سلیمان ابن داود
منقری از حفص ابن غیاث و غیر حفص گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام را
از قول خدا عز و جل لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى فرمود دید جبرئیل بر ساق
در مانند قطر بر بقل از برای او ششصد بال که پر کرده بود میانه زمین و آسمان

باب معنی سحت ابن بابویه بسندهای او از علی ابن ابیطالب علیه السلام
در قول خدای تعالی أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فرمود او مردی است که حاجتی از برای
برادرش بر می‌آورد پس قبول هدیه از او می‌کند و روایت شده است اینحدیث
در صحیفه حضرت رضا علیه السلام از علی ابن ابیطالب علیه السلام بعین او محمد
ابن یعقوب از بسیاری اصحاب شیعه از سهل ابن زیاد و احمد ابن محمد از ابن محبوب
از ابن رئاب

از ابن رئاب از عمار ابن مروان گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام از چیزیکه به
فریب است فرمود هر چیزی که بفریب و خیانت شد از امام پس او سحت است
و مال یتیم و شبه او سحت است و از برای سحت نوعهای بسیار است از انجمله است
اجرتهای فاجرها و قیمت خمر و نبیذ پس اما رشوهٔ در حکم پس بدرستیکه آن کفر
بخدای عظیم است و رسول او و از او و از علی ابن ابراهیم از پدرش از نوفلی
از سکونی از ابیعبد الله علیه السلام فرمود سحت قیمت میته است و قیمة
سگ است و قیمة خمر است و مهر زانیه است و رشوهٔ در حکم است و اجر کاهنها است
و از او از بسیاری از اصحاب شیعه از احمد ابن ابی عبد الله از جاموارانی از حسن ابن علی
ابن ابی حمزه از زرعه از سماعه گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام از برای سحت
نوعها است از انجمله کسب حجام است هرگاه شرط کرد و اجر زانیه و قیمت خمر
پس اما رشوه در حکم پس او کفر بخدای عظیم است و از او از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد

از محمد ابن سنان از ابن مسکان از یزید ابن فرقد برادر داود ابن فرقد از
ابیعبد الله علیه السلام گفت سؤال کردم او را از سحت پس فرمود رشوه در حکم
و از او و از علی ابن محمد ابن بندار از احمد ابن ابی عبد الله از محمد ابن علی از عبد الرحمن
ابن ابی هاشم از قاسم ابن ولید قماری از عبد الرحمن سنکین کوش از مسمع
ابن عبد الملک از ابیعبد الله علیه السلام گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام
را از قیمت سگیکه صید نمی‌کند فرمود سحت است اما صید کن نه از او از
بسیاری از اصحاب شیعه از سهل ابن زیاد از محمد ابن حسن ابن شمون از عبد الله
ابن عبد الرحمن سنکین کوش از مسمع ابن عبد الملک از ابی عبد الله علیه السلام
فرمود صنعت گران چون کار کردند شب را همه شب پس او سحت است
و از او از محمد ابن یحیی از محمد ابن حسین از صفوان از داود ابن حصین از عمر ابن
حنظله گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام را از دو مرد از اصحاب خود میباشد
میانه شان

میانه شان منازعهٔ در وامی یا میراثی پس محاکمه می‌برند بسوی سلطان یا بسوی
قاضیها آیا حلال است آن پس فرمود کسیکه حکومت برد بسوی طاغوت پس حکم
کرد برای او پس بدرستیکه او میگیرد سحت را اگرچه باشد حق ثابت بعلت
آنکه او گرفت بحکم طاغوت و بتحقیق امر فرمود خدا آنکه کافر شود به طاغوت
عرض کرد چگونه میکنند فرمود نظر کنند بسوی کسیکه میباشد از شما که بتحقیق
روایه کرد حدیث ما را و نظر کرد در حلال ما و حرام ما و شناخت احکام ما پس راضی
شوید به او حکم را پس بدرستیکه من بتحقیق گردانیدم او را بر شما حاکم پس چون حکم کرد
به حکم ما پس قبول نشد از او پس اینست که بحکم خدا استخفاف شد و بر ما رد کرد
و رد کنندهٔ بر ما رد کنندهٔ بر خدا است و او بر حد شرک است به خدا و از او
از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از عبد الله ابن سنان گفت سؤال شد
ابو عبد الله علیه السلام از قاضی میان دو قریه که میگیرد از سلطان بر قضا کردنش

روزي پس فرمود آن سحت است وازاو از محمد ابن يحيي از بعض اصحاب خود
از محمد ابن اسماعيل از ابراهيم ابن ابي البلاد وكفت وصيّت كرد اسحق ابن عمرو
نزد مردنش بفروختن كنيزهاى از براي او مغنيات آنكه فروخته وحمل داده شود
قيمتش بسوي ابي الحسن عليه السلام كفت ابراهيم پس فروختم كنيزها به سيصد هزار
درهم وحمل كردم قيمت بسوي آن بزركوار پس عرض كردم از براي او آنكه غلامي
از براي تو كفته مي شد اسحق ابن عمرو وصيّت كرد نزد وفاتش به فروختن
كنيزهائى از براي او مغنيات وهديه كردن قيمت بسوي تو وبتحقيق فروختم
انها را وابنست قيمت سيصد هزار درهم پس فرمود نيست حاجتي از براي
من در او بدرستيكه اين سحت است وتعليم دادن انها كفر است وشنيدن
از انها نفاق است وقيمت انها سحت است وازاو از علي ابن محمد ابن
بندار از احمد ابن ابي عبد الله از شريف ابن سابق از فضل ابن ابي قرّه كفت
عرض كردم

عرض كردم از براي ابي عبد الله عليه السلام اين كروهي كويند كه كسب تعليم
دهنده سحت است پس فرمود دروغ كفتند دشمنان خدا اينست كه اراده
كردند كه تعليم ندهند قرآن را اكرانكه معلّم بدهد او را مرد ديه ولدش ميباشد
از براي معلّم حلال شيخ به اسنادش از حسين ابن سعيد از فضاله از ابان
از محمد ابن مسلم وعبد الرحمن ابن ابي عبد الله عليه السلام فرمود قيمت سكي كه
صيد نميكند سحت است وفرمود نيست باكي به قيمت كربه از او وبسندهاي او
از سهل ابن زياد از حسن ابن علي وشا كفت سؤال شد ابو الحسن رضا عليه السلام
از خريد وفروش مغنيه فرمود بتحقيق مي باشد از براي مرد جاريه كه نيست
قيمتش مكر قيمت سك وقيمت سك سحت است وسحت در آتش است
عياشي از سليمان ابن خالد كفت شنيدم اباعبد الله عليه السلام ميفرمود
بدرستيكه خدا زمانيكه اراده فرمود به بندهٔ را خير نكته كذاشت در دلش

نقطهٔ سفيد وكشاد شنواكاههاى دلش وموكّل فرمود به او ملكي كه تسديدش
فرمايد وزمانيكه اراده فرمود خدا به بندهٔ بدي نكته كرد در دلش نكتهٔ سياه
وكرفت شنواكاههاى دلش وموكّل كرد به او شيطاني كه كمراهش كند پس
تلاوت فرمود آيه فَمَنْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ
وَمَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا الآيه وفرمود
اِنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ وفرمود
اُولٰئِكَ الَّذِيْنَ لَمْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يُطَهِّرَ قُلُوْبَهُمْ از حسن ابن علي الوشا
از رضا عليه السلام كفت شنيدم او را ميفرمود قيمت سك سحت است
وسحت در آتش است از سماعة ابن مهران از ابي عبد الله عليه السلام يا
ابي الحسن عليه السلام فرمود سحت نوعهاي بسيار است از انجمله است
كسب حجام واجر زانيه وقيمت خمر پس اما رشوهٔ در حكم پس او كفر بخداي
بحكم

عظيم است از جراح مدايني از ابي عبد الله عليه السلام فرمود از خوردن
سحت رشوهٔ در حكم است از او عليه السلام ومهر زانيه از محمد ابن مسلم از ابي عبد الله
عليه السلام فرمود قيمت سكي كه صيد نميكند سحت است وفرمود نيست باكي
به قيمت كربه مكرر شد كويا اين حديث از عمار ابن مروان كفت سؤال كردم
اباعبد الله عليه السلام از غلول پس فرمود هر چه غل شود از امام پس او سحت است
وخوردن مال يتيم وشبه مال يتيم وسحت نوعهاي بسيار است از انجمله چيزيكه
ميرسد از عملهاى واليان ستم كننده واز انجمله است اجرتهاي قاضيان
واجرتهاي فاحشها وقيمت خمر ونبيذ ومسكر وربا بعد بيّنه پس اما رشوهٔ
العمّار در احكام پس بدرستيكه آن كفر بخدا وبه رسول او ست ربا
ربا بعد بيّنه بعد ظاهر شدن ان كه آن ربا است از سكوني از ابي جعفر عليه السلام
از پدرش عليه السلام بدرستيكه ان بزركوار نهي ميفرمود از خوابيدن

می آمدند به او کودکان از قمار که جوزه بشود و فرمود او سحت است و به سندهای
او از پدرش از علی علیهما السلام انکه او فرمود انکه سحت قیمه میته است
و قیمه سگ و قیمت خمر و مهر بغی و رشوه در حکم و اجر کاهن مترجم
و به سندهای او یعنی سندهای حدیث روایه سکونی از ابی جعفر از پدرش علیهما السلام
از علی علیه السلام وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ
ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَا ا
لتَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا
لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عیاشی از مالک جهنی
گفت فرمود ابو جعفر علیه السلام تا قول خدا بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
فرمود در ما نازل شد از ابی عمرو زبیری از ابی عبد الله علیه السلام انکه
از چیزهائیکه حق دارد به او امامت تطهیر و طهارت از گناهان و معاصی

موبقه

موبقه انچنانکه واجب کند آتش پس علم منور و در نسخهٔ مکنون بجمیع ما یحتاج
الیه الامة از حلال ان و حرام ان و علم به کتاب ان خاص او و عام او و
محکم و متشابه و دقایق علم کتاب و غرایب تاویل او و ناسخ او و منسوخ او
عرض کردم و چیست حجة به اینکه امام نمیباشد مگر عالم به این اشیائیکه یاد فرمودی
فرمود قول خدا در کسانیکه اذن داد از برای ایشان در حکومت و گردانید ایشان را
اهل آن انا انزلنا تا فرمود والاحبار پس این امت غیر انبیاء انچنانند
که آمدند مردم را به علم ایشان و اما احبار پس ایشان علمایند دون ربانیین
پس خبر فرمود پس فرمود بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ
شُهَدَاءَ و نفرمود بِمَا حُمِّلُوا مِنْهُ مترجم از جمله معضلات تفسیرات
مرحوم حاجی کرمانی رحمه الله در این آیه و تفسیر از خود و سید خود و شیخ
افادات است و خبر ظاهراً اشعار فرماید بر انکه انبیا که این امت

بمدلول لا نبی بعدی از انها غلشود که باشد ستر دیگر انکه مبد ثیت نیز بوجود
خاتم الانبیاء صلواة الله علیه و آله ختم است تا دامنه قیامت و مراد از احبار
هم علمایند غیر ربانیین تا متوقع دیگری و ثالث در میان نباشی پس کلام را
در ربانیین به معلوم بیان گذاشت که آن امر امامت بود و سخن در اینکه
آن به ان چیزها راوی حجة بر آن خواست باید باشد فرمود که پس فرمود
بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ به تعلیم و یاد داشت آمدند و بر او
حاضر و گواه بودند بر نزول و اهل بیت منزل او بودند و نفرمود به چیزی
که بار ایشان شد از کتاب مراد از این انکه مامور امین نمی شود و محمول حاکم
و حامل و این فرق موجود است تا رعیت بتوانند تساوی جویند و علما نیز که
رعیت اند ایشان نیز در وجود راعی بودن ایشان ساهیر را از حیث نمود
ایشان است که بهم وَرَّثَهُمُ از علم ظاهر با صفای باطن نفسانی جمع نموده

باشند

باشند که منزلت ایشان از منزله آیه شریفه منزله احبار است از آیه و اقتباس
ایشان از نور ائمه هدا که ربانیین انداست قلادهٔ طاعت ایشان بر گردن
عوام واجب کند که گیرند فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي
ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ محمد بن
یعقوب از بسیاری از اصحاب شیعه از احمد ابن محمد از حسین ابن سعید از بعض
اصحاب خود از عبد الله ابن کثیر از عبد الله ابن مسکان که بلند کرد انرا گفت فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله کسیکه حکم کرد در دو درهم بحکم جور پس جبر کرد بر او
میباشد از اهل این آیه وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ تا آخر پس عرض کردم و چگونه جبر میکند بر او
پس فرمود میباشد از برای او تازیانه و زندان پس حکم میکند به حکومت خودش
پس اگر راضی شد بحکمش و اگر نه زد او را به تازیانه اش و باز داشت او را
در حبس خودش و روایت کرده است او را شیخ به اسنادهای او از حسین ابن

سعید از بعض اصحاب خودش از عبد الله ابن بکیر از عبد الله ابن مسکان گفت فرمود
رسول خدا حدیث به عین او مترجم عبد الله ابن کثیر و عبد الله ابن
بکیر بنا بر اینکه از او روایت کرده و او هم از کسیکه روایت کرده و ظن
غالب اینست که یکی ثانی یا اول است یا دویم و اشتباه یا در روایه افتاده یا از کتابه
از او از علی از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد ابن حمران از ابی بصیر گفت شنیدم
ابا عبد الله علیه السلام می فرمود کسیکه حکم کرد در دو درهم بغیر چیزی که نازل
فرمود خدای عز و جل پس او کافر بخدای عظیم است و روایه کرده است او را شیخ
باسناد او از علی ابن ابراهیم از پدرش تا آخر عیاشی از عبد الله ابن مسکان
از ابی عبد الله علیه السلام از پدرش از آبایش علیهم السلام گفت فرمود رسول خدا
کسیکه حکم کرد در دو درهم بحکم جور پس جبر کرد بر او مبتلا از اهل این آیه و من لم
یحکم تا آخر و از بعض اصحاب خود گفت شنیدم عمار را میفرمود بر منبر کوفه

شنیدم

سه کس گواهی دادند بر عثمان اینکه او کافر است و من چارم ایشان کننده تر از چار بودم
به آن پس قرائت کرد این آیات در مائده و من لم یحکم تا الکافرون والظالمون
والفاسقون از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام فرمود فرمود علی علیه السلام کسیکه
حکم کرد در دو درهم بغیر ما انزل الله فقد کفر از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام
گفت فرمود حکم فرمود امیر المؤمنین علیه السلام دیه انف زمانیکه مستاصل شد
صد از شتر سی حقه و سی بنت لبون و سی بنت مخاض و بیست ابن لبون
یاد فرمود و در دیه چشم زمانیکه مفقود شد پنجاه از شتر و دیه ذکر مرد زمانیکه قطع شد
از حشفه صد از شتر بر اسباب خطا دون عمد و هم چنین دیه مرد و هم چنین دیه دست
زمانیکه قطع شد پنجاه از شتر و هم چنین دیه گوش زمانیکه قطع شد پس جدع
شد پنجاه از شتر فرمود و چیزی که می باشد از آن از جراحتها یا تنکیل پس حکم
میفرماید به او ذوا عدل منکم یعنی به او امام فرمود و من لم یحکم تا الکافرون

مترجم مستاصل شد یعنی از اصول آمد حقه و بنت لبون و مخاض
و ابن لبون اصناف از شتر است بر حسب تعیین ذکر و انثی و تحدید سن و سال آن
و مشهور بین الفقها است و فقاء العین والثیره و نحوها کمنع کسرها او قلعها او
بخقها القاموس جدع اذن ایضا معنی قطع دارد مگر آنکه گوییم فرق در جدا کردن
است که وصلی ممکن نباشد تا قطعی که وصل شود بموضع چنانکه در بسیاری
از اتفاقیات آن افتاده است تنکیل به او شدها فایده حکم میفرماید
به او ذوا عدل یعنی امام چنانکه در جای دیگر ذوا را امیفرماید که است و من
لم یحکم بما انزل الله کسیکه او امام یا از جانب او نیست اشاره است
بر او علی ذالک از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام دیه بینی زمانیکه
مستاصل شد صد از شتر است و در گوش چون قطع و جدا شد پنجاه از شتر است
و چیزیکه میباشد از آن جراحتها دون ثلث و اصبع و شبه او بحکم به

و اجماع

ذوا عدل منکم و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون
مترجم زمانیکه مستاصل شده است و در هر دو حدیث هم در این
حدیث و هم حدیثی که مسبوق بر این شد دیه الانف اذا استوصل است
به همزه در فاء فعل و علیه معنی زمانیکه قطع شد از اصل است کما فی القاموس
واستاصله قطعه من اصله دون ثلث الثلث بالکسر ای بعد الثنیا از
دندان قاموس از ابی عباس از ابی عبد الله فرمود کسیکه حکم کرد در دو درهم
بغیر ما انزل الله فقد کفر عرض کردم چگونه کافر شد به چیزی که نازل
فرمود خدا یا به چیزیکه نازل شد بر محمد فرمود وای بر تو زمانیکه کافر شد به چیزی
که نازل شد بر محمد کافر شد به چیزیکه نازل فرمود خدا وکتبنا علیهم فیها
ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف والاذن
بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو

كَفَّارَةٌ لَهُ شيخ به اسناد او از حسين ابن سعيد از فضاله از ابان از زراره از يكي

از دو امام عليهما السلام في قول الله عزوجل الآيه فرمود ان محكمه است از او

از محمد ابن يحيي از علي ابن محمد كاشاني از قاسم ابن محمد از سليمان ابن داود منقري

از حفص ابن غياث از ابيعبد الله عليه السلام فرمود پرسيد پدرم را مردي از

جنگهاي امير المؤمنين عليه السلام و بود پرسنده از دوستان ما پس فرمود

ابو جعفر عليه السلام برانگيخت خدا محمد را به پنج شمشير و ذكر فرمود شمشيرها را تا آنكه

فرمود پس منم شمشير مغمور پس شمشيريكه مي ابستد به او قصاص فرمود خدا تعالى

اَلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ الآية پس كشيدن او بسوي اولياي مقتول است و حكم او

بسوي ماست محمد ابن يعقوب از محمد ابن يحيي از احمد ابن محمد و علي ابن ابراهيم

از پدرش از ابن محبوب از عبد الله ابن سنان گفت شنيدم ابا عبد الله

عليه السلام را مي فرمود در مردي كه كشت زنش را عمداً پس فرمود اگر خاستند

زنش

اهل زن كشتنش را وا داشدن بسوي اهل مرد نصف ديه و اگر خاستند گرفتند

نصف ديه پنجهزار درهم و فرمود در زني كه كشت شوهرش را عمداً پس فرمود

اگر خاستند اهل مرد كشتن زن را كشتندش و نيست كه جنايه كرد احدي بر بيشتر

از جنايت او بر نفسش مترجم في رجل قتل امرأته فقالوا

نشاء اهله ضمير در اهله غلط است بايد اهلها باشد در نسخه صحيح وليس

يجني احد علي اكثر من جنايته علي نفسه يعني نفسي بيشتر از جنايه بر نفس خودش

جنايه و عقوبت كرده زياده بران نمي شود وازاو از علي ابن ابراهيم از پدرش

از ابن ابي عمير از جميل ابن دراج گفت سؤال كردم ابا عبد الله عليه السلام را از

زن كه ميان او و ميان مرد قصاص هست فرمود بلي در جراحات تا برسد ثلث

يكي است پس چون رسيد ثلث بلند شد مرد و فرمود آمد زن مترجم

علي ذالك تا پيش از انكه جراحات ميان زن و مرد حد ثلث رسد قصاص

مساوي است بعد ازان از زن كاهيده و بر مرد افزوده خواهد شد و از

او از بسياري اصحاب از سهل ابن زياد از ابن محبوب از ابن رئاب از حلبي گفت

سؤال شد ابو عبد الله عليه السلام از جراحات مردان و زنان در ديات و قصاص

پس فرمود مردان و زنان در قصاص سوايند اَلسِّنُّ بِالسِّنِّ و شجه و

و انگشت به انگشت يكي است تا برسد جراحات ثلث ديه پس چون تجاوز

كرد ديه ثلث را زده مي شود ديه مرد در جراحات دو ثلث ديه و ديه زن

يك ثلث ديه وازاو از علي ابن ابراهيم از پدرش از ابن ابي عمير از حماد از

حلبي از ابيعبد الله عليه السلام فرمود در مرد ميكشد زن را عمداً پس اراده

ميكنند اهل زن كشتنشان مرد را فرمود ان براي شان است زمانيكه ادا

كردند بسوي اهل مرد نصف ديه و اگر قبول ديه كردند اهل زن پس از براي شان

نصف ديه است و اگر كشت زن مرد را كشته مي شود بسبب از براي اهل مرد مگر نفس

ان زن

ان زن و فرمود جراحات زن و مرد يكيست پس دندان زن به دندان مرد است

و موضحه زن به موضحه مرد است و انگشت زن انگشت به مرد است تا برسد جراحات

ثلث ديه پس چون رسيد ثلث ديه دو چند شد ديه مرد بر ديه زن مترجم

موضحه در اين حديث و شجه در حديث گذشته الموضحة الشجة التي تبدي وضح العظم

الكبر و الواضحة الاسنان تبدو عند الضحك في القاموس عياش از حفص

ابن غياث از جعفر ابن محمد عليه السلام فرمود بدرستيكه خدا برانگيخت محمد را

صلى الله عليه و آله به پنج شمشير شمشيري از انجمله مغمور كشيدن او بسوي غير ماست

و حكم او بسوي ما است اما شمشير مغمور پس او انچنان چيزي است كه اقامه ميشود

بسبب او قصاص فرمود خدا جل وجهه اَلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ الآية پس كشيدن

او بسوي او اولياء مقتول است و حكم او بسوي ماست قول خداي تعالى

وَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ محمد ابن يعقوب از علي ابن ابراهيم

از پدرش از ابن ابي عمير از حماد ابن عثمان از حلبي از ابي عبد الله عليه السلام
گفت سؤال كردم او را از قول خدا عز و جل وَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ
كَفَّارَةٌ لَهُ فرمود مكفور مي شود از او گناهانش بقدر عفو كردنش از جراح
يا غير او عياشي از ابي بصير گفت پرسيدم ابا عبد الله عليه السلام را از
مَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ فرمود مكفر مي شود از او گناهانش
بقدر عفو كردنش از جراح يا غير او وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ
وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ
وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ
اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ از ابي جميله از بعض اصحابش از يكي
از دو امام

از دو امام عليهما السلام فرمود بتحقيق فرض كرد خدا در خمس بهره از براي آل
محمد پس ابا كرد ابو بكر دادن ايشان را نصيبشان از روي حسد و دشمني و
بتحقيق فرمود خدا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ تا الْفَاسِقُونَ و بود ابو بكر اول كسي كه
منع كرد از آل محمد حق ايشان را پس ستم شان كرد و حمل كرد مردم را بر گردنهاشان
و چون قبض شد ابو بكر خلافت كرد عمر بر غير مشورت از مسلمانان و نه رضا
از آل محمد پس زندگاني كرد عمر به آن نداد آل محمد را حقشان و كرد آنچه ابو بكر
كرد وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ محمد ابن يعقوب
از محمد ابن يحيي از احمد ابن محمد از حسين ابن سعيد از نضر ابن سويد از هشام
ابن سالم از سليمان ابن خالد از ابي عبد الله عليه السلام فرمود قسمت نميخورد
يهودي و نه نصراني و نه كبر به غير خدا خداي عز و جل ميفرمايد فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ از سليمان ابن خالد از ابي عبد الله عليه السلام كذا مترجم
يعني چون ايشان قسم بغير خدا مي خورند در قسم دادن به ايشان فَاحْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ كه قسم به خدا باشد والعلم عند الله وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا
علي ابن ابراهيم گفت فرمود لكل نبي شريعة و طريق وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ يعني خبر گيرد شما را يعني آزمايش
كند شما را در خبر از نفس شما مترجم يعني اختيار نهاد شما را
در نفس و واقع امر شما تا خبر دهد شما را از نفس شما در نيكي و بدي فِي مَا
آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا
كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ
اليك فان تولوا

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ
وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ
مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ محمد ابن يعقوب از بسياري
از اصحاب ما از شيعه از احمد ابن محمد ابن خالد از پدرش كه بلند كردند او را از ابي عبد الله
عليه السلام فرمود قاضيان چهارند سه در آتش و يكي در بهشت و فرمود
حكم دو حكم است حكم خدا و حكم جاهليت پس كسي كه خطا كرد حكم خدا حكم كرد
بحكم جاهليت مترجم بچه دليل مغرور شده اند به مشهور سني در
ثواب مخطي فرقه مجتهدين اين طايفه كه شيعه باشند از او ابي علي
اشعري از محمد ابن عبد الجبار از صفوان از ابن فضال از ثعلبة ابن ميمون
از ابي بصير از ابي جعفر عليه السلام فرمود حكم دو حكم است حكم خدا و حكم جاهليت
و بتحقيق فرمود خداي عز و جل وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا

لقوم يوقنون وگواهی میدهم بر زید ابن ثابت بر آینه به تحقیق حکم کرد
در فرایض به حکم جاهلیه مترجم گوید معلوم کنند که زید ابن ثابت را
چه مسلک در اخذ واستنباط حکم بوده که هرچه بوده آن هر باطل است
عیاشی از ابی بصیر از ابیجعفر علیه السلام فرمود اینکه حکم دو حکم است حکم خدا
وحکم جاهلیت یعنی در فرایض مترجم یعنی در فرایض نمیدانم
جزو حدیث است یا قول مؤلف یا ایها الذین آمنوا لا
تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض
ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم
الظالمین فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم
یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة فعسی الله ان یأتی بالفتح
او امر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین

سریف

وگفت علی ابن ابراهیم فرمود از برای بنیش یعنی خدا فترى الذین
تا ان تصیبنا دائرة واو گفتار عبد الله ابن ابی بود از برای رسول خدا
که شکن حکم بنی نظیر که ما میترسیم گردشها را پس فرمود خدا فعسی الله تا نادمین
وگفت از داود برقی که گفت سؤال کرد اباعبدالله علیه السلام را مردی ومن حاضر
بودم از قول خدا عسی الله تا نادمین پس فرمود آن در هلاک بنی امیه است
بعد از سوختن زید به هفت روز مترجم اول تفسیر بود واین
تاویل است ویقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله
جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین
عیاشی از ابی بصیر گفت فرمود ابوجعفر علیه السلام می فرماید آنکه حکم ابن عیینه
وسلمه وکثیر النواء وابا مقدام وتمار یعنی سالم گمراه کردند بسیاری را از کسانی
که گمراه شد از این گروه مردم وایشانند از جمله کسیکه فرمود خدا ومن الناس

من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین وایشانند
از جمله کسیکه فرمود خدا واقسموا بالله تا آخر یا ایها الذین آمنوا
من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم
ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم محمد ابن ابراهیم نعمانی گفت خبر داد ما را احمد ابن محمد ابن
سعید ابن عقده گفت حدیث کرد ما را علی ابن الحسن ابن فضال که گفت حدیث
کرد ما را محمد ابن عمرو ومحمد ابن ولید که گفت حدیث کرد ما را حماد ابن عثمان از
سلیمان ابن هارون عجلی که گفت شنیدم اباعبدالله علیه السلام را میفرمود
اینکه صاحب این امر محفوظ له است اگر بروند مردم همه می آورد خدا به اصحاب او
وایشانند چنان کسانیکه فرمود خدای عز وجل فان یکفر بها فقد

وکلنا

وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین وایشانند آن چنان کسانیکه فرمود خدای
عز وجل فسوف یأتی الله بقوم تا علی الکافرین مترجم یعنی برود
مردم همه از دین فان یکفر بها به قرآن فقد وکلنا بها به قرآن عیاشی
از سلیمان ابن هارون گفت عرض کردم از برای او یعنی امام علیه السلام آنکه بعض
این گروه عجله گمان دارند آنکه شمشیر رسول خدا نزد عبد الله ابن حسن است علیه السلام
پس فرمود قسم بخدا ندیده او ونه پدر بزرگوارش به یکی از دو چشم خود مگر آنکه
بود که دید او را پدر او نزد حسین علیه السلام وبدرستیکه صاحب این امر
محفوظ له است پس مرو البته به راست ونه چپ پس بدرستیکه امر قسم
بخدا واضح است قسم بخدا اگر بدرستیکه اهل آسمان وزمین جمع شوند بر آنکه
تحویل دهند این را از جایگاهش آن چنان جائی که وضع فرمود او را
خدا در او استطاعت نیافتند واگر مردم کافر شدند همه تا باقی نماند یکی ملجأ

فرمود خدا از برای این امر به اهلی که بوده باشند از اهل او پس فرمود آیا
نشنوی خدا فرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرْتَدَّ تا فارغ شد از آیه
و فرمود در آیه دیگر فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِینَ پس فرمود اینکه
اهل این آیه ایشانند اهل آن آیه از بعض اصحابش از مردی از ابی عبد الله
علیه السلام کفت سؤال کردم او را علیه السلام از این آیه فَسَوْفَ تا کافرین
کفت مولی طبرسی کفته شد ایشان امیر المؤمنین و اصحاب اویند زمانیکه کارزار
کرد کسی را که کارزار کرد از نکث کنندکان عهد و قاسطین و مارقین کفت
طبرسی و روایت شده است آن از عمار و حذیفه و ابن عباس پس کفت و او مروی
از ابی جعفر علیه السلام و از ابی عبد الله علیه السلام است کفت و روایت شده است
از علی علیه السلام اینکه او فرمود روز بصره قسم بخدا کارزار کرده نشد اهل این
آیه تا امروز و تلاوت فرمود این آیه و در نهج البیان مروی از باقر و صادق

علیهما

علیهما السلام اینکه این آیه نازل شد در علی علیه السلام و کفت علی ابن
ابراهیم کفت فرمود مخاطبةً از برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچنان
کسانیکه غصب کردند آل محمد را حقشان و برکشتند از دین ابراهیم خدا فَسَوْفَ
یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ الآیه و از طریق سنی کفت ثعلبی در تفسیر آیه فَسَوْفَ
کفت نازل شد در علی علیه السلام تمت ظاهراً روایت عیاشی
از بعض اصحابش از مردی از ابی عبد الله علیه السلام ناتمام است و روایت
طبرسی که بعد او است نه از باب تتمیم او باشد بلکه تتمهٔ او از نسخه افتاده فقط
و بعد هنا فی بینت هر یک از روایات در تفسیر آیه با آن دیکر چه اهل این آیه
اهل ولایتند کلیةً و تخصیص بمجاهدین ایشان که دارد در استحکام ظفر دادن
کلمات توحید و انوار هدایت را بر جنود ابلیس لهذا شامل اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام بود و شامل اصحاب حضرت بقیة الله فی الارض نیز باشد یعنی

آن خصوصیت جان کرکان و سکان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
لا فرق إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ
وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ محمد ابن یعقوب از حسین ابن محمد از معلی
ابن محمد از احمد ابن محمد از حسن ابن محمد هاشمی کفت حدیث کرد مرا پدرم از احمد ابن
عیسی کفت حدیث کرد مرا جعفر از پدرش از جدش از علی علیه السلام در قول او
عز و جل یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا فرمود چون نازل شد إِنَّمَا وَ
لِیُّکُمُ اللَّهُ الآیه جمع شد مردمی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد
مدینه پس کفت بعض ایشان مر بعض دیکر را چه میکوئید در این آیه پس کفت
بعضشان اکر کافر شدیم به این آیه کافر میشویم به سایر آیات و اکر ایمان
آوردیم پس این دلالت دارد هنکامی را که مسلط شود بر ما علی ابن ابیطالب
پس کفتند بتحقیق دانستیم ما آنکه محمد راست کوست در چیزی که کوید و لکن

پیروی کنیم

پیروی کنیم خودش را و اطاعت نکنیم علی را در چیزی که امر کرد ما را پس نازل شد
این آیه یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَهَا یعنی ولایت علی ابن ابیطالب
وَأَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُونَ به ولایت او و از بسیاری از علماء شیعه از محمد ابن
عبد الله ابن عبد الوهاب ابن بشر از موسی ابن قادم از سلیمان از زراره از ابی
جعفر علیه السلام کفت سؤال کردم او را از قول خدای عز و جل فَمَا ظَلَمُونَا
وَلَکِنْ کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ فرمود بدرستیکه خدا اعظم تر و جلیل تر است
و ولایت ما ولایت او است از آنجائیکه میفرماید إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِینَ آمَنُوا یعنی ائمه از ما پس فرمود در محل دیکر وَمَا ظَلَمُونَا وَلَکِنْ
کَانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ پس فرمود چون آن و از او بسند هائیش از
احمد ابن محمد از علی ابن حکم از حسین ابن ابی العلاء کفت یاد کردم از برای
ابی عبد الله علیه السلام قول خدا ها یمان را در اوصیا آنکه طاعتشان مفروض است

کفت پس فرمود بلی ایشانند انچنان کسان که فرمود خدای تعالی اَطِیعُوا اللهَ
وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الاَمْرِ مِنْکُم و ایشانند انچنان کسان که فرمود
خدای عز و جل اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا و از او از
حسین ابن محمد از معلی ابن محمد از احمد ابن محمد از حسین ابن محمد هاشمی از پدرش
از احمد ابن عیسی از ابی عبد الله علیه السلام در قول خدا عز و جل اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ
اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فرمود اینست و جز این نیست یعنی اولی به شما
یعنی احق بشما و به اموال شما از نفسهای شما خدا و رسول او و انچنان کسان
که ایمان آوردند یعنی علی و اولاد او که ائمه هستند تا روز قیامت پس وصف
فرمود ایشانرا خدای عز و جل پس فرمود اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَ
یُؤتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ و بود امیر المؤمنین در نماز ظهر و بتحقیق خوانده بود
دو رکعت و او در رکوع بود و بر او حلّه بود قیمت او هزار دینار و بود بخبر

که پوشاننده بود او را و بود نجاشی که هدیه کرده بود انرا از برای حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پس آمد سائل پس کفت السلام علیک یا ولیَّ الله
و اَولی بِالمُؤمِنِینَ مِن اَنفُسِهِم تصدّق علی مسکین پس انداخت حلّه بسوی او
و اشاره فرمود بدست خود انکه بردار و آن را پس نازل فرمود خدا عز و جل در او
این آیه و کردانید نعمت اولادش را به نعمت او پس هر کس رسید از اولاد او
رسید نکاه امامت پس باشد به این نعمت مانند او پس تصدق می فرمایند
و حال انکه ایشان راکع باشند و سائل انچنانکه سؤال کرد امیر المؤمنین
را بود از ملائکه و کسانیکه سؤال می کنند ائمه از اولاد او را می باشند از
ملائکه و از او از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر ابن اذینه از
زراره و فضیل ابن یسار و بکیر ابن اعین و محمد ابن مسلم و برید ابن معاویه
و ابی الجارود همکی از ابی جعفر علیه السلام فرمود امر فرمود خدای عز و جل

رسولش را صلی الله علیه و آله بولایة علی و نازل فرمود براو اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ
وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤتُونَ الزَّکٰوةَ
وَهُمْ رَاکِعُونَ و فرض فرمود از ولایة اولی الامر پس ندانستند چیست
ان پس امر فرمود خدا محمد را صلی الله علیه و آله انکه تفسیر فرماید از برای ایشان
ولایة چنانکه تفسیر فرمود صلوة را و زکوة را و صوم را و حج را پس چون آمد
او را آن از خدا تنک شد به ان سینهٔ رسول خدا و خوف فرمود ارتداد ایشان را
از دینشان و انکه تکذیبش کنند پس تنک شد سینه اش و رجوع کرد بسوی
پروردکارش عز و جل پس وحی فرمود خدا عز و جل سوی او یَا اَیُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَیکَ وَاِن لَم تَفعَل فَمَا بَلَّغتَ رِسَالَتَهُ وَا
للهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ پس سخت کرفت امر خدای تعالی عز ذکره پس ایستاد
بولایة علی روز غدیر خم پس ندا داد صلوة جامعه و امر فرمود مردم را

انکه برسانند حاضر غایب را کفت عمر ابن اذینه کفتند همکی از ابی جارود
که فرمود ابو جعفر علیه السلام میفرماید خدای عز و جل نازل نمیفرمایم بر شما بعد
این فریضه را به تحقیق کامل فرمودم از برای شما فریضهها را این بابویه کفت
حدیث کرد مارا علی ابن حاتم رحمت کند او را خدا کفت حدیث کرد مارا احمد ابن
محمد ابن سعید همدانی کفت حدیث کرد مارا جعفر ابن عبد الله محمدی کفت
حدیث کرد مارا کثیر ابن عیاش از ابی جارود از ابی جعفر علیه السلام از قول خدای
عز و جل اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فرمود انکه طایفه
از یهود اسلام آوردند از انجمله عبد الله ابن سلام و اسد ابن ثعلبه و ابن یامین
و ابن صوریا پس آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و آله پس کفتند ای پیغمبر خدا بدرستیکه
موسی وصیت کرد سوی یوشع بن نون پس کیست وصی تو ای فرستادهٔ
خدا و کیست ولی ما بعد تو پس نازل شد این آیه فرمود رسول خدا برخیزید و آمدند

مسجد پس انهنگام برخوردند سائلی را که بیرون می آمد پس فرمود ای سائل
نداد ترا کسی چیزی عرض کرد چرا این خاتم فرمود که عطا کرد ترا آن عرض کرد عطا
کرد مرا این ان مردی که نماز میخواند فرمود بر کدام حال عطا کرد ترا ~~عرض کرد بود~~
عرض کرد بود رکوع کننده و تکبیر کردند اهل مسجد پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه واله
علی ولی شما است بعد من گفت رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبيا
وبعلي ابن ابيطالب وليا پس نازل فرمود خدای عزوجل وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ مترجم
واضح است که گفت غلط است و گفتند رضينا تا آخر باید باشد پس روایت شد
از عمر ابن الخطاب انکه گفت او قسم بخدا تصدق کردم بچهل خاتم وحال انکه راکع
بودم تا نازل شود در من چیزی که نازل شد در علی ابن ابی طالب پس نازل نشد
مترجم به کار را خیال شد دادن خاتم علت بوده نه بل علامة بوده
انتهی

انتهی علی ابن ابراهیم گفت حدیث کرد مرا پدر من از صفوان از ابان ابن عثمان
از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام فرمود میانیکه رسول خدا نشسته بود ونزد
او قومی از یهود که در ایشان بود عبدالله ابن سلام که ناگاه نازل شد براو
این آیه پس بیرون رفت رسول خدا بسوی مسجد پس پیش آمد او را سائل پس فرمود
آیا داد ترا کسی چیزی عرض کرد بلی ان نماز گذار پس آمد رسول خدا صلی الله علیه واله
پس ناگاه او علی بود مترجم گوید منافات ندارد با آن حدیث سابق
که به اسلام انها ذکر یهودی شده و بسؤال انها آیه نازل شده که در اصل یهودی
بوده اند و اثبات شیئ نفی ما عداه نمیکند شیخ مفید در اختصاص از
احمد ابن محمد ابن عیسی از قاسم ابن محمد جوهری از حسن ابن ابی العلاء گفت گفتم
از برای ابیعبدالله علیه السلام اوصیا طاعت ایشان فرض است
پس فرمود بلی ایشانند انچنان کسانیکه فرمود خدا وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و فرمود خدا إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
شیخ در امالی خود گفت حدیث کرد ما را احمد ابن محمد که گفت حدیث کرد مرا
ابوالحسن علی ابن محمد کاتب که گفت حدیث کرد مرا حسن ابن علی زعفرانی
که گفت حدیث کرد ما را ابو اسحق ابراهیم ابن محمد ثقفی که گفت حدیث کرد
ما را احمد ابن علی که گفت حدیث کرد ما را عباس ابن عبدالله عنبری از عبدالرحمن
ابن اسود کندی شاکری از عمر ابن عبیدالله از پدرش از جدش ابی رافع
گفت داخل شدم بر رسول خدا روزی و او خوابیده بود و ماری در جانب
خانه پس مکروه داشتم که بکشم مار را پس بیدار شود پیغمبر صلی الله علیه واله وگمان
که وحی میشد بسوی او و خوابیدم میانه او و مار را پس گفتم اگر از ان بدی
مرا باشد دون او را پس درنگ کردم اندکی پس بیدار شد پیغمبر صلی الله
علیه واله

علیه واله و او میفرمود إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا تا آخر
آیه پس فرمود حمد میکنم از برای خدا که تمام فرمود از برای علی نعمت خود را
و گوارا باد برای او به فضل خدائی که داد او را پس فرمود برای من چه برای
تو بود اینجا پس خبر دادم او را به خبر مار پس فرمود برای من بکش او را پس کردم
پس فرمود ای ابا رافع چگونه باشی و قومی که کارزار کنند علی را و حال که او
بر حق است و قومی بر باطل و جهاد ایشان حق است بر خدای
عزاسمه پس کسیکه استطاعت ندارد پس به قلبش نیست ورای ان چیزی
پس عرض کردم یا رسول الله بخوان خدا را برای من اگر ادراک کردم ایشان را
قوت دهد مرا بر کارزار شان گفت پس خواند پیغمبر و فرمود بدرستیکه
از برای هر پیغمبر امینی است و امین من ابو رافع است گفت پس چون
بیعت کردند علی را بعد عثمان و رفتند طلحه و زبیر یاد آوردم قول پیغمبر صلی الله علیه واله

وفروختم خانه ام به مدینه وزمین خودرا به خیبر وبیرون رفتم بنفس خودم وولد
خودم با امیرالمؤمنین تا شهید شوم پیش روش پس ادراک نکردم با او تا برکشت
از بصره وبیرون رفتم با او بسوی صفین پس کارزار کردم پیش روش به صفین و
به نهروان لیضا ودرایل نشدم با او تا شهید شد علی علیه السلام پس برکشتم سوی مدینه
ونه بود از برای من به مدینه خانه ونه زمینی پس عطا فرمود مرا حسن ابن علی زمینی را
به ینبع وقسمتی برای من کنار خانه امیرالمؤمنین پس فرود آمدم انرا وعیالم
را فرود آوردم مترجم روایت ابی رافع دلیل نیست برانکه حال
نزول آیه درآن حال بوده تا منافی با ماسبق باشد ودانستن ابی رافع بجانی
ایضا دلیل نه شود مع ماسبق از معصوم علیهم السلام ابو علی طبرسی کفت
حدیث کرد مارا سید ابومحمد مهدی بن قرار حسینی قاینی کفت حدیث
کرد مارا حاکم ابواسحق حسکانی رحمه الله کفت حدیث کرد مرا ابوالحسن محمد ابن
قاسم

قاسم فقیه صیدلانی کفت خبرداد مارا ابومحمد عبدالله ابن محمد شعرانی
کفت حدیث کرد مارا ابوعلی احمد ابن علی ابن رزین باشانی کفت حدیث
کرد مارا مظفر ابن حسین انصاری کفت حدیث کرد مارا سندی ابن علی وراق
کفت حدیث کرد مارا یحی ابن عبدالحمید حمانی از قیس ابن ربیع از اعمش از
عبایه ابن ربعی کفت میان انکه عبدالله عباس نشسته بود برلب زمزم
میکفت قال رسول الله که ناکاه پیش آمد مردی پیچیده رو بعمامه پس
پس کردید ابن عباس که نمیکفت قال رسول الله مکر انکه کفت مرد قال
رسول الله پس کفت ابن عباس میپرسم ترا به خدا کیستی پس کشید عمامه از
رویش کسیکه شناسد شناسد وانکه نشناسد پس منم جندب ابن جناده
بدری ابوذر غفاری شنیدم رسول خدارا به این دو واکر نه کر شود ودیدم
اورا به این دو والا کور شود میفرمود علی است قاید برره قاتل کفره منصور

من نصره مخذول من خذله اما بدرستیکه من نماز کردم با رسول خدا روزی از
روزها نماز ظهر را پس سؤال کرد سائلی در مسجد پس نداد اورا احدی چیزی پس برداشت
سائل دستش را بسوی آسمان وکفت اللهم انی اشهد انی سئلت فی
مسجد رسول الله فلم یعطنی احد شیئا وبود علی راکع پس اشاره کرد
به خنصر راستش سوی او وبود که خاتم درآن داشت پس پیش رفت سائل تا کرفت
خاتم از خنصرش وان در دیده رسول بود پس چون فارغ شد پیغمبر از نمازش
صلی الله علیه وآله بلند فرمود سرش را سوی آسمان وعرض کرد اللهم ان اخی
موسی سئلک فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون
اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری پس نازل فرمودی بر رسول
موسی قرآنیرا که ناطق است سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما
سلطانا

سلطانا فلا یصلون الیکما اللهم وانا محمد نبیک وصفیک ا
للهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا
اشدد به ظهری کفت ابوذر پس قسم بخدا ما استتم رسول الله الکلمه
کلامش را تمام نفرمود تا نازل شد براو جبرئیل از نزد خدا پس عرض کرد ای
محمد قرائت کن فرمود وچه قرائت کنم عرض کرد انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الآیه مترجم روایت ابوذر در حال نزول
با مروی از معصوم نه ابشد چه ان متتبع است نه این با وجود ان
واکر کویند قول ابی ذر مصدق نیست بلی مصدق است ولکن در ضمان
عصمت الله نیست چون ان کفت طبرسی روایه کرده است این حدیث
ثعلبی در تفسیر خودش به این سندها به عینه او مترجم شاهد شد
بر قول من اینکه کفتم در ضمان عصمة الله نیست که سند روایة از مخالف شد

على ذالك كفت طبرسى وروايه كرده است ابوبكر رازى دركتاب احكام
القرآن بر چيزيكه حكايت كرده است اورا مغربى ازاو وطبرى ورمانى
انكه آيه نازل شد در على عليه السلام هنكامى كه تصدق فرمود به خاتمش وحال
كه راكع بود واو قول مجاهد وسدى است وامروى از ابيجعفر وابيعبدالله عليهما السلام
وهمه علماء اهلبيت وكفت طبرسى در روايه عطا كفت عبدالله ابن سلام
يارسول الله بدرستيكه من ديدم على را تصدق فرمود به خاتمش واو راكع
بود پس مايذيراى ولايه شويم اورا مترجم اينها بذات همان
دو حديث سابق است كفت طبرسى وروايه كرد او را ابراى ما سيد ابو الحمد
از ابى القاسم حسكانى به سندهاى متصل مرفوع سوى ابى صالح از ابن عباس
كفت كفت پيش عبدالله ابن سلام وبا او وچندى از قومش از كسانى
كه ايمان آورده بودند به پيغمبر صلى الله عليه وآله پس كفتند اى رسول خدا بدرستيكه
منزلهاى ما

منزلهاى ما دوراست ونيست ازبراى ما نشست كاهى ونه حديث كننده غير
اين مجلس وقوم ما چون ديدند ما را ايمان آورديم به خدا ورسولش وتصديقش
كرديم خارج كردند ما را وقسم خوردند بر نفسهايشان به مجالست نكردن ما را ونان
ندادن ما را وسخن نكردن ما را پس سخت شد ان بر ما پس فرمود ازبراى ايشان
پيغمبر صلى الله عليه وآله إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الآيه پس خارج شد
پيغمبر بسوى مسجد ومردم ميان قيام وركوع بودند پس ديده شد سائلى پس
فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله ايا داد تراكسى چيزى پس عرض كرد بلى خاتمى از
نقره پس فرمود كه عطا كرد ترا عرض كرد ان ايستاده واشاره كرد بدستش سوى
على عليه السلام پس فرمود پيغمبر بر كدام حال عطا كرد ترا عرض كرد عطا كرد مرا و
او راكع بود پس تكبير فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله پس قرائة فرمود وَمَنْ
يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

پس انشاد كرد حسان ابن ثابت كه ميكفت در آن شعر يرا كه ابالحسن
تفديك نفسى ومهجتى وكل بطى فى الهدى ومسارع ايذهب
مديحك المحبر ضائعا وما المدح فى جنب الاله بضايع
فانت الذى اعطيت اذ كنت راكعا زكواة فدتك النفس يا خير راكع
فانزل فيك الله خير ولاية وثبتها ثنى كتاب الشرايع معنى
فداى تو باد اى پدر حسن نفس وجان من وهر خوبى در هدايت وهر شنيده هائى
در ذكر آيا مى برد مدح تراخبر دارنده در حاليكه ضايع كننده باشد و
حال انكه نميباشد مدح معهود تو در جنب خدا به خوار وضايع شونده
پس توئى انچنان كسيكه عطا كردى زمانيكه راكع بودى زكوة را فداى تو
نفس اى بهتر ركوع كنندكان پس نازل فرمود در تو خدا بهترين ولايه
وثابت داشت ان را كه ثنا كرد دركتاب احكام كه قرآن باشد يا ثناى ان
مدح را قران

مدح را قران داشت بطى بطيه به كسر با باطئه بودن كه نا جود است سيبويه
متعرض است ونا جود دم باشد بمناسبت اينمقام قاموس وتواند شد
در شعر با ها بنا بر قاعده خواندن كه كل بطيه فى الهدى ومسامع بكوئى وسمع
بعد از ان كه حس كوش وكوش كفته شود هر كرانى شنيده شدن در ذكر نيز
كفته آيد ودر اينجا آن است همه اين از قاموس مترجم اما مغايرات
اين خبر وخبرهاى دكر پيش كه مروى از ابن عباس وامثال است ضعف مغايرات
پيداست در انها پس قضيه بر حسب اخبار سابقه مرويه از ائمه عليهم السلام
است وانها بر شواهد انها اخذ موافق وترك مخالف بايد كرد وجمله
انها ومجموع اهل اسلام موافقند در بودن آيه در شأن امير عليه السلام
وكفت طبرسى ودر حديث ابراهيم ابن الحكم انكه عبدالله سلام آمد رسول خدا را
با كروهى از قومش كه شكايت كردند سوى رسول خدا چيزى را كه رسيد

از قومشان پس میان اینکه ایشان شکایت میکردند ناگاه نازل شد این
آیه و اذان داد بلال و بیرون شد رسول صلی الله علیه و آله سوی مسجد دریافت
مسکینی را که سؤال کننده بود پس فرمود چه عطا شده عرض کرد خاتمی از
نقره پس فرمود که عطا کرد ترا ان عرض کرد ان ایستاده پایگاه او علی بود
فرمود بر کدام حال عطا کرد ترا ان عرض کرد مرا دادر رکوع کننده بود پس
تکبیر گفت ~~و~~ فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود وَمَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ الآیه مترجم امر چنان است که گفته شد و منافی
نیست که در بر سیدن از امر خلافه شکایت مزبور نیز از قوم خود داشته
بوده باشند جمعا عیاشی از حسن ابن زید از پدرش زید ابن حسن از جدش
گفت شنیدم عمار ابن یاسر را می گفت درنگ کرد از برای علی علیه السلام
سائلی و او راکع بود در نماز تطوع پس بیرون آورد خاتمش را پس عطا کرد

آن را سائل

ان را سائل پس آگاه نمود او را به ان پس نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و اله این آیه
تا آخر پس قرائة کرد ان را رسول خدا بر ما پس فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ مترجم امر از امورى نبوده
که جد حسن ابن زید را به تعلیم عمار باشد لکن ممکن است تصدیق عمار را بحضرت خود
حکایت فرموده و منافیات با ما سبق از باب عصمت از باب اقتصار
و ترک و تغییر ایچنان احادیث غیر محفوظه است و نقریر من کنت ممکن است
از حضرت در مواضع بسیار شده باشد از ابن ابی یعفور گفت گفتم از برای
ابی عبد الله علیه السلام عرض کنم بر تو دین خود را ایچنان دینی که دین
دارم به او خدا را فرمود بیاران را گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمداً رسول الله و اقر بما جاء به من عند الله پس
وصف کردم از برای او ائمه علیهم السلام را تا منتهی شدم سوی ابی جعفر علیه السلام

گفتم و بگویم در تو چیزی که میگویم در ایشان پس فرمود نهی میکنم ترا انکه بروی به
اسم من در مردم و در نسخه بدل آیا هلاک میشوی انکه بروی با اسم من در مردم
گفت ابان گفت ابن ابی یعفور عرض کردم از برای او با کلام اول و گمان
دارم اینکه ایشانند ایچنان کسان که فرمود خدا در قرآن اَطِيعُوا اللّٰهَ
وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ پس فرمود و آیه دیگر قرائة کن گفت
عرض کردم براش که بکردم فدای تو کدام آیه فرمود اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
گفت پس رحمك الله گفت گفتم میفرمایید یرحمك الله فرمود بر این امر
گفت پس فرمود رحمك الله بر این امر مترجم ابن ابی یعفور میگوید
حضرت رحمك الله فرمود ابان گوید گفتم ابن ابی یعفور را یرحمك الله
فرمودت گفت بر این امر گفت ثانیاً که حضرت مرا رحمك الله فرمود بر این

رحمت

امر ایضا این خبر شاهد بر اخبار ما سبق است در قضیه آیه و اینکه شامل همه ائمه است
علیهم السلام از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام فرمود میانی که رسول خدا
نشسته بود در خانه اش و نزد او چندی از یهود فرمود پنج کس از یهود که در
ایشان عبد الله سلام بود پس نازل شد آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ بِهٰذَا الْفَتٰى پس گذاشت ایشان را رسول خدا در منزلش و
بیرون شد سوی مسجد پس ناگاه برخورد سائلی فرمود از برای او رسول
خدا آیا صدقه شد بر تو به چیزی عرض کرد بلی او ان نماز گذار بود پس
ناگاه او علی بود مترجم گذاشتن ایشان در منزل در باب تعجیل است
یعنی تامل نفرمود تا ایشان را با خود بیرون آرد بلکه سرعت فرموده
ایشان بیرون رفتن را و باقی حدیث منافی با بقیه ما سبق نیست

وبهذا المعنی تفسیر است از فضل ابن صالح از بعض اصحابش از یکی از دو امام
علیهما السلام گفت فرمود این که چنان بود که چون نازل شد این آیه سخت شد
آن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ترسید تکذیب کردنشان او را قریش پس نازل
فرمود خدا یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الایه پس
ایستاد به آن روز غدیر خم مترجم منافی نیست با آنکه مدت تنزیل
انما تا ایها بونی بینونة داشته باشد چه در آن بین رسول را صلی الله
علیه و آله تبیین براو بوده است آیه انما که از برای آن تبیین در سختی بوده
از خوف تکذیب ورود تا تاکید شده است براو به یا ایها و منافی
نیست که تنزیل یا ایها قرب غدیر بوده باشد پس ایستاده باشد براو
در غدیر و منافی نیست که در دیگر روز بوده باشد تنزیل یا ایها با ایستادن
رسول به آن که اثبات ایستادن رسول روز غدیر نفی نمیکند تنزیل یا ایها
را ازان روز

را از آن روز از ابی جمیله از بعض اصحابش از یکی از دو امام علیهما السلام
فرمود آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه خدا وحی فرمود
سوی من آنکه دوست دارم چهار کس علی و اباذر و مقداد و سلمان
پس گفتیم مگر در چیزی که بود از کثرت مردم آیا نبود واحدی که بشناسد این
امر پس فرمود بلی سه کس گفتیم این آیات انجائی که نازل شد انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا و قول خدا اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم آیا نبود احدی بپرسد در که نازل شد
پس فرمود از انجا آمد ایشان را یا از جائی آمد ایشان را که نبودند
بپرسند مترجم اول که از انجا آمد ایشان را اگر باشد از روی
تاویل بهتر است چه به تعریض ادا شده تا انکار آن باعث کفر و ارتداد
ظاهر مسلمین نشده باشد چنانکه حدیث است در این معنی و ثانیکه

از جائی آمد ایشان را اگر باشد یعنی از جهتی نازل شد که ندانستند برای چه شد
نزول آن از روی تفسیر موافق تر است زیرا که بمعنی اول عمد و تجهیل
از پروردگار است تا ندانند الحکمة علی المصالح و بمعنی ثانی جهل و عدم تدبر
از عباد باعث است و مرادم از تفسیر معنی اول است و مرادم از تاویل
معنی ثانی آیه است در بطن ثانی و ما فوق که بنابر تفسیر که معنی اول و ظاهر
میان مردم است تقصیر عباد در فهم او فوق ظاهر حال مردم باشد و بنا به
تاویل پس آن از برای مرتبهٔ دانایان است که بدانند به علومات بواطن امور
که صادر از اسماء صفات حق است تعالی شانه العزیز و مرتبهٔ تاویل رد
تفسیر را نکند بلکه او را دانای تاویل مقر است مع دانستنش انچه را دانای
تفسیر فقط منکر است از دانائی او انتهی از فضیل از ابی جعفر علیه السلام در قول خدا
انما تا آمنوا فرمود ایشان ائمه اند طبرسی در احتجاج گفت و از جمله چیزی که
جواب داد

جواب داد او را ابو الحسن علی ابن محمد العسکری علیهما السلام در رساله خودش
سوی اهل اهواز هنگامی که سوالش کردند از جبر و تفویض فرمود جمع شدند
امة همه که نیست اختلافی فیما بینشان در آن اینکه قرآن حقست نیست ریبی
در او نزد همه فرق آن پس ایشان در حالت اجتماع بر قرآن مصیبند و بر تصدیق
چیزیکه نازل کرد خدا مهتدی می شوند از برای قول پیغمبر لا تجمع امتی
علی ضلالة پس خبر داد ایشان را اینکه چیزی که جمع شد براو امة و مخالفت
نکرد بعض امة مر بعض آن را او حق است پس اینست معنی حدیث نه چیزیکه
تاویل کردند انرا نادانان و نه چیزیکه گفتند آن را عناد ورزان از باطل کردن
حکم کتاب و متابعة کردن حکمهای احادیث مزوره و روایات مزخرفه
و متابعت کردن هواهای رد کرده شده هلاک کننده آنچنانکه مخالفت
کند نص قرآن و مخالفة کند تحقیق آیات واضح روشن و ما سؤال

کنیم خدارا که موفق دارد مارا از برای صواب و هدایة فرماید مارا سوی رشاد
پس فرمود پس چون گواهی داد کتاب براستی خبر و تحقیق ان پس منکر شدن
خبر یا کتاب را خبرش امة و معارضه کرد اورا به حدیثی از این احادیث
مزوره پس کرد امة به انکار کردنش و دفع دادنش کتاب را کفر بودی
وضلال بود نیست وصحیح تر خبر شناخته تر تحقیقش از کتاب مثل خبر
مجمع علیه از رسول خدا جائیکه فرمود اِنّی مستخلفٌ فیکم خلیفتین کتاب
الله وعترتی اَمّا ان تمسّکتم بهما لَن تضلّوا بعدی وانّهما
لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض ولفظه دیگری از او علیه الصلوة والسلام
و آله در این معنی بعین ان قول او صلی الله علیه و آله اِنّی تارکٌ فیکم ا
لثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانّهما لن یفترقا حتی یردا
علیّ الحوض امّا انکم ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بس چون یافتیم

رشع

ما شواهد این حدیث نص را در کتاب خدا مانند قول خدا اِنّما ولیکم الله ورسوله
والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصلوٰة ویؤتون الزکوٰة وهم راکعون
پس متفق شد روایات علما در آن از برای امیر المؤمنین علیه السلام اینکه او
تصدق فرمود به خاتمش و حال که راکع بود پس سپاس فرمود ان را خدا از برای او
و نازل فرمود آیه در او پس یافتیم رسول خدا را بتحقیق مبانه نهاد او را از اصحابش
به این لفظه من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه
و قول او صلی الله علیه و آله علیٌّ یقضی دینی وینجز موعدی وهو
خلیفتی علیکم بعدی و قول او صلی الله علیه و آله زمانیکه خلیفه اش فرمود
بر مدینه پس فرمود یا رسول الله اتخلفنی علی النسآء والصبیان
پس فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی پس دانستیم اینکه قرآن گواهی داد به تصدیق این

خبرها و تحقیق این شاهدها پس لازم شد امت را اقرار به آن زمانیکه است این اخبار
که موافقت دارد قرآن را و موافقت دارد قرآن این اخبار را پس چون یافتیم آن را
موافق کتاب خدا و یافتیم کتاب خدا را موافق از برای این اخبار و بر آن
دلیل مطابق اقتدا به این اخبار فرض تعدی نمیکند آن فرض را مگر اهل عناد
و فساد طبرسی در احتجاج ایضاً در حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام گفتند
منافقون از برای رسول خدا آیا باقی است بر ما بعد چیزیکه فرض کرد بر ما
چیز دیگری که فرض کند او را پس یاد کند پس ساکن سازد نفسهای ما سوی
انکه چنان است که نمانده است غیر او پس نازل فرمود خدا در آن قُل
اِنّما اَعِظکم بِواحِدة یعنی ولایة پس نازل فرمود خدا اِنّما تا آخر الآیة و نیست
میان امة خلاف اینکه نداد زکوٰة آن روز که راکع باشد مگر مرد واحد
اگر یاد شد اسمش در کتاب هر آینه ساقط کرده شد مع چیزی که ساقط کرده شد

وابن

واین و چیزیکه شباهت دارد او را از رمزهای اجنبی است که یاد کردم
از برای تو ثابت ماندنش در کتاب تا بکُر وُند معنی او را التعریف کنند کان
پس برسد سوی تو و سوی مانند کانت و نزد این فرمود خدای عزّ وجلّ
الیومَ اکملتُ لکم دینکم واتممتُ علیکم نعمتی ورضیتُ لکم
الاسلامَ دیناً و از طریق سنت انچه روایة کرده است ان را موفق
ابن احمد در کتاب مناقب گفت خبر داد مارا امام اجل شمس الدین سراج
امت ابو الفرج محمد ابن احمد مکی گفت خبر داد مارا الشیخ الامام الزاهد
ابو محمد ابن اسماعیل ابن علی بن اسماعیل السید الاجل المرشد بالله
ابو الحسین یحیی ابن الموفق بالله گفت حدیث کرد مارا ابو احمد محمد ابن
علی مؤدب معروف به مکفوف به خواندن من بر او گفت خبر داد مارا
ابو محمد عبد الله ابن جعفر گفت حدیث کرد مارا الحسن بن محمد ابن ابی هریره

گفت خبر داد ما را عبد الله ابن عبد الوهاب گفت حدیث کرد ما را احمد
ابن الاسود از محمد ابن مروان از محمد ابن سائب از ابی صالح از ابن عباس
حسن گوید در میان الشیخ الامام الزاهد ابو محمد ابن اسماعیل ابن
علی ابن اسماعیل تا السید الاجل باید که گفت خبر داد ما را افتاده از نسخه باشد
باری که ابن عباس گفت پیش آمد عبد الله بن سلام و با او چندی از قومش
کسانیکه ایمان آورده بودند به پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفتند یا رسول الله
بدرستیکه منزلهای ما بعید است و نیست از برای ما نشستنی و نه حدیث
کننده غیر این مجلس و بدرستیکه قوم ما چون دیدند بتحقیق ایمان آوردیم ما
بخدا و رسولش و تصدیقش کردیم رفض کردند ما را و قسم خوردند بر نفسهاشان
مجالست نکردنشان ما را و زن ندادنشان ما را و سخن نکردنشان ما را و بتحقیق
سخت شد آن بر ما پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ
ورسوله

وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ
وَهُمْ رَاکِعُونَ پس بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون شد سوی
مسجد و مردم میان ایستاده و رکوع و دید بسائلی پس فرمود از برایش پیغمبر
آیا داد ترا کسی چیزی عرض کرد بلی انگشتری از نقره پس فرمود از برایش پیغمبر
صلی الله علیه و آله که عطا کرد ترا آن عرض کرد آن ایستاده اشاره کرد
بدستش سوی علی ابن ابیطالب پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر کدام حال عطا کرد ترا عرض کرد داد مرا و او رکوع کننده بود پس تکبیر فرمود
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس قرائت فرمود وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ پس اشاره کرد حسان
ابن ثابت که میگفت اباحسن تفدیك نفسی و مهجتی تا آخر
ابیات و همراینه بتحقیق مقدم شد مترجم گذشت سخن در اشعار

این احادیث و مغایرات آن به امر وی از معصوم اکنون واضح شد که این
مغایرات لموافقه ناس است و از برای من سخن ماند در ترجمه حدیث
طبرسی در احتجاج در حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام گفتند منافقون از برای
رسول خدا آیا باقیست بر ما بعد اینچنان چیزی که فرض کرد بر ما چیز دیگر که
فرض کند پس ذکر کند تا ساکن شود نفسهای مان اینکه این گفتار این
در غیبت حضرت بود و از او مترجم یعنی از موفق ابن احمد گفت خبر داد ما را
الشیخ الزاهد علی ابن احمد القاضی گفت خبر داد ما را القاضی الامام شیخ القضاة
الزاهد اسماعیل ابن احمد واعظ که حدیث کرد ما را او اینچنان چیزی که حدیث
کرد ما را ابکر ابن احمد ابن الحسین البیهقی که حدیث کرد ما را ابو عبد الله الحافظ
که حدیث کرد ما را ابو عبد الله الصفار که حدیث کرد ما را ابو عیسی عبد الله سلمة
رازی اصفهانی که حدیث کرد ما را یحیی ابن خریس که حدیث کرد ما را عیسی ابن عبد الله

ابن عمر از علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت نازل شد این آیه بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ
الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ پس بیرون شد رسول خدا و داخل
شد مسجد و مردم نماز میخواندند میان رکوع و سجود و ناگاه به سائلی برخورد
فرمود ای سائل آیا عطا کرد ترا احدی چیزی عرض کرد نه مگر این رکوع کننده
عطا کرد مرا خاتمی و اشاره کرد بدست خودش سوی علی علیه السلام گفت شیخ
فاضل محمد ابن علی ابن شهر آشوب در قول خدای تعالی اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ الآیه گفت جمع شدند امت اینکه این آیه نازل در امیر المؤمنین
چون تصدق فرمود بخاتمش و او راکع بود و نیست خلافی میان مفسرین در
آن و ذکر کرده است آن را ثعلبی و ماوردی و قشیری و قزوینی و نیشابوری
و فلکی و طوسی و طبرسی و ابو مسلم اصفهانی در تفسیرهایشان از سدی و مجاهد

وحسن واعمش وعتبة ابن ابی حکیم وغالب ابن عبدالله وقیس ابن الربیع
وعبادة الربعی وعبدالله ابن عباس وابی ذر غفاری وابن تبیع در معرفة اصول
الحدیث از عیسی ابن عبدالله ابن عمر ابن علی ابن ابیطالب علیه السلام وواحدی
در اسباب نزول قرآن از کلبی از ابی صالح از ابن عباس وسمعانی در فضایل
الصحابة از حمید الطویل از انس وسلیمان ابن احمد در معجم الاوسط از عمار وابو بکر
البیهقی در نیف ومحمد فتال در تنویر ودر روضه از عبدالله ابن سلام وابراهیم
ثقفی از محمد ابن الحنفیه وعبدالله ابن ابی رافع وعبدالله ابن عباس وابو صالح
وشعبی ومجاهد واز زرارة ابن اعین از محمد ابن علی الباقر علیهما السلام
در روایات مختلفة الالفاظ متفقة المعانی ونطیری در خصایص از ابن عباس
وفلکی در ابانه از جابر انصاری وناصح تمیمی وابن عباس وکلبی انکه عبدالله
ابن سلام پیش آمد وبا او چندی از قومش وشکایت کردند دوری منزل

از مسجد وانیکه قوم ما چون دیدند ما را مسلمان ترفض کردند ما را ومجالست نمیکنند ما را
وگذشت حدیث آن وذکر کرد محمد ابن علی ابن شهرآشوب آن را وزیاد کرد
روایتی را که ترک کردیم ما ذکرش از ترس طول کشیدن فائده روایة
کرد عمار ساباطی از ابیعبدالله علیه السلام انکه خاتم انچنانیکه تصدق فرمود
به او امیر المؤمنین علیه السلام وزن چار مثقال حلقهٔ او بود از نقره وفص آن
خاتم پنج مثقال واو از یاقوت سرخ بود وقیمهٔ او خراج شام سیصد بار
از نقره وچار بار از طلا بود وبود خاتم از برای مروان ابن طوق که کشت
او را امیر المؤمنین علیه السلام وگرفت خاتم از انگشتش وآورد به او
پیغمبر را صلی الله علیه وآله از جملهٔ غنایم وامر فرمود او را رسول صلی الله علیه وآله
انکه بگیرد خاتم را پس گرفت خاتم را پس اقبال فرمود به داشتن او در انگشت
وتصدق فرمود به او بر سائل در اثنای رکوع خودش در اثنای نماز خودش

خلف پیغمبر صلی الله علیه وآله ویاد کرد غزالی در کتاب سر العالمین انکه
خاتم انچنانیکه تصدق فرمود به او امیر المؤمنین بود خاتم سلیمان ابن داود
وگفت شیخ طوسی انکه تصدق به خاتم بود برای روز بیست چارم از
ذی الحجه وذکر کرد آن را صاحب کتاب مساد الشیعه ویاد کرد ایضاً
انکه آن ایضاً روز مباهله بود مترجم یعنی روز بیست چارم شهر
ذی الحجه روز مباهله نیز بود وچنانچه روز خاتم بخشی خلاف روایة عمار
ساباطی از روایات سابقهٔ معصومیه خبر بودن نماز خلف حضرت
بلش نیست که تواند بود که انواقع بعد از بخشش خاتم را به شبهه یکی از
راویان سند در حال افتاده باشد به دلیل غلبه وقوت وکثرت
احادیث پیش ومعاضدات آن ومنحصر بودن این وَمَنْ یَتَوَلَّ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ
ابن شهرآشوب

ابن شهرآشوب از باقر علیه السلام انکه آن نازل شد در علی علیه السلام گفت ودر
اسباب النزول از واحدی وَمَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی ویُحِبُّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا یعنی علیاً فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ یعنی شیعة الله ورسوله
وولیه هُمُ الْغَالِبُونَ یعنی هم الغالبون علی جمیع العباد پس ابتدا فرمود این
آیه به نفس خود پس پیغمبر خود پس ولی خود وهمچنین در آیه دویم گفتیم مقدم شد
اخبار در این آیه در اخبار آیه گذشته مترجم وهم چنین در آیه دویم
آیهٔ گذشته باشد وواحیث جمع او بعد از یاد کردن این خودش گفته
نه از حیث نزول وگفتیم مقدم شد قول مؤلف است عیاشی از صفوان
جمال گفت فرمود ابو عبدالله علیه السلام چون نازل شد این آیه بولایت
امر فرمود رسول خدا به دوحات دوحات غدیر خم به عقب انداخته شد پس ندا
شد به نماز جامعه پس فرمود ایها الناس الست اولی بکم یا اولی

بالمؤمنین من انفسهم بنابر نسخهٔ بدل عرض کردند بلی فرمود مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ
مَوْلاهُ رَبِّ وَالِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ پس امر فرمود مردم را به بیعت او
و بیعت کردند او را مردم و باقی نماند احدی مگر بیعت کرد او را و تکلم نفرمود تا آمد
ابوبکر پس فرمود ای ابابکر بیعت کن علی را بولایت گفت من الله او من رسوله
پس فرمود من الله و من رسوله پس آمد عمر پس فرمود بیعت کن علی را بولایة
پس گفت از خدا و از رسولش پس فرمود از خدا و رسولش پس بپیچید کردن خود را
بچپ خود و راست خود و ملاقات کردند هم را پس گفت از برای ابی بکر
هر آینه سخت شد گرفتش به بازوهای پسر عمش پس بیرون شد از لشکر پس
درنگی نکرد انکه آمد نبی را صلی الله علیه و آله پس عرض کرد یا رسول الله من بیرون
رفتم از لشکر برای حاجتی پس دیدم مردی بر او لباس سفیدی که ندیده
بودم نیکوترین مردم از حیث روی و خوشترین ایشان از حیث بوی

سیفت

پس گفت هر آینه بتحقیق بست رسول خدا برای علی عقده که نمیگشاید او را مگر کافر
پس فرمود ای عمر آیا میدانی که بود آن عرض کرد نه فرمود جبرئیل بود پس حذر
کن انکه بوده باشی اول کسی که بگشائی پس کافر شوی پس فرمود ابوعبدالله
علیه السلام هر آینه بتحقیق حاضر شد غدیر دوازده هزار مرد که گواهی دادند
برای علی ابن ابی طالب علیه السلام پس قادر نشد بر گرفتن حق خود و بدرستیکه یکی از شما
میباشد برای او مال و برای اوش دو گواه پس میگیرد حقش فَإِنَّ حِزْبَ
اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ در حق علیست مترجم دوحات شجرات
عظیمات است جمع الدوحه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ
اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وَالْكُفَّارَ أَوْلِياءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذا نادَيْتُمْ إِلَى
الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَلَعِباً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَما أُنْزِلَ
إِلَيْنا وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ
بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ
وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولئِكَ
شَرٌّ مَكاناً وَأَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ فرمود امام عسکری علیه السلام
که فرمود امیر المؤمنین امر فرمود خداوند کانش را استعاذه جستن شان
از طریق مغضوب علیهم و ایشان یهود انند که خدا فرمود در ایشان
قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ
وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنازِيرَ قول خدا
وَإِذا جاؤُكُمْ قالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ وَتَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ

والعدوان

وَالْعُدْوانِ علی ابن ابراهیم بتحقیق نازل شد در عبدالله ابن ابی چون
اظهار اسلام کرد و بتحقیق داخل شدند به کفر علی ابن ابراهیم گفت فرمود
و بتحقیق خارج شدند به او از ایمان مترجم خارج شدند به او
ضمیر به سوی کفر و با از برای ملاحقه و مصاحبه است معنی خارج شدند
بملاحقه و مصاحبه کفر از ایمان قول خدا تعالی وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما
كانُوا يَعْمَلُونَ علی ابن ابراهیم گفت فرمود سحت میان حلال و حرام است
و او ست انکه اجیر کند مرد نفس خود را بر حمل مسکر و حمل گوشت کراز و کرفتن
ملاهی پس اجاره دادن او نفس خود را حلال است و از جهة چیزی که حمل میکند و عمل میکند
سحت است گفت علی ابن ابراهیم و حدیث کرد مرا پدرم از نوفلی از سکونی
از ابیعبدالله علیه السلام فرمود فرمود امیر المؤمنین علیه السلام از سحت قیمت
میته است و قیمت سگ و مهر زانیه است و رشوه در حکم است و اجر کاهن است

وبتحقیق کذشت معنی سحت درباب کذشته قول خدایتعالی لَوْلَا يَنْهٰاهُمُ
الرَّبّٰانِيُّونَ وَالْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ محمد ابن یعقوب
از بسیاری از اصحاب از سهل ابن زیاد و علی ابن ابراهیم همه از احمد ابن محمد ابن
ابی نصر از ابان از ابی بصیر از عمر ابن رباح از ابیجعفر علیه السلام رسید مرا انکه
تو میکوئی کسیکه طلاق داد برای غیر سنّة بدرستیکه تو نمی بینی طلاق او را
چیزی پس فرمود ابو جعفر علیه السلام نمیکویم من بلکه خدای عزّوجلّ می
کوید او را اما قسم بخدا اکر بودیم ما که فتوی میدادیم شما را بجور هر آینه
بودیم شر بدتر از شما بدرستیکه خدا می فرماید لَوْلَا يَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِيُّونَ
تا آخر آیه مترجم استدلال به اقل مرتبه کرفته شدن به آن فرموده اند
که آن نهی نفرمودنش نباشد یا ترک حکم فرمودنش نباشد در موضعی
که تقیه داعی نباشد تا به طریق اعلی درصورت حکم بجور فرمودنش ثابت باشد

عیاشی از ابی بصیر کفت عرض کردم برای ابیعبد الله علیه السلام انکه عمر ابن
رباح را کمان است اینکه جناب تو فرموده نیست طلاقی مکر به بیّنه کفت
فرمود نه من کفته ام او را بل خدای تبارک وتعالی می فرماید ما قسم بخدا اکر
فتوی دادیم شما را بجور هر آینه بودیم شر بدتر از شما بدرستیکه خدا میفرماید
لَوْلَا يَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِيُّونَ وَالْأَحْبٰارُ مترجم همچنین در این حدیث
ولکن بودیم شر بدتر از شما وخطاب با ابو بصیر که از مؤمنین بولایه ایشان
بود علیهم السلام یا اینست که تا امروز آن درجه ایمان را فایض نبوده است
ویا انکه نظر مبارک بجهت عدمی بوده است از شر که ملازم هر وجودی سوی الله
که هر کس به تفاوت سعادت وشقاوت خود از انجه تعدبه آخر وبه انجه اقرب
از دیگر زوج ترکیب امکانی که وجود است دارد که به السعادت فی شقاوت
شخصی او آزموده شود که خیر محض کفته شود و بتر از آن و به اعلی واسفل

تعبیر است چنانکه بخیر وشر کفته شد و دیکر سرها است که عبا در التکلیف نسبت
تدبر در آن لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ وَقٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ
مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ
كَيْفَ يَشٰاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰانًا
وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَالْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ ابن
بابویه از پدرش کفت حدیث کرد ما را سعد ابن عبد الله که حدیث کرد ما را
احمد ابن ابی عبد الله برقی از پدرش از علی ابن نعمان از اسحق ابن عمار از کسی که
شنید او را از ابیعبد الله علیه السلام انکه او فرمود در قول خدای عزّوجلّ
وَقٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ معنی نه کردند انکه
او چنین است ولیکن ایشان به تحقیق کفتند که به تحقیق فارغ شد از کار
پس زیاد نمیکند و کم نمیکند پس فرمود خدا جلّ جلاله تکذیب فرمودنی

مر کفتارشان را غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ
كَيْفَ يَشٰاءُ آیا نشنیدی خدای عزّوجلّ می فرماید يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ
أُمُّ الْكِتٰابِ از او کفت حدیث کرد ما را محمد ابن الحسن ابن احمد ابن الولید از محمد
ابن الحسن الصفار از محمد ابن عیسی از مشرقی از ابی الحسن الرضا علیه السلام کفت
شنیدم او را میفرمود بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ پس عرض کردم برای او دو دستهای
او هم چنین است واشاره کردم بدست خود سوی دو دست او پس فرمود
پس فرمود نه اکر بود همچنین بود مخلوق شیخ در مجالسش کفت خبر داد ما را
ابو عبد الله الحسین ابن ابراهیم قزوینی کفت خبر داد ما را ابو عبد الله محمد ابن
وهبان بصری کفت حدیث کرد ما را احمد ابن محمد ابن خالد برقی ابو جعفر کفت
حدیث کرد مرا پدرم از محمد ابن ابی عمیر از هشام ابن سالم از ابیعبد الله علیه السلام
در قول خدایتعالی وَقٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ پس فرمود بودند

که میکفتند بتحقیق فارغ شد از کار عیاشی از هشام مشرقی از ابی الحسن
خراسانی کفت بدرستیکه خدا چنان است که وصف کرده است خود را
احد صمد نور پس کفت بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ پس کفتم برای او آیا پس برای
او دستهاست بهم چنین واشاره کردم بدست خود سوی دستش پس فرمود
اکر بود چنین بود مخلوق از یعقوب ابن شعیب کفت پرسیدم اباعبدالله
علیه السلام را از قول خدا قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
کفت پس فرمود برایم چنین است وکفت به دست خود سوی کردن
خود ولکن آن چنان است کفت بتحقیق فارغ شد از اشیاء ودر روایة
دیکر نیز وکفت را ایشان فارغ شد از کار مُتَحَجِّم کفت یعقوب ابن شعیب
پس فرمود ابوعبدالله علیه السلام برای من چنین است بر سبیل استفهام
انکاراً وکفت یعنی چنین آید بدست خود یعنی به مشارٌ الیه فرمودن دست خود به

سوی

سوی کردن خود ولکن استدراک بعد از آن انکار آن یعنی کفار یهود
چنان است کفت یعنی کل واحد من قاله بتحقیق فارغ شد از اشیاء
از ایجاد از او ودر قول خدای عزوجل يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ معنی کردند اینکه
او به تحقیق فارغ شد از کار یکه او شونده است لعنت کرده شدند به کفتار
شان فرمود خدا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ یعنی مقدم
میدارد ومؤخر میدارد وزیاد می کند و کم میکند و برای اوست بدا وخواست
باب معنی دست در سخنان عرب ابن بابویه کفت حدیث کرد مارا علی ابن
محمد ابن احمد ابن عمران دقاق کفت حدیث کرد مارا محمد ابن ابی عبدالله کوفی
کفت حدیث کرد مارا محمد ابن اسماعیل کفت حدیث کرد مارا حسین ابن حسن
کفت حدیث کرد مارا بکر از ابی عبدالله برقی از عبدالله ابن بحر از ابا ایوب
خزاز از محمد ابن مسلم کفت پرسیدم اباجعفر علیه السلام را پس عرض کردم قول خدای

عزوجل يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ فرمود ید
در کلام عرب قوت ونعمت است فرمود وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ
وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ یعنی بقوة وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ فرمود أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ
فرمود یعنی قوت داد ایشان را وکفته می شود از برای فلان نزد من ید بیضاست
یعنی نعمة است قول خدای تعالی كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ
علی ابن ابراهیم کفت هر وقتی اراده کرد جباری از جبر کنندکان هلاک آل محمد
صلی الله علیه وآله شکست او را خدا عیاشی از جابر از ابی جعفر علیه السلام در قول
خدا كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ هر وقتی اراده کرد جباری
از جبابرة هلاکت آل محمد علیهم السلام شکست او را خدا مترجم
اکر کسی کوید نیز بد کویم شکست او را خدا که زندکانی او دو سال بعد بیش
نه بود وبعد از آن به مرضی که در علم طبیعة نه بود بنابر اقوال در کذشت

اکر کوینده

واکر کویند هلاک آل محمد از اراده به فعل پیش از آن وبعد چنان شد کویم حاشا
که اراده ایشان بر انداختن اینخاندان بود که به فعل آمده باشد وخاموش کردن
نور خدا که شده باشد وحضرت بقیة الله منتظر است نور آن نور است ودیکر
شد سراج اکر کویند هر یک از جبابره راچه حد اراده در قصد کلی که مراد تست
عرض کنم هر یک از آن که قصد نمودند کلی بود الا آنکه امکان راچه حد خاموش
کردن نور خدا يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ تا قیامت هست از موسی تا ج نور دیکر نیست
دیکر شد سراج ابن سفال واین فتیله دیکر است لیک نورش هست
دیکر زانسر است کر نظر در شیشه داری کم شوی زانکه در شیشه است
اعداد دوئی كما قالوا علیهم الصلوة والسلام اولنا محمد اخرنا
محمد اوسطنا محمد کلنا محمد ارواحنا لهم الفداء قول خدا ويعون

فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَهْلَ
الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ
جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُ
نْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
عیاشی از محمد ابن مسلم از ابیجعفر علیه السلام در قول خدا تعالی ولو انهم
الایه فرمود ولایة است محمد ابن یعقوب از محمد ابن اسمعیل از فضل ابن شاذان
از حماد ابن عیسی از ربعی ابن عبد الله از ابیجعفر علیه السلام در قول خدای عز و جل
ولو انهم الایه فرمود ولایة است محمد ابن الحسن الصفار از عباس ابن معروف
از حماد ابن عیسی از ربعی از محمد ابن مسلم از ابیجعفر علیه السلام در قول خدای تبارک
و تعالی و لو انهم آیه فرمود ولایة است علی ابن ابراهیم معنی یهود و نصاری
هر آینه خوردند از فوقشان و از تحت ارجلشان کفت فرمود از فوقشان
باران

باران و از تحت ارجلشان رویندنیها مترجم کمان کنند که یعنی
در یهود چون در آیه پیش چکونه بر جبابرهٔ اسلام مصرف شود و اقامهٔ توریة و انجیل
ولایة باشد بجبران بحقیقة حال و علم تاویل اما بظاهر چون خودشان تا استبعاد
نه کنند زیاده که آن جبابرهٔ اسلام انجاییکه قاصدان نور ایمان آنند چه ابلیه در
اسلام ایشان را زیاده بر یهود است تا تاویل آیه بسوی ایشان را نفت منکر
باشد و اقامهٔ توریة و انجیل و جمیع شرایع و احکام و کتب سماویه اللهیه در
قیام امر ولایة است ایا نمیدانی که اقامه نشده است انها تا هنوز که اگر
اقامه انها شده بود چنکر چرا ملیشد احدی از انها نبوت خاتم را صلی الله
علیه و آله و سلم که موقوف است عالم را جمیع این اقامات بظهور سلیل سلاله
آدم حتی اقامهٔ قرآن پس چراست خلاف تو و اختلاف اکر در اینده بود
که زادهٔ مریم نزول کند از معراج نبوت خود و به آن بقیة الله فی الارض

رجوع کند که صاحب امر ولایة کلیه اللهیه است در ملة خود پس ولو انهم
اَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ که آن اقامه
توریة و انجیل و چیزی که نازل شد اقامه ولایة اللهیه است بر نفسهای خودمان
و آرزوهای خودمان و تمالکهای خودمان و تعلقهای خودمان و تمناهای
خودمان در مظاهر وجودات پیشوایان و احکام و سنن و آداب که بر اصل
اصیل کلی که آن امام منتظر است پیوسته لَأَكَلُوا یعنی بر نفسی که این اقامه
کند برای خود در هر زمان اختصاص ندارد که اکر عملش مساوی باشد
مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ویل رحمت پروردکار او را از بالا
و زیر بجوش آید و او از اهل این اقامه خواهد بود و از این عدم اختصاص ما نسبت
شیعه که نسبت دهی مومنین سلف بر اسلام بعض را بنام که از شیعه امیر
المؤمنین علیه السلام بوده اند و بعض ابنیا را بنام چه عمل آن اقامه را بیاورده اند
سروکات

که ولایة پذیرفتن ایشان بوده است وجود حق را بر جهات نفسانیه خود که ولایة
علیست علیه السلام و مومنین با همهٔ ابنیا و بعض مومنین و امتشان که در
درجهٔ ایمان کامل بودند بر آن مطلع نمودند پس بعض ابنیا که غبطه بردند او
از آن به بلیات نازل شدند تا متوسل شدند و باز آمدند به درجهٔ خود از مقام
ولایت او صلواة الله و سلامه علیه مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ عیاشی از ابی الصهبا بکری کفت شنیدم علی ابن ابیطالب علیه السلام
خواند راس الجالوت و اسقف نصاری پس فرمود پرسنده ام شما دو را
از کاری و حال که من داناترم به آن کار از شما دو پس مهیو شدند پس خواند اسقف
نصارا پس فرمود قسم میدهم شما را بخدای انچنانیکه نازل فرمود انجیل بر عیسی
و کردانید بر پای او برکت و بود که بری میداد کور مادر زاد و پیس را و زایل
کرد درد چشم و زنده کرد مرده را و کارکرد برای شما از کل مرغها و خبر داد شما را

و بعض انبیاء

بخوردن ونهادنشان پس فرمود حضرت غیر این تصدیق دارم یا اسقف
گفت ورای این راست میگویم یعنی از ورای این قسم راست میگویم
پس فرمود علی علیه السلام بشما متفرق شد بنو اسرائیل بعد عیسی پس عرض کرد
نه قسم بخداوند یک فرقه پس فرمود علیه السلام دروغ گفتی قسم خدای
اینچنین که نیست خدائی جز او متفرق شد بنو اسرائیل بر هفتاد و دو فرقه
همه ایشان در آتش مگر یک فرقه بدرستیکه خدا میفرماید مِنْهُمْ اُمَّةٌ
مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَآءَ مَا يَعْمَلُونَ پس اینست آنچنان فرقه
که نجات می یابد از زید ابن اسلم از انس ابن مالک گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود تفرقه شد امّة موسی بر هفتاد و یک فرقه
هفتاد از آن در آتشند و یکی در بهشت وتفرقه شد امت عیسی بر هفتاد
دو فرقه هفتاد و یک در آتشند و یکی در بهشت وَتَفْتَرِقُ امتی علی

الفرقتین

الْفِرْقَتَيْنِ جميعًا بِمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي
النَّارِ قَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ الله قال الجماعات الجماعات متن جمیع
گوید در روایة از انس آنچه مطابق است و آنچه مخالف است جای تفکر
نیست و اگر گفتی پس بر فرض وقوع بلند می شود امة من بر دو فرقه معهوده
ذکر نجات شان را از قوم موسی و عیسی همه آن دو فرقه ناجیه از قوم ایشان
و امة من یک ملة خداپرستی در جنتند و هفتاد و دو فرقه دیگر از غیر ایشان
در نار گفتند کیانند ایشان فرمود جماعات به تکرار در تاکید اینکه منفرد نیستند
و ایشان عددی هستند در هر زمان از ابدال و اوتاد و مؤمنین که
گرد قطب دائره امکان در گردشند و چرخ از ایشان برقرار و بر غیر
این فرض معنی پس وقوع ندارد بدلیل آنکه وتفترق امتی علی الفرقتین
اگر بر آن رفتی که امت خودش بر دو فرق شود دیگر جمیعًا بملة واحدة

اگر مجرد اسلام رابط باشد پس بنابر آن رابط دیگر بر اینکه تفترق امتی
علی الفرقتین هیچ احدی از امة را از طرد حکم بر دو فرقه بودن خارج نکند
موضوع حکم ثانی که اثنتان وسبعون فی النار باشد دست نیاید
و اگر نه نیز بی رابط است زیرا که فرق ایشان مجرد اسلامیة اگر نه شد که
وارد جمع باشد به هیچ دوائی دیگر واحد نمی شوند که آن دو این در د افتراق
را هم دارو جمع است به غیر تخصیص و الا در هر کس و فرض بر آ باشی فرق
بچه کیفیت است و فرق را جمع چگونه حاصل و این مسئله و مسئله ثانیه
در حکم لفظ تفترق امتی علی الفرقتین هر یک استقلال ثابت میدارد که از
برای اثنتان وسبعون فی النار علی هذا المعنی موضوع حکم نیست
چه از این امت کسی نماند که از دو فرقه خارج باشد یکی و یکی هم اینکه اینهم
از جهة اسلام و یا امتیه یکی شدند شد که داخل نمود همه را پس نگذاشت

هریک

هریک از این دو مسئله که از برای حکم مذکور موضوعی باشد از این امة و
موضوع نداشتن از این امت حکم مذکور بنابر فرض این معنی حکم را چه
موضوع نمود چه بنابر فرض این معنی حکم را موضوعی اگر شد که از این امت
باشد موضوعی نیست بخلاف بر فرض معنی اول پس چون رد شد بر این معنی
کلام که مستوفی باشد پس نمیشود که کلام او صلی الله علیه و آله غیر مستوفی
باشد پس یا نیست که از کلام او باشد یا به معنی اول است مع ضعف
سند و تعارض او موثق مجمع علیه ستفترق امتی علی ثلاثة و
سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة ومخالفة او کتاب فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر با بودن اینکه هر دو فرقه در جنت باشند
اگر تفرق جایز شد در میان دو فرقه در میان سه نیز خواهد شد که جایز
باشد والجماعات الجماعات با مراد راوی که کثرت و اجتماع است یا قلیل

مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَهُمْ قَلِيلُونَ يا اقلون وغيرها از حنافيات
كفت يعقوب ابن يزيد بود علي ابن ابيطالب عليه الصلوة والسلام زمانيكه
حديث مي فرمود اينحديث از رسولخدا صلي الله عليه واله تلاوت ميفرمود دراو
قرآن وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
تا قول خدا سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ وتلاوت فرمود ايضا وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ يعني امت محمد مترجم
يعني حديث تفرقه شدن امم ثلاثه از فرقهٔ ناجيه خود يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
محمد ابن يعقوب از محمد ابن يحيي از احمد ابن محمد ومحمد ابن سهيل همه از محمد ابن
اسمعيل ابن جزيع از منصور ابن يونس از ابي جارود از ابيجعفر عليه السلام
كفت شنيدم

كفت شنيدم اباجعفر عليه السلام ميفرمود فرض فرمود خداي عزوجل پنج را
كرفتند چهار و ترك كردند يكي عرض كردم آيا تسميه ميفرمائيد انهارا براي من بكردم
فدايت پس فرمود نماز و بودند مردم كه نميدانستند چگونه كنند پس نازل
شد جبرئيل وكفت اي محمد خبر ده ايشان به اوقاتهاي نمازشان پس نازل
شد زكوة پس عرض كرد اي محمد خبر ده ايشانرا از زكوتشان مانند خبر دادنت
ايشانرا از نمازشان پس نازل شد روزه پس بود رسولخدا صلي الله عليه واله
زمانيكه ميشد روز عاشورا بر انگيخت سوي كسي كه حوالش بود از دهها پس
روزه كرفتند آن روزرا پس نازل شد ماه رمضان ميان شعبان وشوال
پس نازل شد حج پس نازل شد جبرئيل پس عرض كرد خبر ده ايشانرا از حجشان
مانند خبر دادنت ايشانرا از نمازشان وزكوتشان وروزه شان
پس نازل شد ولايت وجز اين نيست كه آمد اورا آن روز جمعه به عرفه

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وبود كمال دين به
ولايت علي ابن ابيطالب عليه السلام پس كفت نزد آن رسولخدا بدرستيكه
امت من تازه عهد است به جاهليت وچه وقت خبر دهم ايشانرا
اين در پسر عمم يا و هر وقت خبر دادم فرمود فرماينده پس كفتم در نفس خود
از غير اينكه نطق كند به او زبان من بياور مرا عزيمتي از خدا بمانند اينكه برساند
مرا كه اگر ابلاغ نكردم چنان باشد كه عذاب كند مرا پس نازل شد يا ايها الرسول
بلغ وقرائت حضرت تا آخر آيه است پس كرفت رسولخدا به دست علي
عليه السلام پس فرمود اي مردم آن چنان است كه نبود پيغمبري از انبيا از پيش كه
بود پيش از من مگر بتحقيق عمر داد اورا خداي تعالي پس خواند اورا پس اجابت
خواندن خدا كرد پس چه نزديك است يا نزديك است انكه خوانده شوم پس اجابت
كنم ومن پرسيده شونده ام وشما پرسيده شوندكان پس چه چيز شما كوييد
كاينده

كاينده پس كفتند كواهي دهيم انكه تو بتحقيق رسانيدي ونصيحت كردي واداكردي
چيزي كه بر تو بود پس جزا دهد ترا خدا بهتر جزاي فرستاده شدكان خدا پس فرمود
خدايا كواه باش سه مرتبه پس فرمود اي كروه مسلمانان اين ولي شماست بعد من
پس برساند ~~پس برساند~~ حاضر غايب را فرمود ابوجعفر عليه السلام بود قسم
خدارا امين خدا بر خلقش وصندوق علمش ودينش انچنان ديني كه پذيراي رضا
شد اورا براي نفس خود پس شريك قرار نداد قسم خدارا اي زياد احدي
از خلق وبدرستيكه علي را حاضر شد چيزي را كه حاضر او شد پس خواند اولادان
خودرا وبودند دوازده پسر پس فرمود بر ايشان پسران من بدرستيكه
خداي عزوجل بتحقيق ابا فرمود مگر كردانيدن در من سنتي از يعقوب
وانكه يعقوب خواند پسرانش وبودند دوازده مرد پس خبر دادن
به صاحبشان آگاه باشيد ومن خبر ميدهم شمارا به صاحب شما آگاه

باشید که این دو پسران پیغمبر حسن و حسین علیهما السلام پس بشنوید برایشان
و اطاعت ورزید و اعانت کنید شان برأی پس بتحقیق که من امین کردم شان
بر چیزی که امین کرد مرا بر او رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزی که امین کرد او را
خدا بر او از خلقش و از غیبش و از دین او که رضا داد او را برای نفس خود پس
واجب کرد خدا مر آن دو را از علی چیزی که واجب کردم علی را از رسول
صلی الله علیه و آله پس نبود برای یک از آن دو زیادتی بر صاحبش را مگر
به بزرگ تری و بدرستیکه حسین بود زمانیکه حاضر میشد حسن سخن نمیکرد
در آن مجلس تا بر میخواست پس بدرستیکه حسین را حاضر شد آنچه حاضر شد حسن را
پس خواند دخترش را بزرگتر فاطمه بنت حسین پس دفع داد سوی او نوشتها
پیچیده و وصیت ظاهره با و وصیة او ظاهر بود و بود علی ابن الحسین
علیه السلام مبطون نمی بینند مگر اینکه آن دفع دادن حضرت کتاب وصیة را
سوی فاطمه

سوی فاطمه کبری برای چیزی بود که به علی ابن الحسین بود علیه السلام
یعنی از مرض پس دفع داد فاطمه کتاب را سوی علی ابن الحسین علیه السلام
پس گردید قسم خدا را آن کتاب سوی ما منتجم ظاهر حدیث
در نزول آیه اکمال در عرفه به موافقت اهل سنة است و باطناً ناظر
به این معنی که اسباب نزول آیه را ابتدا از آن روز شد که جبرئیل حضرت را
از برای ابلاغ به امر ولایت در آن روز آمد که بمداهنه و ملاحظه حضرت رسالت
پناه و مطالبه عصمت حق او را در امر تبلیغ از شر قومش در این کار و شور بدن
بر او به تاخیر افتاد تا روز غدیر و بعد از تبلیغ و بودن آیه اکمال انکه آن
بعد از یا أَيُّهَا الرَّسُولُ است از نظر بصیر مسلم پوشیده نیست که بین
بودن اکمال با باء بودن امری که رسول را بر ابلاغ آن موعد بدارند
استبعاد دارد در نظر تحقیق و سخن در امر حسین در حدیث در ضرورت

ارشاد به سوی سایر ائمه دین است علیهم السلام که امامیه تخطی نشوند
سوی غیر ایشان از مدعیان امامت از اولاد امیر المومنین و امام حسن علیهما السلام
که بدانند این امر ساری و جاری در ذریه حسین است علیه السلام لعبد او
سوی اینچنان کسانیکه از ذریه او این امر را دارا باشند باز نه پیر کس ابن
بابویه گفت حدیث کرد ما را علی ابن احمد ابن عبد الله البرقی از پدرش محمد ابن
خالد برقی که گفت حدیث کرد ما را سهل ابن مرزبان فارسی که گفت
حدیث کرد ما را محمد ابن منصور از عبد الله ابن جعفر از محمد ابن الفضیل ابن المختار
از پدرش از ابی جعفر محمد ابن علی الباقر علیه السلام از پدرش از جدش علیهما السلام
که فرمود بیرون آمد رسول خدا در روزی و سوار بود و بیرون آمد علی و او را
میرفت پس فرمود ای ابا الحسن یا سوار شو یا برگرد پس بدرستیکه خدای
عز و جل امر فرمود مرا انکه سوار شوی تو چون سوار شدم من و راه
ردی

ردی چون راه رفتم من و بنشینی چون نشستم من مگر بوده باشد حدی از حدود
خدائی که لابد باشد برای تو از ایستادن و اکرام نه فرمود مرا به کرامتی مگر و اکرام
کرد ترا بمانند آن مخصوص فرمود مرا خدا به نبوت و رسالت و کرد اینک ترا ولی من
در آن که بایستی در حدودش و در سخت تر امورش و قسم کسیکه را که برانگیخت
محمد را به حق پیغمبر ایمان نیاورد بمن کسیکه انکار کرد ترا و اقرار نه کرد بمن کسیکه
دانسته به انکارت آمد و ایمان نیاورد بمن کسیکه کافر شد بتو و بدرستیکه فضل
تو از فضل من است و فضل من بفضل خداست و اوست قول خدای عز و جل
قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ
معنی شد یا فرمود فَضْلُ اللّٰهِ نبوت پیغمبر ایشان و رحمة او ولایة علی ابن
ابیطالب فَبِذٰلِكَ فرمود به نبوت و ولایت فَلْيَفْرَحُوا یعنی شیعه
خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ یعنی مخالفین شیعه از اهل و مال و ولد در دار دنیا

قسم خدارا ای علی خلق نشدی مگر برای پرستیدن پروردگارت و برای شناختن
علمهای دین و اصلاح شدن یا کردن بسبب تو کهن شونده را و هر آینه گمراه
شد کسیکه گمراه شد از تو و هدایت نمی یابد ابدا کسی که هدایت نیافت سوی تو
و سوی ولایت تو و او قول پروردگار من است عز وجل وَاِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ
تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ یعنی سوی ولایة تو و هر آینه بتحقیق
امر فرمود مرا تبارک و تعالی انکه فرض کنم از حق تو انچه فرض کردم از حق
خود و بدرستیکه حق تو هر آینه فرض کرده شده است بر کسیکه ایمان آورد
بمن و اگر نبودی تو شناخته نمیشد حزب الله و بتو شناخته شد عدو الله
و کسیکه انداخته نشد بولایة تو انداخته نشد بچیزی و هر آینه بتحقیق نازل
فرمود خدای عز وجل یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ
یعنی در ولایة تو ای علی وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و اگر نه
ابلاغ

ابلاغ نکردم چیزی که مامور شدم به او از ولایة تو هر آینه حبط فرمود عمل من
و کسیکه ملاقات کرد خدای عز وجل را بغیر ولایت تو پس بتحقیق حبط
فرمود عملش وعده بود نی که انجاز فرماید برای وَ نمیگویم مگر قول پروردگار خودرا
تبارک و تعالی بدرستیکه انچه میگویم هر آینه از خدای عز وجل است
که نازل فرمود در تو سعد ابن عبد الله از علی ابن اسماعیل ابن عیسی
از حسین ابن سعید از علی ابن نعمان از محمد ابن مروان از فضیل ابن یسار
از ابیجعفر علیه السلام در قول او یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ گفت تا رسالته
فرمود آن ولایة است عیاشی از ابیصالح و جابر ابن عبد الله گفتند امر کرد
خدا تعالی پیغمبر خود را محمد را انکه نصب کند علی را علما در ناس تا خبر دهد
ایشانرا بولایة او پس ترسید رسول خدا گفتند انکه محاباة و رزید بپسر عموی خود را
و طعن زدنشان در آن بر او پس وحی فرمود خدا سوی او این آیه یَا اَیُّهَا

گفت تا مِنَ النَّاسِ پس ایستاد رسول خدا بولایة او روز غدیر خم از حنان
ابن سدیر از پدرش از ابیجعفر علیه السلام فرمود چون نازل شد جبرئیل
بر عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع به آشکار کردن امر علی ابن ابیطالب
علیه السلام یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ تا آخر آیه فرمود پس درنگ کرد پیغمبر سه روز
تا آمد جحفه را پس نیافت بدست خودش فرقه از مردم پس چون نازل شد
جحفه روز غدیر در جائی که گفته میشد برای او مهیعه پس ندا داد نماز جامعه
پس جمع شدند مردم پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله کیست اولی بشما از نفسهایتان
فرمود پس آواز برداشتند و گفتند خدا و رسولش پس فرمود برایشان
دوم مرتبه پس گفتند خدا و رسولش پس گرفت بدست علی ابن ابیطالب
پس فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ
فرمود برایشان در سیم پس گفتند خدا و رسولش پس
فانه

فَاِنَّهُ مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ اِلَّا اَنَّهُ
لَا نَبِيَّ بَعْدِي عیاشی به اسناد خودش از عمر ابن یزید گفت فرمود ابو عبد الله
علیه السلام ابتدا شدنی از او عجب است ای ابا حفص برای چیزی که ملاقات شد
علی ابن ابیطالب را انکه اینچنان بود که بود برای او ده هزار شاهد که قادر
نشد بر گرفتن حق خود و مردمی که بر حقش به دو شاهد بدرستیکه رسول خدا
بیرون شد از مدینه حج کننده و متابعة کرد او را پنج هزار و بتحقیق مشایعة کرد او را
پنج هزار از اهل مکه پس چون منتهی شد سوی جحفه نازل شد جبرئیل بولایة علی
و بتحقیق بود که نازل شد ولایة علی به منی و باز داشت رسول خدا خود را
از قیام به آن بجهة ترس مردم پس گفت یَا اَیُّهَا فرمود است تا وَمِنَ النَّاسِ مما
کَرِهْتَ به منی پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله پس جمع شد سمرات
پس گفت مردی از مردم اما قسم خدا هر آینه آمد شمارا به کار بزرگی پس عرض کرد

به جائم که بود مرد پس فرمود حبشی یعنی عمر ابن خطاب ازیاد ابن منذر ابی الجارود
صاحب الامدیه الجارودیة الامیة الجارودیة الزیدیه گفت بودم نزد ابجعفر علیه السلام
به ابطح واو حدیث میفرمود مردم را پس برخواست سوی او مردی از اهل بصره
گفته میشد برایش عثمان الاعشی بود روایت میکرد از حسن بصری پس عرض کرد
یابن رسول الله بگردم من فدایتو بدرستیکه حسن بصری حدیث میکند ما را حدیثی
گمان دارد انکه این آیه نازل شد در مردی و خبر نمید بد ما را از مرد یا ایُّهَا
تا گفت رِسالَتَهُ تفسیر آن را آیا میترسی مردم را فَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ
النّاس پس فرمود ابو جعفر علیه السلام چه بود برای او قضا نفرماید خدا
دینش یعنی نمازش اما اگر خواست انکه خبر دهم او را به او خبر دادم او را انکه
جبرئیل فرود آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرمود برای او بدرستیکه
پروردگار تو تبارک و تعالی امر میفرماید ترا انکه دلالت کنی امت خود را
تبتیع

بر نمازشان پس دلالت فرمود و احتجاج فرمود به نماز بر پیغمبر ص پس دلالت فرمود
رسول خدا امتش را بر آن و احتجاج فرمود به آن نماز برایشان پس آمد او را
پس گفت بدرستیکه خدای تبارك و تعالی امر میفرماید ترا انکه دلالت کنی
امت خود را از زکوتشان بر مثل چیزی دلالت کردی ایشان را بر او از
نمازشان پس دلالت کرد بر زکوة و احتجاج کرد به آن بر پیغمبر ص پس دلالت
کرد رسول خدا امتش را بر زکوة و احتجاج فرمود به آن برایشان پس آمد او را
پس گفت بدرستیکه خدای تبارك و تعالی امر میفرماید انکه دلالت کنی
امتت را از روزه شان مانند انچه دلالت کردی ایشانرا از امر نمازشان
و زکوتشان ماه رمضان میان شعبان و شوال اورده میشود در او چنین
و چنین و اجتناب کرده میشود در او چنین پس دلالت کرد او را جبرئیل بر روزه
و حجت گرفت به روزه بر پیغمبر پس دلالت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله

امت خود را بر روزه و حجت گرفت به روزه برایشان پس آمد او را پس گفت بدرستیکه
خدای تبارك و تعالی امر میفرماید انکه دلالت کنی امت خود را در حجشان مانند
چیزیکه دلالت کردی ایشانرا بر انچیز در نمازشان و زکوة و روزه شان پس دلالت
کرد جبرئیل رسول را بر حج و حجت گرفت به آن دلالت بر او پس دلالت کرد آن را
رسول خدا امتش را بر حج و حجت گرفت به آن برایشان پس آمد او را پس گفت
جبرئیل بدرستیکه خدای تبارك و تعالی امر میفرماید انکه دلالت کنی امتت را
از ولی ایشان بر مانند چیزی که دلالت کردی ایشان را بر او در نمازشان
و زکوتشان و روزه شان و حجشان فرمود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
پروردگار من امت من تازه عهد است بجاهلیه پس نازل فرمود خدا یا ایُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ
تفسیر آیه آیا میترسی مردم را فَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاس پس ایستاد رسول خدا
وگرفت

وگرفت بدست علی ابن ابیطالب علیه السلام پس بلند کرد آن را پس فرمود مَنْ کُنْتُ
مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ
وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهُ وَاَبْغِضْ مَنْ اَبْغَضَهُ از ابی جارود
از ابیجعفر علیه السلام فرمود خدا به پیغمبرش یا ایُّهَا النّاسُ اِنَّ اللهَ لا یَهْدِی
الْقَوْمَ الْکافِرِینَ فرمود پس گرفت رسول خدا بدست علی علیه السلام پس فرمود
یا ایُّهَا النّاسُ بدرستیکه اینچنان است که نه بود پیغمبری از پیغمبران از کسیکه بود
پیش از من مگر و بتحقیق عمر داد پس خواند او را پس اجابتش کرد و نزدیک است انکه
خوانده شوم پس اجابت کنم و من پرسیده شونده ام و شما پرسیده شوندگان پس
چه هستید گویندگان گفتند گواهی دهیم انکه تو بتحقیق رسانیدی و نصیحت
فرمودی و ادا فرمودی چیزی که بر تو بود پس جزا دهد ترا خدا بهتر جزای فرستاده
شدگان پس فرمود خدا یا گواه باش پس فرمود ای گروه مسلمانان باید برسانند

یعنی نازل فرمود

شاهد غایب را وصیت میکنم کسی را که ایمان آورد به من و تصدیق من کرد بولایة علی
ابن ابیطالب آگاه باشید انکه ولایة علی ولایة من است و لایة پروردگار من است عهداً عهده
سوی پروردگار من و امر فرموده مرا انکه ابلاغ کنم او را پس فرمود آیا شنیدید بر شما
سه مرتبه که میفرمود پس گفت گوینده بتحقیق شنیدیم ای رسول خدا ابن شهرآشوب
از تفسیر ثعلبی فرمود جعفر ابن محمد یعنی گفتار خدا یَا أَیُّهَا تا مِنْ رَبِّكَ در فضل علی است علیه السلام
پس چون نازل شد این گرفت پیغمبر بدست علی علیه السلام پس فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ از او بسندهای خبر یا به اسناد و ادنش از کلبی از ابی صالح از ابن
عباس در این آیه گفت نازل شد در علی ابن ابیطالب امر فرمود خدا پیغمبرش را بتبلیغ
فرمودند در او پس گرفت بدست علی علیه السلام پس فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ پس گفت تفسیر ابن جریح و عطا
و ثوری و ثعلبی انکه آن نازل شد در فضل علی ابن ابیطالب علیه السلام ابراهیم ثقفی بسندهای

حدیث

حدیث با سندهای خودش یا اسناد و ادنش از خدری و بریدهٔ اسلمی و محمد ابن علی
نازل شد روز غدیر در علی علیه السلام و از تفسیر ثعلبی در معنی آیه گفت فرمود ابو جعفر محمد ابن علی
علیه السلام معنای او بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ و بتحقیق مقدم شد
روایات در آن در قول خدا تعالی اَلْيَوْمَ و در قول او اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ و روایات
در معنی این آیه لا تحصی است از طرق شیعه و سنی علی ابن عیسی در کشف الغمه
از زرین ابن عبد الله گفت بودیم ما که قرائت میکردیم بجهت پیغمبر خدا یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اَنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ مترجم سمرات
بنا فهم معنی بمناسبت مقام از قاموس مگر انکار که فارسی است و برهان لغة
فارس ندانستم که تحقیق کنم حلیت آن ولکن بمطابقهٔ احادیث گذشته در تفسیر آیهٔ
اکمال دین باید خار باشد و شاید سه پهلوی از آن دیگر انکه در حدیث اول

از ابی جارودی که موصوف داشت او را تا بنزد در ولایة بر حج تا فرموده است پس
ولالت کرد آن را یعنی حج را رسول خدا امتش را بر حج یکی از آن را یا بحج اگر تا گذاشت
زایدات و دیگر در حدیث ابی جارود ثانی یا در ثانی از او که همین حدیث بعینه در فقرات
سابق بر اینها گذشته است مرا اشکالی در قلم او پیدا شد و لا یغدی یا و لا یدری
یا چه باشد عهداً عهده علی الرسم نوشتم و حل آن را از ترجمهٔ حدیثی که سابق
گذشته است معلوم دارند زآن سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد
یعنی هرکس که منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای او است کیست مولا انکه آزادت کند
بند رقیت ز پایت برکند چون به آزادی یعنی بولایت علی که آزادیست نبوت
مادیست که شعل نبوت هدایت بولایت حقه اللهیه است که اوست و آزادی
انفاس از بند خودی خود بسوی آن ولایة کلیه مومنان را ایمان آورندگان به فعل
وجان را ز انبیا به انجهة و علة آزادیست ای گروه مومنان که گروید

بولایة علی به دل و زبان شادی کنید هم چو سرو سوسن آزادی کنید
لیک میگوئید بر دم شکر آب آیه که جهان سراب اویست علی ابیطالب علیه السلام
که نعمتی است که سؤال کرده شوند عباد از او و از فرزندان ائمهٔ از اولادش
بزبان چون زمان تقیه است چون گل حنا خوش خضاب باکی بر عالم
تقیه بودشان نیست که بزبان گویند سرو و سبزه زار شکر آب و شکر
عدل نوبهار حلها پوشیده و دامن کشان هست و رقاص و خوش و عنبر
فشان جزو جزو آبستن از شاه بهار چشمشان چون درج پر در شمار
مریمان بی شوی آبست از مسیح خامشان بی لاف گفتار ای فصیح ای گروه
چه فصیح ماه ما نور دل ما در ولایة او بی نطق خوش بر تافته است
هر زمان نطق نطق دل از فر او یافته است نطق عیسی از فر مریم بود
نطق آدم پرتو اندم بود که دم تجلی حق ولی الله مطلق است نازیادت

كردد از شكر چون ازگفتشت الحمد لله الذى جعلنا من المتمسكين
بولايت امير المؤمنين عليه السلام واولاده عليهم السلام بدل
وزبان اي نقاپس ثبات ديگرت اندر نبات از نبات ولآ عكس
آن اينجاست كه عكس ذل مطمع باشد ذل من قنع در ولايت امير المؤمنين
اندر اين طور است اندر ولاية امير المؤمنين است عز من طمع در جوال
نفس خود چندين مرو چون قاضي از خريداران خود اولياء آل محمد صلواة الله
عليهم غافل مشو تا نماني تو بي‌رشن حال از آن رفتن در خود ماندن
انچنان فرمود يعني پيغمبر الصاحب ولان كه هيداند وفهم چي كند اين اشعار
از مثنوي ملاي روم بود قدس سره كه محل وثوق بيشتر علماء اهل سنت است
قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْاِنْجِيلَ وَمَا
اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
طغيانا

طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ لَقَدْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي
اِسْرَائِيلَ وَاَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى
اَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ محمد ابن الحسن الصفار از محمد ابن
الحسين از صفوان ابن يحيى واحمد ابن محمد از حسين ابن سعيد از صفوان از ابن مسكان
از عمر ابن زائدة از حمران از ابي جعفر عليه السلام از قول خداي تبارك وتعالى يا
اَهْلَ الْكِتَابِ تا مِنْ رَبِّكَ پس فرمود آن ولاية امير المؤمنين است
سعد ابن عبد الله از علي ابن اسماعيل از عيسى از حسين ابن سعيد از علي ابن
نعمان از محمد ابن مروان از فضيل ابن يسار از ابي جعفر عليه السلام در قول خداي
عز وجل يا اَهْلَ الْكِتَابِ تا مِنْ رَبِّكُمْ فرمود آن ولاية ماست عياشي

از حمران ابن اعين از ابي جعفر عليه السلام در قول خدا يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تا وَكُفْرًا فرمود
آن ولاية امير المؤمنين است عليه السلام وَحَسِبُوا اَنْ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا
وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
محمد ابن يعقوب از محمد ابن يحيى از احمد ابن محمد ابن علي از حسين ابن سعيد از محمد ابن حسين
از خالد ابن يزيد قمي از بعض اصحاب شيعه از ابي عبد الله عليه السلام در قول خداي
عز وجل وَحَسِبُوا اَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فرمود حيثي كه بود پيغمبر پيش رو ايشان
فَعَمُوا وَصَمُّوا اينكاميكه قبض شد رسول خدا پس تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ حيثي
كه ايستاد امير المؤمنين عليهم السلام فرمود پس عَمُوا وَصَمُّوا تا كنون عياشي از
خالد ابن زيد از بعض اصحاب شيعه از ابي عبد الله عليه السلام در قول خدا وَحَسِبُوا
فرمود حيثي كه بود رسول خدا ميان ايشان پس عَمُوا وَصَمُّوا حيثي كه قبض شد رسول خدا
پس تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ حيثي كه ايستاد امير المؤمنين عليه السلام فرمود پس عَمُوا وَصَمُّوا
تا اكنون

تا اكنون لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ
يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ
اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ از زراره
گفت نوشتم سوي ابي عبد الله عليه السلام با بعض اصحاب خود ماني در چيزي كه
روايت ميكنند مردم از پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم انكه اينچنان است كه كسيكه شريك
قرار داد بخدا واجب شد براي او آتش دوزخ وكسيكه شريك قرار نداد بخدا واجب
شد براي او بهشت فرمود اما كسيكه شريك قرار داد بخدا پس او شرك بين است واو
قول خدا وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ واما قول او وَمَنْ لَمْ
يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ پس فرمود ابو عبد الله عليه السلام انجا
نظر است او كيست كه معصيت نكرد خدارا مُتَحَتِّمٍ يعني مفهوم خلاف آيه
در او نظر است يعني تامل است مگر كسي باشد كه معصيت نكرد خدارا ومن بنده را

در این باب سخنی است که از این پیش در جائی نوشته ام الحال واجی نویسم بد تحقیق
بر حسب ضایع نشده وآن در اِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا وَلا يَغْفِرُ اَنْ
يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَالِكَ لِمَنْ يَشَاءُ که خداوند راست می فرماید کفتار
خود را نه بر اینکه اکنون که کفت ناچارش نموده است که تواند نکند و قول خود را
هم تکذیب نه فرموده باشد به کیفیتی که او را بر قدرت وحکمت است ولکن بنا بر فضل
دائم خودش بر موجودات به امکان خاص چنانکه در قول اوست لِمَنْ يَشَاءُ واز برای
آن راست فرمودن خدا کفتار خود را در آمرزیدن دو زمان است زمان حال است
وزمان در استقبال که در هر دو آمرزیده شدن مشروط بعدم شرک است کما فی الآیه
واما شرک دو شرک است شرک طاعت وشرک معصیة چنانکه حدیث دارد
واما شرک اول واو مخصوص عدم آمرزش است که شرک طاعت باشد ابدا
واما شرک معصیة در حال آمرزیده نمی شود وبالمآل ممکن است لِمَنْ يَشَاءُ
و ما دون

واو ما دون شرک طاعة است وتعفیر او تذهیبش از نفس صاحبش است به زجر یا
رفق وما دون هر دو شرک معاصی تائب است پس آمرزیده شود در حال
واو نیز دو باقی نماندن در نفس صاحبش از اثر است برای رجوعش بخدا وانقطاعش
تعصی الله وَاَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هٰذا مُحالٌ فِي الفِعالِ بَدِيعُ لَوْ كانَ
حُبُّكَ صَادِقًا لَاطَعْتَهُ اِنَّ المُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ لَقَدْ كَفَرَ
الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ وَاِنْ
لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ اَفَلا
يَتُوبُونَ اِلَى اللّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا المَسِيحُ ابْنُ
مَرْيَمَ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَاُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا
يَاكُلانِ الطَّعَامَ اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنَّى يُؤْفَكُونَ
قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ مَا لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلا نَفْعًا وَاللّهُ هُوَ

السَّمِيعُ العَلِيمُ ابن بابویه کفت حدیث کرد مارا تمیم ابن عبد الله ابن تمیم قرشی
کفت حدیث کرد مرا پدرم که کفت حدیث کرد مرا احمد ابن علی انصاری از حسن ابن جهم
از علی ابن موسی الرضا علیه السلام فرمود حدیث کرد مرا پدرم موسی ابن جعفر از پدرش جعفر
ابن محمد از پدرش محمد ابن علی از پدرش علی ابن الحسین از پدرش حسین ابن علی از پدرش علی ابن
ابیطالب علیهم الصلوٰة والسلام که فرمود فرمود خدا تعالی مَا المَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلَّا رَسُولٌ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَاُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَاكُلانِ الطَّعَامَ ومعنا
انکه آن دو غایط می کردند عیاشی از احمد ابن خالد از پدرش بلند کرد اورا در قول خدا
وَاُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَاكُلانِ الطَّعَامَ کفت بودند که غایط میکردند
حمیری یعنی چون طعام میخوردند غایط میکردند وچون غایط میکردند نبودند
که ایشان را با آن نقص درجهٔ الوهیة باشد که قائل بر آن شدند مردمی قُلْ
يَا اَهْلَ الكِتَابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الحَقِّ وَلا تَتَّبِعُوا اَهْوَاءَ قَوْمٍ
قد ضلوا

قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَاَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ علی ابن
ابراهیم یعنی نکویند انکه عیسی اوست خدا و پسر خدا فرمود امام عسکری علیه السلام
فرمود امیر المؤمنین که امر فرمود خدا انکه استعاذه جویند بند کانش از طریق
ضالین وایشان کسانیکه کفت خدا در ایشان يَا اَهْلَ الكِتَابِ لا تَغْلُوا
فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الحَقِّ وَلا تَتَّبِعُوا اَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَاَ
ضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ وایشان نصارایند وفرمود رضا
علیه السلام هم چنین پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام هر کافری بخدا اولی
مغضوب علیهم است وضال از سبیل خدا لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي
اِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَالِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ علی ابن ابراهیم کفت حدیث کرد مرا پدرم هارون ابن مسلم
از مسعده ابن صدقه کفت پرسید مردی ابا عبد الله علیه السلام را از طایفه

از شیعه که داخل می‌شوند در عملهای سلطان و عمل میکنند برای ایشان و اجابت میکنند
یا دوست میدارند برای ایشان و حوالات مبور زندشان فرمود نیستند ایشان از شیعه
ولکن ایشان از آنهایند پس قرائت فرمود ابو عبد الله علیه السلام این آیه لُعِنَ
تا وَلٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ فرمود خنازیر بر لسان داود و قرده بر لسان
عیسی محمد ابن یعقوب از بسیاری از اصحاب شیعه از سهل ابن زیاد از ابن محبوب
از ابن رئاب از ابی عبیده حذاء از ابی عبد الله علیه السلام در قول خدای عز و جل
لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا تا مَرْيَمَ فرمود خنازیر بر لسان داود و قرده بر لسان عیسی
ابن مریم عیاشی از ابی عبیده از ابی عبد الله علیه السلام فرمود لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فرمود خنازیر بر لسان
داود و قرده بر لسان عیسی ابن مریم طبرسی در معنی آیه از ابی جعفر الباقر علیه السلام
اما داود پس بدرستیکه او لعنه کرد ایله برای اعتداء یعنی حد گذشتن در سبت ایشان

و بود

و بود اعتداء ایشان در زمان او پس گفت اللَّهُمَّ أَلْبِسْهُمُ اللَّعْنَةَ مانند
ردا و مانند منطقه بر خصرین و الخصر وسط الانسان فی القاموس پس
مسخ فرمود ایشانرا خدا قرده و اما عیسی پس بدرستیکه او لعن فرمود کسانرا
که نازل شد برایشان مائده پس کافر شدند بعد آن گفت پس فرمود ابو جعفر
علیه السلام تولّی می‌جویند یا ورزند ملوک جبارین را و زینت میدهند برا
ایشان هوای ایشانرا تا برسند از دنیای ایشان مؤلف گوید و رد واست که بیاید
ان شاء الله تعالی حدیث ده ایله حدیث مسند از ابی عبیده از ابی جعفر علیه السلام
در قول خدای تعالی وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ از سوره
المص و آنکه قرده کشته هستند که اعتداء ورزیدند در سبت مترجم
تواند شد که هر گاه این معین گردید در حدیثهای پیش تغییر از سهو رواة و غلط
کتاب باشد و تأسف مهجور را از این که اراده و عزم نیست که زیاده از این

سوره را مترجم شود و خصرین بنا بر آنکه خصر کمرگاه باشد دو بر کمرگاه است
از طرفین آنچه دیده می‌شود قرده را که از دو طرف کمرگاه منطقه آویخته و منطقه
لباسیست که در کمرگاه بسته شود و از آنجا به پایین شخص آویخته گردد مسئلهٔ
دیگر در خصوص اعمال سلطان مع جواز آن در مثل برای والی اهواز و غیره از معصوم
علیهم السلام عدمش بقید موالات است و بودن ملوک جبارین چنانچه
در حدیث طبرسی بود لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَفْعَلُونَ تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ
لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ
وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ
أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ عیاشی از محمد ابن هیثم تمیمی از ابی
عبد الله علیه السلام در قول خدا كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ

لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ فرمود جز این نیست آنکه ایشان نبودند داخل
شوند داخل کارهاشان را و نه نشستند نشستن کارهای ایشانرا ولکن بودند
که چون ملاقات ایشان کردند بروی ایشان خندیدند و انس گرفتند ایشان علی ابن ابراهیم
در معنی آیه گفت بودند که میخوردند گوشت گراز و می‌آشامیدند شرابها و می
آمدند زنانرا در روزهای حیضشان پس احتجاج فرمود خدا بر مؤمنین موالین مر کفار را
تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ
أَنْفُسُهُمْ تا وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ پس نهی فرمود خدای عز و جل
موالات ورزیدن مؤمن کافر را مگر نزد تقیه مترجم حدیث عیاشی
در معنی تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا است نه لا یتناهون عن منکر
چنانکه از علی ابن ابراهیم در معنی معلوم شد که لا یتناهون عن منکر در حق
اهل ارتکاب است و بنا بر عربیّه آیه و کثیرا منهم نهی نکنند کار ایشانرا

بترک نمودن موالات ایشان که بر مقدور داشتند و قرآنه آیه در حدیث
عیاشی تا یفعلون بر فرض هم که بشارت شده باشد منافات نیست که بر حسب
اشاره است سوی آنچه لاحق بر آن بوده بقرینه معنی مع احتمال ترک به آن قرینه
از روات یا کتاب لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَا
لَّذِینَ اَشْرَکُوا وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا اِنَّا نَصَارَی
ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَانًا وَاَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ وَاِذَا
سَمِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ تَرَی اَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ
وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ اَنْ یُدْخِلَنَا
رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ فَاَثَابَهُمُ اللهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِی
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ وَ
الذین

وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ عیاشی از مروان
از بعض اصحاب شیعه از ابی عبد الله علیه السلام گفت یاد شد نصاری و عداوت
ایشان پس فرمود قول خدا ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَانًا وَاَنَّهُمْ
لَا یَسْتَکْبِرُونَ فرمود ایشان بودند میان عیسی و محمد که انتظار داشتند
آمدن محمد را صلی الله علیه وآله علی بن ابراهیم آنکه اینچنان بود سبب نزولش که چون
شدت کرد قریش در اذیت رسول خدا صلی الله علیه وآله واصحاب او که ایمان آورده بودند
به مکه پیش از هجرت پس امر فرمود ایشان را رسول خدا صلی الله علیه وآله تا خارج
شوند سوی حبشه وامر فرمود جعفر ابن ابی طالب تا خارج شود با ایشان
پس بیرون رفت جعفر و با او هفتاد نفر از مسلمانان تا سوار شدند در دریا
پس چون رسید قریش بیرون رفتنشان را برانگیختند عمرو ابن عاص و عماره
الولید سوی نجاشی تا برگردانند ایشان را سوی ایشان و بودند عمرو و عماره که

باهم عداوت داشتند پس گفتند قریش چگونه برانگیزیم دو مرد باهم دشمن
پس برانگیخت بنو مخزوم از جنایت عماره یعنی ذمه او را و بنو سهم از جنایت عمرو
پس بیرون شد عماره و بود نیکو و جوانی مترف (المترف) لمکرم المترف ولا یصنع ما
یشاء ولا یمنع من قاموس پس بیرون برد عمرو ابن عاص اهل خود را
با خودش پس چون سوار کشتی شدند خمر خوردند پس گفت عماره برای عمرو بگو
زنت بوسه بمن بدهد پس گفت عمرو آیا جایز است این سبحان الله پس چون مست
شد عمرو بود بر سینه کشتی پس دفع داد او را عماره و انداخت او را در دریا
پس متشبث شد عمرو بر سینه کشتی و ادراک کردند او را پس بیرونش آوردند
پس وارد شدند بر نجاشی و بتحقیق بودند که حمل داشتند سوی نجاشی
هدایا را پس قبول کرد آن را از ایشان پس گفت عمرو ای ملک بدرستیکه
قومی از ما مخالفت ما کردند در دین ما و بد خدایان ما گفتند و گردیدند سوی تو
پس برگردان

پس برگردان ایشان را بسوی ما پس برانگیخت نجاشی سوی جعفر پس آمد او را
پس گفت ای جعفر چه میگویند اینها پس فرمود جعفر رضی الله عنه ای پادشاه چه میگویند
گفت مسئلت دارند آنکه رد کنم شما را سوی ایشان فرمود ای پادشاه بپرس ایشان
آیا بندگانیم ما برای ایشان پس گفت عمرو نه بل آزادان کرام فرمود پس بپرس ایشان
آیا برای ایشان بر ما وامهاست که طلب دارند گفت نه نیست برای ما بر شما وامهائی
فرمود پس برای شما بر گردنهای ما خونهاست که مطالبه میدارید ما را به طلب مکافات
گفت عمرو نه فرمود پس چه اراده دارید از ما اذیت ما نکردید پس بیرون آمدیم
از بلدتان پس گفت عمرو ایشان مخالفت ما کردند در دینمان و بد گفتند
خدایانمان را و تباه کردند جوانان ما را و تفریق کردند جماعت ما پس برگردان
ایشان را سوی ما تا جمع کنیم امرمان را پس فرمود جعفر بلی ای پادشاه خلاف کرد
ما را خدا پس برانگیخت خدا در ما پیغمبر را که امر کرد ما را به خلع انداد وترک قسمت کردن

به‌ازلام وامر کرد مارا به نماز وزکوة وحرام فرمود ظلم وجور وخون ریزی بغیر
حق آن وزنا وربا ومیته ودم وکوشت کراز وامر کرد مارا به عدل واحسان
ودادن ذی القربی ونهی فرمود از فحش ومنکر وبغی پس کفت نجاشی به ابی بر
انکیخت خدا عیسی ابن مریم را پس کفت نجاشی ای جعفر آیا یاد داری از چیزی که
نازل کرد خدا بر پیغمبر تو چیزی فرمود بلی پس قرائت فرمود بر نجاشی سوره مریم
پس چون رسید سوی قول او وهُزّي اِلَيكَ بِجذعِ النَّخلَةِ عَلَيكِ تساقط
رُطَبًا جَنِيًّا فكُلي واشرَبي وقَرّي عَينًا پس چون شنید نجاشی این
کریست کریستن شدیدی وکفت این قسم خدارا او حق است پس کفت عمرو
عاص ای پادشاه او مخالف است مر مارا پس برکردان اورا سوی ما پس بلند
کرد نجاشی دستش پس زد به او روی عمرو را پس کفت ساکت شو واکر یاد
کردی اورا به بدی هرآینه فاقد کردم ترا نفس ترا پس خواست عمرو عاص
از نزدش

از نزدش وخون جاری بر رویش بود واو میکفت بدرستیکه آنچنان است
که میکوئی ای پادشاه پس ما متعرض نمی شویم از برایش وبود بر سر نجاشی وصیفه
که پشه می پراندش پس نظر کرد بسوی عماره وبود جوان جمیلی پس دوستش داشت
پس چون برکشت عمرو سوی منزلش کفت برای عماره اکر فرستادی تو جاریه ملک را
پس فرستاد اورا پس کفت برای او عمرو بکو برایش بینکیزد سویت از بوخوشی
ملک چیزی پس کفت برایش برانکیخت سویش پس کرفت عمرو از آن بوخوشی
پس بود چیزها که کرده به او عماره در دلش هنکامی که انداخت اورا در دریا پس
داخل کرد بوخوشی را بر نجاشی پس کفت ای پادشاه بدرستیکه حرمت شاه نزد ما
وطاعتش بر ما واکرام کردنش مارا زمانیکه داخل شدیم ما بلاد او وایمن شدیم
در او آنست که غش نکنیم اورا ونه ریبش دهیم وبدرستیکه صاحب من آنچنان
کسی که با من است فرستاد حرمت ترا وفریبش داد وبرانکیخت حرمت تو

سویش از بوخوشی تو پس کذاشت بوخوشی پیش رویش پس غضب کرد نجاشی و
همت بست بقتل عماره پس کفت جایز نیست قتلش پس بدرستیکه ایشان
داخل شدند بلاد مرا امان من پس خواند نجاشی سحره را پس کفت برایشان عمل کنید
چیزی را که شدیدتر باشد او را از قتل پس کرفتند اورا ودمیدند در احلیلش
زیبق پس کردید با وحش شب وروز میکرد وبود که انس میکرفت با مردم پس
برانکیختند قریش بعد آن پس کمین کردند برایش در جائی تا وارد شد آب را با
وحش پس کرفتندش پس زایل نشد اضطراب میکرد در دستهایشان وصیحه میزد
تا مرد وبرکشت عمرو سوی قریش وخبرشان داد آنکه جعفر در زمین حبشه در اکرم
کرامت است پس زایل نشد یعنی جعفر به ارض حبشه تا مهادنه فرمود رسول خدا قریش را
ومصالحه فرمود ایشان را وفتح خیبر کرد پس رسید با جمع کسیکه با او بود وزائیده شده
بود برای جعفر به حبشه از اسماء بنت عمیس عبد الله ابن جعفر وزائیده شده بود
برای

برای نجاشی پس نامید اورا محمد وبود ام حبیب دختر ابی سفیان تحت عبد الله
پس نوشت رسول خدا صلی الله علیه وآله سوی نجاشی خطبه کن ام حبیب را پس برانکیخت
سوی نجاشی پس خطبه کرد اورا برای رسول خدا پس اجابتش کرد پس تزویج کرد نجاشی
اورا از رسول وصداقش کرد چهارصد دینار وراندش جانب رسول الله صلی الله علیه وآله
وبرانکیخت سوی ام حبیب به ثیاب وطیب بسیار وجهازش کرد وبرانکیختش
سوی رسول وبرانکیخت سوی رسول به ماریه قبطیه مادر ابراهیم وبرانکیخت
سویش به ثیاب وطیب وفرس وبرانکیخت سی مرد از قسیسین پس کفت بر
ایشان بنکرید سوی کلامش وسوی جلوسش ومشربش ومصلاش پس چون
رسیدند خواندشان رسول خدا سوی اسلام وقرائت فرمود برایشان
قرآن وَاِذ قالَ اللهُ يا عيسَى ابنَ مَريَمَ اذكُر نِعمَتي عَلَيكَ وَعَلى والِدَتِكَ
تا قول او فَقالَ الَّذينَ كَفَروا مِنهُم اِن هذا اِلّا سِحرٌ مُبينٌ پس چون شنیدند

آن را از رسول خدا گریستند و ایمان آوردند و بازگشتند سوی نجاشی پس خبرش دادند

خبر رسول خدا را و قرائت کردند بر او چیزی که قرائت کرد بر ایشان پس گریست نجاشی

و گریستند قسیسان و اسلام آورد نجاشی و ظاهر نکرد برای حبشه اسلام خود را

و ترسید ایشان بر نفس خود پس بیرون شد از بلد حبشه سوی نبی پس چون عبور داد

دریا را وفات کرد پس نازل فرمود خدا وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ

آمَنُوا الْيَهُودَ تا قول او وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ

بِهِ مُؤْمِنُونَ علی ابن ابراهیم گفت حدیث کرد مرا پدرم از ابن ابی عمیر از بعض

رجال اهل ایمان از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود نازل شد این آیه در امیر المؤمنین

و بلال و عثمان ابن مظعون پس اما امیر المؤمنین پس قسم خورد انکه نخوابد شب ابداً

و اما بلال

و اما بلال پس او قسم خورد انکه افطار نکند به روز ابداً و اما عثمان ابن مظعون پس

او قسم خورد انکه نکاح نکند ابداً پس داخل شد زن عثمان بر عایشه و زنی بود

جمیله پس گفت عایشه چه مراست که می بینمت معطله پس گفت برای که زینت کنم

پس قسم خدا نزدیکی نکرده مرا شوهر من از ابتدای مدت فلان و فلان پس به

درستیکه او به تحقیق ترهب اختیار کرد و پوشید مسوح را و زهد جست در دنیا

پس چون داخل شد رسول خدا خبر داد او را عایشه به آن پس بیرون شد پس ندا

داد الصلاة جامعة پس جمع گردیدند مردم پس صعود داد منبر را پس حمد کرد

خدا را و ثنا گفت بر او پس فرمود چه باک است قومی را که حرام میکنند بر نفسهای خود

طیبات را آگاه باشید انکه میخوابم شب و نکاح میکنم و افطار میکنم به روز پس کسیکه رغبت

کرد از سنت من پس نیست از من پس ایستادند اینها پس گفتند یا رسول الله پس

به تحقیق قسم خوردیم ما بر آن پس نازل فرمود خدا بر گفتار ایشان لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ

بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ

عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ

تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ

إِذَا حَلَفْتُمْ عیاشی از عبد الله ابن سنان گفت سؤال کردم او را یعنی ابا عبد الله

علیه السلام را از مردیکه گفت مر زنش را طالق یا ممالیکش را احرار اگر آشامیدم من

حرامی را و نه حلالی را پس فرمود اما حرام پس نزدیک نمیشود او را قسم یا نخورد

قسم و اما حلال پس ترک نمیکند او را پس به درستیکه او چنان است

که نیست برایش حرام کردن چیزی که حلال کرد خدا بعلت انکه خدا میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ پس نیست بر او چیزی

در قسمش از حلال طبرسی روایت کرده است از ابی عبد الله علیه السلام انکه

او فرمود نازل شد در علی علیه السلام و بلال و عثمان ابن مظعون پس اما

علی علیه السلام

او علیه السلام پس قسم خورد انکه نخوابد شب ابداً مگر چیزی که خواست خدا و اما

بلال قسم خورد که افطار نکند به روز و اما عثمان ابن مظعون قسم خورد که

نکاح نکند ابداً وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از هارون ابن مسلم از

مسعدة ابن صدقه از ابی عبد الله علیه السلام گفت شنیدم او را میفرمود در

قول خدای عز و جل لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ که فرمود لغو گفتن

مرد لا والله و بلی والله است و حال انکه نمی بندد بر چیزی از او و از علی ابن ابراهیم

از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از ابی عبد الله علیه السلام در قول خدای عز و جل مِنْ

أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ فرمود او مانند چیزیست که می باشد انکه

آنچنان است که میباشد در خانه کسیکه میخورد بیشتر از مدی و از ایشان است

کسیکه میخورد کمتر از مدی پس میان آن و اگر خواستی گردانیدی برای ایشان آدمی

یعنی مخلوطی که قاتغ گویند ما استعارهٔ از لفظ ترک که بفارسی خورش گفته شود
وادم کمتر او نمک است واوسط او سرکه وزیت است وبلندترش گوشت
وازاو از علي ابن ابراهیم از پدرش از احمد ابن محمد ابن ابي نصر از ابي جمیله از ابي
عبد الله علیه السلام فرمود در کفارهٔ قسم آزاد کردن کردنی وطعام دادن
ده مسکین از اوسط چیزیکه طعام میدهید اهل خودتان را یا کسوهٔ ده مسکین
ووسط سرکه وزیت است وبلندترش نان وگوشت وصدقه دو مدّ
از گندم است براي هر مسکیني وکسوه دو ثوب است پس کسیکه نیافت
پس براوست روزه میفرماید خداي عزوجل فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ
أَيَّامٍ وازاو از علي ابن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ابي ایوب از ابي
بصیر گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام را مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ
أَهْلِيكُمْ فرمود چیزیکه کفایت می کنید به او عیالتان را از اوسط آن عرض

کردم

کردم از اوسط آن فرمودی وچه است اوسط آن فرمود سرکه وزیت خرما ونان که سیر
کنی به او ایشانرا یک مرتبه عرض کردم کسوت ایشان فرمود یک ثوب است وازاو
از علی ابن ابراهیم از پدرش از صفوان ابن یحیي از اسحاق ابن عمار از ابي ابراهیم
گفت سؤال کردم آنرا از کفارهٔ قسم در قول خدا فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ
چه است حدّ مَنْ لَمْ يَجِدْ وانکه مردي سؤال میکند در کف خود واو چی یابد پس فرمود
زمانیکه نبود نزدش زیاده از قوت عیالش پس او از کسانی است که نیافت وازاو
از محمد ابن یحیي از احمد ابن محمد از علی ابن حکم از ابي حمزه گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام را
از کسیکه گفت والله پس وفا نکرد پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام کفاره او طعام
دادن ده مسکین است یک مد یک مد از آرد یا گندم یا انکه آزاد کردن کردنی است
یا روزه سه روز پی در پی زمانیکه نیافت چیزی از اینها وازاو از ابي علا اشعري از محمد ابن
عبد الجبار و محمد ابن اسماعیل از فضل ابن شاذان همه از صفوان از ابن مسکان

از حلبی از ابي عبد الله علیه السلام در کفارهٔ قسم طعام میدهد ده مسکین مد بمد هر مسکینی را
مدي از گندم یا مدی از آرد یا خوردنی وکسوت میدهد ایشانرا دو ثوب یا آزاد کردن
کردنی واو در آن بخیار است پس اگر قادر نشد بر یکی از سه کار گردد پس روزه سه روز
است عیاشی از عبد الله ابن سنان از ابي عبد الله علیه السلام گفت قول خدا
لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ فرمود او گفتن مرداست لا والله وبلی والله
وحال انکه نمی بندد دلش را در چیزی ودر روایت دیگر از محمد ابن مسلم فرمود ونمی بندد
بر دل از اسحق ابن عمار گفت سؤال کردم ابا الحسن علیه السلام را از طعام دادن ده مسکین
مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا طعام دادن شصت مسکین
۱۱ یا جمع می شود آن فرمود نه ولکن داده می شود بر هر آدمی آدمی چنانکه
فرمود خدا گفت عرض کردم پس میدهد مرد خویش خود را زمانیکه محتاج باشند
فرمود بلی عرض کردم آیا پس میدهد ایشانرا زمانیکه بوده باشند ضعفا از غیر

اهل ولایة

اهل ولایة پس فرمود بلی واهل ولایة دوست تراست بسوی من از محمد ابن
مسلم از یکی از دو امام علیهما السلام فرمود در قسم در طعام دادن ده مسکین
آیا نمیبینی انکه او فرمود مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ
تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس شاید اهل تو قوت ایشان
براي هر انسانی کمتر مد باشد ولکن حسابی می شود در آردش وآبش وخمیرش
پس آن هنگام او مجزي میشود از براي هر انسان مدي واما کسوت ایشان پس اگر
موافق شدي به او زمستان را پس زمستانی است واگر موافق شدي به او تابستانرا
پس کسوهٔ تابستان است از براي هر مسکینی ازاری ورداي وازبراي زن چیزي
که بپوشد چیزي که حرام است ازاو ازاري وقماري وچادري وروزه سه روز
واگر خواستي انکه روزه بگیري اینست که صوم از حسد نیست ونیست از مال تو
ونه غیر مال یا غیر حسد متوجهم یعنی روزه را از غیر انکه خودت بگیري ادا

نوانی کرد از سماعة ابن ابی مهران از ابی عبد الله علیه السلام گفت سؤال کردم او را از قول
خدا مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ اَهْلِيكُمْ اَوْ كِسْوَتُهُمْ در کفارهٔ یمین فرمود چیزی که میخورند
اهل خانه سیر میکنند مساکین را روزی و بود که بعجب آورد او را مد برای هر مسکینی اَوْ
كِسْوَتُهُمْ فرمود دو ثوب از برای هر مردی مترجم وجه جمع آنکه یک وقت
تره می خورانند یک وقت خشکه میدهد و وقتی که تره میخورانند البته یک مد گندم
هر مسکینی نمیخورد و جای عجب است هر مسکینی بخورد ولکن اگر خشکه دادن باشد
هر مسکینی مدی از آنجهة است که خرج دارد چنانکه در حدیث پیش فرمود از ابی
بصیر گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام را از قول خدا مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ
اَهْلِيكُمْ فرمود قوت عیالت و قوت امروز مدی است عرض کردم اَوْ كِسْوَتُهُمْ
فرمود ثوبی از ابراهیم ابن عبد الحمید از ابی ابراهیم علیه السلام که سؤال کردم او را از
طعام دادن ده مسکین یا شصت تا جمع میشود آن از برای آدم یکنفر فرمود

بده یکی یکی

بده یکی یکی چنانکه خدا فرمود گفت عرض کردم آیا پس میدهد او را ضعفا و از زنان
از غیر اهل ولایت پس فرمود بلی و اهل ولایت دوست تر است بسوی من
از ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام فرمود در کفارهٔ یمین داده میشود هر انسان
مسکینی را مدی بر قدر قوت دادن انسان از اهلت در هر روز و فرمود
مُدّ از گندم میباشد در او مزد آسش و هیزمش بر هر یک مسکینی اَوْ كِسْوَتُهُمْ
دو ثوب است و در روایة دیگر از او دو ثوب از برای هر مردی و کردن آزاد
میشود از مستضعفین در آن چنان چیزی که واجب است بر تو در او رقبه از
زراره از ابی عبد الله علیه السلام فرمود در کفارهٔ قسم آزاد کردن کردنی یا طعام
خورانیدن ده مسکین از اوسط چیزی که میخورانید اهل خودتان را با خورش است
و وسط او سرکه و زیت است و بلند ترش نان و گوشت و صدقه مد مد
هست از برای هر مسکینی و کسوه دو ثوب است کسیکه نیافت پس بر او است روزه

یمید بداو را ضعفا خورش خورد از فرمود بلی گفت عرض کردم ابا بصیر

میفرماید خدا فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ و روزه میگیرد انرا پی در پی
و جایز است در عتق کفاره مولد و جایز نیست در عتق قتل مگر مقرهٔ بتوحید
مترجم مولد به تشدید لام زائیده شده میان عرب است در قاموس
و ظاهر آدر اینجا زائیده شده در اسلام باشد که ما خانه زاد خوانیم از حلبی از ابی عبد الله
علیه السلام در کفارهٔ یمین طعام میدهد ده مسکین هر مسکینی مد مد از گندم و مد از آرد و مشتی
که بکشادگی انگشتان از هم فرجهای آن را یا کف پر کند اَوْ كِسْوَتُهُمْ از برای هر انسانی
دو ثوب یا آزاد کردن کردنی و او در آن مخیر است هر کدام از سه تا که خواست کرد پس
اگر قادر نشد بر یکی از سه پس روزه بر او واجب است سه روز از ابی حمزه از ابی جعفر
علیه السلام گفت شنیدم او را میفرمود آنکه خدا تفویض کرد بر مردم در کفارهٔ یمین مانند
چیزیکه تفویض کرد بسوی امام در محارب آنکه بکند چیز هرا که خواست فرمود هر چیزی
در قرآن اَوْ است پس صاحب او در او مخیر است مترجم بنابر تحقیق آخر

روزه داخل

روزه داخل نیست در خیار و اگرچه مقدم شد حدیثی نیز در خیار آن و آن وَاِنْ
شِئْتَ اَنْ تَصُومَ بود که آنهم معین نیست زیرا که به معنی اِذَا شِئْتَ اَنْ تَصُومَ
نیز گردد که آن هنگام اختیار او برای زمان صوم باشد از زمان دیگر صوم را
از غیرش مع کثرت باقی احادیث و موافقت آن ظاهر قرآن را از زهری از علی ابن
الحسین علیه السلام فرمود روزهٔ سه روز در کفاره یمین واجب است برای کسیکه
نیافت طعام دادن را فرمود خدا فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ و فرمود ذٰلِكَ كَفَّارَةُ
اَيْمَانِكُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ همهٔ آن متتابع است نه متفرق از اسحق ابن عمار از ابی عبد الله
علیه السلام گفت سؤال شد از کفارهٔ یمین در قول خدا فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ چه است حد کسیکه نیافت پس این مرد سؤال میکند در کف خود
و او میباید پس فرمود زمانیکه نباشد زیادهٔ روزش از قوت عیالش پس او
لا یجد است و فرمود روزهٔ سه روز است که جدا نمیشود میان آن از ابی خالد

قماط اینکه او شنید اباعبدالله علیه السلام را که میفرمود در کفارهٔ یمین کسیکه باشد
برای او چیزی که طعام دهد پس نیست برای او روزه گرفتن طعام داد ده مسکین را مد مد
پس اگر نیافت پس روزهٔ سه روز است یا عتق رقبه است یا کسوه است و کسوه دو ثوب
است یا طعام دادن ده مسکین است هر کدام یک که کرد چیزی است از او مجزی و حکم
پس از آن که حد هر یک را فرمود که روزه بعد از عجز آن سه معین میشود بعد از آن
هر چهار یکه هر یک فی نفسه بجای خود مجزی از کفاره یمین بود بیان فرمود
تبیین بودنی از علی ابن ابی حمزه از ابیعبدالله علیه السلام فرمود فَاِنْ لَمْ
يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ پی در پی است و اطعام عشرة مساکین مد مد
است از حلبی از ابیعبدالله علیه السلام فرمود روزهٔ سه روز در کفارهٔ یمین
متتابعات است که فصل نمیدهد میان آن گفت و فرمود هر روزهٔ سه روزی
متتابعت است يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ

رجس

رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ اِنَّمَا يُرِيْدُ ا
لشَّيْطَانُ اَنْ يُوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاۤءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ
يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ محمد ابن
یعقوب از ابی علی اشعری از محمد ابن عبدالجبار از احمد ابن نظر از عمرو ابن شمر از ابی جعفر
علیه السلام فرمود چون نازل فرمود خدای عزوجل بر رسولش اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ
وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ گفته شد
یا رسول الله چه است میسر فرمود هر چیزی که قمار به او باخته میشود حتی کعبها
و جوز گفته شد پس چه است انصاب فرمود چیزیکه کشتند برای خدایانشان
گفته شد پس چه است ازلام فرمود قداحشان اینچنان چیزی که قسمت می‌نمودند
به او از او از بسیاری از اصحاب شیعه از سهل ابن زیاد از وشا از ابی الحسن علیه السلام
گفت شنیدم او را میفرمود میسر از قمار است و از او از حمید ابن زیاد از حسن

ابن محمد ابن سماعه از احمد ابن حسن میثمی از عبدالرحمن ابن زید ابن اسلم از زید ابن
از عطاء ابن یسار از ابیجعفر علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله
هر مسکری حرام است و هر مسکری خمر است مترجم پس بنگ هم خمر است
اگر خارج نکند او را نصی دیگر بنا بر نجاست خمر باید نجس باشد ولکن از نجاست خارج
کننده وارد شاید علی ابن ابراهیم در تفسیرش گفت و در روایة ابیجارود از ابیجعفر
علیه السلام در قول خدای تعالی يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَ
نْصَابُ وَالْاَزْلَامُ اما خمر پس هر مسکری است از آشامیده شونده‌ها زمانیکه
زایل کند عقل را و بیهوش نماید پس او خمر است و چیزی که مست کرد بسیار آن
چیز و قلیل آن چیز حرام است و آن است که ابابکر شرب کرد پیش از حرام شدن
خمر پس مست شد پس گردید که میگفت به شعر و گریه میکرد بر کشتگان
مشرکین از اهل بدر پس شنید او را پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود اللهم امسک

علی لسانه

علی لسانه پس بازداشت بر زبانش پس تکلم نکرد تا رفت از او مستی پس نازل
فرمود خدا تحریمش بعد آن و اینست که بود خمر روزیکه حرام شد بمدینه فضیخ بُسر و
خرما پس چون نازل شد تحریمش بیرون شد رسول خدا پس نشست در مسجد پس خواند به
ظرفهایشان که بودند که می‌بختند در او پس برگرداندند آنرا همه پس فرمود این همه خمر است
و به تحقیق حرام کرد آنرا خدا پس بود بیشتر چیزی برای او که سرنگون کرد در آن روز
از شرابها فضیخ و نمیدانم که برگرداندند آن روز از خمر انگور چیزی مگر یک ظرف که بود
در او مویز و خرما با هم پس اما افشردهٔ انگور پس نبود آن روز بمدینه از او چیزی
حرام فرمود خدا خمر قلیلش و کثیرش و فروشش و خریدنش و نفع بردن برای نفع زدن
به او و فرمود رسول خدا من شرب الخمر فاجلدوه ومن عاد فاجلدوه
فان عاد فی الرابعة فاقتلوه و فرمود حق است بر خدا آنکه بیاشاماند کسی را
که آشامید خمر را از آبی که بیرون می آید از فرجهای موهنات و موهنات زنان

زانیه است خارج می شود از فرجهاشان صدید وصدید چرک وخون غلیظ
مختلط است که اذیت میکند اهل آتش را حرارت او وکند او وفرمود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه خورد خمر را قبول نشد برای او نماز چهل شب پس چون
عود کرد پس چهل شب از روز یکه آشامید او را در آن چهل شب از غیر توبه آشامانید
او را خدا از کل خبال وخبال صدید اهل النار فی القاموس وصدید اهل النار
قیح ودم غلیظ مختلط یؤذی اهل النار حره ونتنه علی الجزء علی
ذالک کل خبال چرک اهل جهنم باشد خلاصه وناهیده شد مسجدی اینکه
نشست در او رسول خدا روزیکه ریخت در او شرابها مسجد فضیخ از آن روز بعلة
انکه آن فضیخ بود بشتر چیزیکه برگردانده از اشربه واما میسر پس نرد وشطرنج
وهر قماری میسر است واما انصاب پس بتهای اجنانی که بودند که می پرستیدند
انرا واما ازلام فرمود قداح اجنانیکه بودند که قسمت می انداختند به آن مشرکون
عرب

عرب در امور جاهلیة که همه آن بیع او بود وشراء او وانتفاع بچیز از آن حرام است
حرام کردیده از خدا او ویلید است از عمل شیطان پس قرین فرمود خدا خمر
ومیسر را باتبها عیاشی از ابی الحسن رضا علیه السلام گفت شنیدم او را می فرمود
انکه شطرنج ونرد واربعة عشر وهر چیزیکه قمار باخته میشود بر او از آن جمله است
پس او میسر است وار او از ابی الحسن رضا علیه السلام گفت فرمود میسر او
قمار است از هشام ابن سالم از ابیعبد علیه السلام گفت شنیدم او را
میفرمود بین چیزیکه حمزة ابن عبد المطلب واصحابیکه برایش بود بر شرابیکه بر
ایشان بود که گفته میشد برای او سرگه فرمود پس متذکر شدند شریف را
والشریف شاید شارف باشد بنابراین معنی از جملهٔ سهام که استقسام
به او میشده است عتیق بوده است وایضاً ناقهٔ پیر نیز گفته میشده چون
شارفه وناقهٔ شرافیه سخت دو کوش جسیمه را کویند باتیها من المعنی

خاصه به آخر که بخوانی مناسبت دارد پس گفت برایشان حمزه چگونه باشد برای
ما به او پس گفتند این ناقهٔ پسر برادرت علی پس بیرون شد بسوی او
پس نحرش کرد پس گرفت جگرش وسنامش پس داخل کرد برایشان
گفته است در قاموس فی الشرف ومن البعیر سنامه والشوط او نحو
میکل وبنابراین سنام خواهد بود وشوط قطعهٔ گوشت است خاصه برای بریان
کردن وسنام کوهان است از شتر ومیکل یکجنب اوست وخلاصهٔ معنی شریف
که فعیل از شرف باشد بنابراین معنی بمناسبت این مقام قطعهٔ گوشتی است
از یکجانب کوهان شتر بر سر سخن رویم فرمود ورو آورد علی علیه السلام پس دید
ناقهٔ خود را پس داخل شد او را از آن مترجم یعنی به دل آمد او را
از آن فاعل مقدر است که شیئ باشد پس گفتند برای او عمت حمزه کرد
این را فرمود پس رفت سوی پیغمبر پس شکایت کرد او را به سوی او فرمود
پس رو آورد

پس رو آورد با او رسول خدا صلی الله علیه وآله پس گفته شد از برای حمزه این رسول خدا است
بباب خانه فرمود پس بیرون آمد حمزه با حال خشم پس چون دید رسول خدا غضب در روی
حمزه منصرف شد فرمود پس جسارت کرد برایش حمزه ای اراده کرد پسر ابیطالب انکه
بکشد ترا به زمامی کرد پس داخل شد حمزه منزلش ومنصرف شد رسول صلی الله علیه وآله
فرمود وبود پیش از احد فرمود پس نازل فرمود خدا تحریم خمر پس امر فرمود رسول خدا
به خمر فهایشان پس برگردانیده شد فرمود پس ندا شد در مردم به خروج سوی احد
پس بیرون شد رسول خدا او بیرون شدند مردم وبیرون شد حمزه پس درنگ
کرد کنارهٔ از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود پس چون بهم خوردند مردم حمله کرد
حمزه در مردم تا غالب شد در ایشان پس برگشت سوی جایش پس گفتند برایش
مردم الله الله ای عم رسول خدا انکه بروی ودر نفس رسول خدا بر تو چیزی باشد
فرمود پس حمله فرمود در ثانی تا غایب شد در مردم پس حمله فرمود در ثانی تا

غایب شد ور مردم پس برگشت سوی موقفش پس کفتند براش الله الله ایهم
رسول خدا ان تذهب وفی نفس رسول الله علیك شیئ پس رو
آورد سوی پیغمبر پس چون دید پیغمبر اورا روآور بنده جانبش رو آورد سوی
او پس دست به کردنش در آورد و بوسه داد رسول خدا میان دو چشمش فرمود
پس حمله کرد بر مردم پس شهید شد حمزه و کفنش کرد رسول خدا در نمرهٔ مترجم
ندانستم نمره صاحب حاضری دارم میکوید از لباس مایعوض به اللباس است
وار قاموس ندیدم مکر نمره ولا له بر واحد نمر کند و علی ذالك یک قطعه از خرما
که جلت باشد کفته شود و بر پوست آن که خرما در آن کنند بقرینه شاید
استعمال شود که آن را عرب قوصره کوید پس فرمود ابو عبد الله علیه السلام
مانند ازسر بان من است این پس که بود زمانیکه پوشید روپش پیدا شد دو پایش
وزمانیکه پوشید رویش فرمود پس پوشید به آن نمره رویش و کردید

برو و پایش

برو و پایش که واکذاشت فرمود پس منهزم شدند مردم و باقی ماند علی علیه السلام پس
فرمود براش رسول خدا چه کردی عرض کرد یا رسول الله لزمت الارض پس فرمود
ذالك الظن بك و فرمود رسول خدا قسم میدهم ترا بپروردکار من پس بدرستیکه
تو اکر خواستی عبادت کرده نشدی مترجم یعنی قسم میدهم ترا در مسئله
چیزی که وعده کرده مرا پس بدرستیکه تو اکر خواستی غیر آن را خواستی پرستیده نشد بنت را
یعنی این دو متلازم مانند پس خواست خواست تست یعنی چه میشود اکر آن را هم خواسته
باشی کر جملهٔ کاینات کافر کردند بر دامن کبریات نمی‌نشیند کرد که بی نیازی زیرا که
بعثت رسول بود صلی الله علیه و آله غایت بعث در دعوت سوی پرستنده
شدن حق به یکانکی در حکمت خلیقه از ابی الصباح از ابی عبد الله علیه السلام کفت
سؤال کردم اورا از نبیذ و خمر بیک منزلتند فرمود نه نبیذ نبیذ به منزله خمر
بدرستیکه خدا حرام فرمود خمر کمش و زیادش چنانکه حرام فرمود میته و دم و لحم خنزیر

و حرام فرمود پیغمبر از اشربه مست کننده را و چیزیکه حرام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس بتحقیق حرام کرد آن را خدا عرض کردم آیا دیدی رسول خدا چکونه بود حی زد
در خمر پس فرمود بود که می زد به نعال و زیاد کرد هر وقت آورده شد به شرب
کننده پس زایل شد مردم که زیاد کردند تا ایستاد به هشتاد اشاره کرد
به آن علی علیه السلام بر عمر از عبد الله ابن جندب از کسیکه خبر داد او را از ابی عبد الله
علیه السلام فرمود شطرنج میسر است و نرد میسر است از اسماعیل جعفی از ابی جعفر علیه السلام
فرمود شطرنج و نرد میسر است از یاسر خادم از رضا علیه السلام کفت سؤال
کردم اورا از میسر فرمود ثقل از هر چیزی فرمود خبز و ثقل چیزیکه بیرون می‌اید
میان دو مراهن از درهم و غیر درهم مترجم الثقل کعنب ضد الخفة
معلوم است والاثقال کنوز الارض و تثاقل عنه تثقل و تباطا و القوم
لم ینهضوا للنجدة و قد استنهضوا لها و اتحلوا بثقلتهم محرکة و

کعنب

کعنب و فرحه ای باثقالهم و امتعتهم کلها والقی علیه مثاقیله
مؤنته بنابراینها همه معنی اوکران از هر چیزیست که بر صاحب و معاملت تحمل او
دشوار باشد و خبر که فرمود از بعد نانی است که از آن کرانی بر آید چنانکه آخرش فرماید
مایخرج بین المتراهنین من الدراهم و غیره والله اعلم از هشام از ثقة
بلند کرد اورا از ابی عبد الله علیه السلام انکه کفته شد برای او روایت شده از شما
انکه خمر و میسر و انصاب و ازلام مرد انند پس فرمود نه بود که خطاب کند خلقش را به این
ناعقلان مترجم یعنی نه بود خدا که ذوی العقول را بغیر ذوی العقول
مخاطب کند که خمر و میسر و انصاب و ازلام باشد تواند شد وقتی که انقدر نور عقل
از انهار فته باشد ولا ینافی اکر قول باشد در او و مع ذالك هذا حقیق عند التحقیق
و یرجح عند ذالك علیه ان یصدقه زمخشری در ربیع الابرار نازل کرد خدا
در حرمت آیه یسئلونک عن الخمر والمیسر پس بودند مسلمانان میان شارب

وتارک تا اینکه شرب کرد خمر را مردی پس داخل شد در نمازش پس هجرت کرد
پس نازل شد یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری پس
آشامید آن را کسیکه آشامید آنرا از مسلمانان تا آشامید آن را عمر پس گرفت
زقن شتری پس شکافت سر عبد الرحمن ابن عوف پس نشست که نوحه میکرد بر
کشتگان بدر به شعر اسودین وهی افتادنگان وغلط میزد معنی بعفر که در لفظ اسب
عفرة فی التراب وعفره مرغه فیه ومرغ الدابه فی التراب تمرغا قلبها القاموس
الحاصل شعر اسودین وکاین بالقلیب قلیب بدر من القینات والشرب الکرام
وکاین بالقلیب قلیب بدر من الشیزی المکلل بالسنام ایوعد
ابن کبشه ان سنحیی الخنوة العذرة والفرجه فی الحض وحی خنوا
الحشن خیی کرضی واحنی علیهم اهلکهم والدهر علیه طال وخنی الدهر
آفاته وخنیت الجذع قطعت هیچ یک مناسبت ندارد مگر ستیحی باشد

مترجم [illegible]

بمناسبت

بمناسبت ماقبل ومابعد وکیف حیوة اضداء هام ایعجزان یرد
الموت عنی وینشرنی اذا بلیت عظامی الا من مبلغ الرحمن عنی
وینشرنی اذا بلیت عظامی الا من مبلغ الرحمن عنی بانی تارک
شهر الصیام فقل لله یمنعنی شرابی وقل لله یمنعنی طعامی
معنی وچه بسیار به بر وافتادگان بر او افتادگان بدر از نیزه‌ها وآشامندگان کرام
وچه بسیار به بر وافتادگان بر وافتادگان بدر از سینیهای مکلل به دنبه
آیا وعده میدهد ما را پسر کبشه اینکه زود است که زنده می کردند وچگونه زندگی
ضدهای از بیم متلاشی است آیا گمان دارد عاجز کردنش کار را به آن خاری که
که برگرداند موت را از من ونشر کند مرا از مانیکه پوسیده شد استخوانهایم آیا کیست
برساند رحمن را از من بانیکه من ترک کننده ماه روزه ام پس بگو برای خدا منع
کند مرا آشامیدنم وبگو برای خدا منع کند مرا خوردنم مترجم بدنمیگویند

شراب خورها که در خوردن شراب هر کس هر چه در باطن دارد ظاهر میکند پس رسید
آن را رسول خدا فخرج مغضبا یجر رداءه پس بلند فرمود چیزی که بود بر دستش
لیضربه پس گفت عمر اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله فانزل الله
سبحانه وتعالی انما یرید الشیطان تا فرمودن او فهل انتم منتهون
پس گفت عمر انتهینا مترجم ضرری ندارد بحال کسیکه عصمت را شرط
ندانست وروایت کرده است حسین ابن حمدان خصیبی وحسن ابن ابی الحسن دیلمی
رحمه الله ومؤلف نوشته است واللفظ للدیلمی وبنابر این روایه حسن ابن حسن
برای دیلمی است اگر باشد از صادق علیه السلام انکه ابا بکر ملاقات کرد امیر المؤمنین
علیه السلام در سکه بنی نجار پس سلام داد بر او ومصافحه کرد او را وعرض کرد ای ابا الحسن
آیا در نفس تو چیزیست از خلیفه خواستن مردم مرا وچیزیکه از روز سقیفه بود وکراهت
در بیعت قسم بخدا که نبود از اراده من مگر مسلمین اجماع کردند بر امری که نمیسزید

مخالفت

مخالفت کردنم ایشان را واو بعلت اینکه پیغمبر فرمود لا تجتمع امتی علی ضلالة
پس فرمود برایش امیر علیه السلام امت اوکسانی اند که اطاعتش کردند از بعد
در عهدش وگرفتند به هدایتش ووفا کردند به چیزیکه عهد کردند خدا را بر او وبدل
نکردند وتغییر ندادند عرض کرد برایش ابو بکر قسم خدا را یا علی اگر گواهی داد نزد
من این ساعت کسیکه وثوق داشته باشم به او انکه تو احقی به این امر از آینه
تسلیم کردم انرا سوی ت رضا شد کسیکه رضا شد وبد شد آمد کسیکه بدش آمد پس
فرمود برایش امیر المؤمنین علیه السلام ای ابا بکر پس آیا میدانی اوثق از رسول خدا
وبتحقیق گرفت بیعت من بر تو در چهار جا وبر جماعتی که با تو بودند که در ایشان
عمر بود وعثمان بود در یوم الدار ودر بیعت الرضوان تحت الشجره ودر روز جلوسش
در خانه ام سلمه ودر روز غدیر بعد بازگشتنش از حجة الوداع پس گفتید شما به
تمامتان شنیدیم ما واطاعت کردیم مر خدا ورسولش را پس فرمود برای شما

الله ورسوله علیکم من الشاهدین پس گفتند شما بتمامتان الله ورسوله علینا من الشاهدین
پس فرمود برای شما وباید گواهی دهد بعض شما بر بعض و برسانند شاهد شما غایبان را
وکسیکه شنید از شما کسیکه نشنید پس عرض کردید بلی ای رسول الله و برخاستید شما
بتمامتان که تهنیت گفتید رسول خدا را و تهنیت گفتید مرا به کرامت خدا مر ما را
پس نزدیک شد عمر و زد بر شانه من وگفت بحضور شما بخ بخ یا ابن ابیطالب
اَصْبَحْتَ مَوْلاٰنا وَمَوْلَی الْمُؤْمِنِین پس عرض کرد براش ابوبکر هرآینه بتحقیق
که یادکردی مرا امری اگر بود رسول خدا حاضر پس کردیدی که می شنیدم اورا از
او مترجم جواب لو محذوف است وبقرینهٔ مابعد که اجابت او
باید تصدیقت می کردم باشد چه اگر از مقام تکذیب او بود که تو راست میگفتی
جواب باشد هرآینه آن امر بزرگ در معرضیکه نه اقرار بقبول باشد به فعل نمی آورد
صاحب امر پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام خدا ورسول او بر تو از گواهان ای
ابابکر

ابابکر اگر بدیدی رسول خدا را زنده که بفرماید برایت که تو ظالمی برای من در گرفتن حق من
آنچنان چیزیکه گردانید خدا ورسولش برای من دون تو ودون سایر مسلمین آنکه
تسلیم کنی این امر برای من وخلع کنی نفس خودت را از او پس گفت ابوبکر یا اباالحسن
واین شود که ببینم رسول را زنده بعد موتش وبفرماید برایم آن پس فرمود امیرالمؤمنین
علیه السلام بلی ای ابابکر گفت پس بنما مرا آن اگر راست است پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام
خدا ورسولش بر تو از گواهانند آنکه تو وفا کنی بچیزی که گفتی گفت ابوبکر بلی پس زد
امیرالمؤمنین بر دستش وفرمود بشتاب با من جانب مسجد قبا پس چون وارد شدم
هردو مقدم شد امیرالمؤمنین پس داخل شد مسجد پس چون دید حضرت رسول را
ابوبکر افتاد بر رویش مانند مغشی علیه پس ندا فرمود او را رسول خدا بردار سرت ای گمراه
فریفته شده پس برداشت ابوبکر سرش وگفت لبیک یا رسول الله اَحَیاةٌ
بَعْدَ الْمَوْت پس فرمود ویل ترا ای ابابکر اِنَّ الَّذی اَحْیاهٰا لَمُحْیِی الْمَوْتیٰ اِنَّهُ

عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ فرمود پس خاموش شد ابابکر وشخوص یافت چشمهایش
جانب رسول الله صلی الله علیه وآله وفرمود وای ترا ای ابابکر فراموش کردی چیزیکه
عهد کردی خدا ورسولش را در جاهای چهارگانه برای علی پس عرض کرد فراموش نکردم
آنرا ای رسول خدا پس فرمود براش چه بود ترا امروز که مناشده کردی علی را در آن
ویادمی آورد ترا پس میگفتی فراموش کردم وقصه فرمود براو رسول خدا چیزی
که جاری شد میان او ومیان علی تا آخرش پس نه کم کرد کلمه از او ونه زیاد کرد
در او کلمهٔ پس گفت ابوبکر یا رسول الله پس آیا از توبه است وآیا عفو میکند
خدا بر من هرگاه مانیکه تسلیم کردم این امر را سوی امیرالمؤمنین فرمود بلی ای ابابکر ومن
ضامنم برایت بر خدا اگر وفا کردی فرمود پس غایب شد رسول خدا مترجم
هیچ از این امور عظام در چنین امر عظیم بعید نیست زیرا که ابابکر منشأ کلفت
کلیه مر علهٔ غائیهٔ ایجاد را بوده است وحرمان او وخدا را به بزرگی در چنین امر احدی
نبوده

نبوده ولازم بوده است خدا را که او را چیزی بر ذات لازم نشود ولی کارخانهٔ صفاتش را
که حجت از هر حیث بر مظهری چنانکه قابل چنین بعدی وحرمانی وبحرانی است تمام
نماید لِئَلّاٰ یَکُونَ لِلنّٰاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُل پس دامن گیر شد
ابوبکر به امیرالمؤمنین وعرض کرد الله الله در من ای علی بگرد با من سوی منبر رسول الله
تا برایم منبر را وقصه کنم بر مردم چیزیکه مشاهده کردم ودیدم از امر رسول خدا وچیزیکه فرمود
برایم وچیزیکه عرض کردم براش وچیزیکه امر فرمود مرا به او وخلع کنم نفس خود را از این
کار وتسلیم کنم او را سوی تو پس فرمود امیرالمؤمنین من با تو ام اگر گذاشت ترا
شیطانت پس گفت ابوبکر اگر او ترک نکند مرا من ترکش کردم وعصیانش کردم
پس فرمود امیر علیه السلام براش آنهنگام اطاعتش کنی ومعصیتش نکنی وا نیست
که نمانیدم چیزیکه نمانیدم برای تأکید حجة بر تو وگرفت بدستش وبیرون شدند
از مسجد قبا که اراده کردند مسجد رسول خدا را وابوبکر بعضش بر بعض میزد یعنی

اعضایش ورنک برنک میشد ومردم نظر داشتند سویش ونمیدانستند
چه شده تا ملاقات عمر شد پس کفت براش اي خلیفهٔ رسولخدا چیست حالت
وچه بزرک آمد ترا پس کفت ابوبکر بکذر از من اي عمر پس قسم بخدا اکر نشنوا نیدم
ترا قولي پس کفت براش عمر کجا اراده داري اي خلیفهٔ رسولخدا پس کفت براش ابوبکر
اراده دارم مسجد را ومنبر را پس کفت نیست اینوقت نماز ومنبر پس کفت ابوبکر
بکذر از من پس نیست براي من در کفتار تو پس کفت عمر اي خلیفهٔ رسولخدا آیا پس
داخل نمیشوی منزلت پیش از مسجد پس نیکوکني وضو را کفت چرا پس ملتفت شد
ابوبکر سوي علي وعرض کرد اي اباالحسن بنشین جانب منبر تا بیرون آیم سویت
پس تبسم فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمود اي ابابکر بتحقیق کفتم آنکه شیطانت
وانمیکذارد ترا بابیرت می کرداند وکذشت امیرالمؤمنین پس نشست بجانب
منبر وداخل شد ابوبکر منزل خودش را وعمر با او پس کفت اي خلیفهٔ رسولخدا

جه رخصت

چرا خبر نمیدهی مرا امرت وحدیث کن مرا به چیزي که بزرک نمود ترا به او علي
ابیطالب پس کفت ابوبکر ویحک ای عمر بر می کردد رسولخدا بعد موتش زنده وخطاب
می کند مرا در ستم بر علي راورد حقش براو وخلع خودم از اینکار پس کفت قصه کن بر قصه ات
از اولش تا آخرش پس کفت براش ویحک ای عمر والله بتحقیق کفت براي علي انکه تو
نمیکذاري مرا بیرون آیم از این مظلمه وانکه تو شیطان منی پس ترک کن مرا از خودت
پس زایل نشد عمر مراقبتش داشت تا حدیث کرد او را به حدیث خود از اولش تا آخرش
پس کفت بخدا اي ابابکر فراموش کردي شعرت در اول ماه رمضان اینجانی که فرض
شد بر ما روزه اش هنکامي که آمد ترا حذیفه ابن یمان وسهل ابن حنیف ونعمان ازدی
وخزیمه ابن ثابت در روز جمعه سوی خانه ات تا قضا کنند ترا وامي که بر تو بود پس
چون منتهی شدند سوي دروازهٔ خانه شدند برات صلصله در خانه پس ایستادند
بدر وادن نخواستند بر تو پس شنیدند ام بکر زوجه ات که انشاد می کرد ترا

ومی کفت بتحقیق افتاد آفتاب پشت شانه ات برخیز سوي داخل خانه و دوری
کن از دروازه تا نشنود ترا احدي از اصحاب محمد پس بدرکند خونت پس بتحقیق دانستم
انکه محمد بدر کرد خون کسیکه میخورد در روزی از ماه رمضان از غیر سفر ومرض از روی
مخالفت خدا ورسول پس کفتی براش بیار مادرت حباد شب مانده طعامت و پر کن
کاسه از خمر وحذیفه وکسانیکه با او بودند بباب میشنیدند محاورهٔ شما را پس آمد
به صحفه که در او طعام از شب بود وقدحی پر از خمر پس خوردی از صحفه و آشامیدی
از خمر در روشنی روز وکفتی مر زوجه ات را این شعرها ذریني اصطبح یا ام بکر
فَاِنَّ الْمَوْتَ نَقَّبَ عَنْ هِشَامٍ وَنَقَّبَ عَنْ اَخِيكَ وَكَانَ صَعْبًا مِنَ
الاَقْوَامِ تَشْرِبُ الْمُدَامُ يَقُولُ لَنَا ابْنُ كَبْشَةَ سَوْفَ نَحْيَى وَكَيْفَ
حَيَاةُ اَصْدَاءٍ وَهَامٍ وَلَكِنْ بَاطِلٌ مَا قَالَ هٰذَا وَاِفْكٌ مِنْ زَخَارِفِ
الْكَلَامِ اَلَا هَلْ مُبْلِغُ الرَّحْمٰنِ عَنِّي بِاَنِّي تَارِكٌ شَهْرَ الصِّيَامِ وَتَارِكُ

تهیه

كُلَّمَا اَوْحَى اِلَيْنَا مُحَمَّدٌ مِنْ اَسَاطِيرِ الْكَلَامِ فَقُلْ لِلّٰهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي
وَقُلْ لِلّٰهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي وَلَكِنَّ الْحَكِيمَ رَاٰى حَمِيرًا فَاَلْجَمَهَا فَتَاهَتْ
فِي اللِّجَامِ مترجم در شعر پیش اصداء نوشته بود واصداء بنده به
تشدید دال خواندم معنی اکنون معلوم شد اصداء جمع صدءة است والصدءة
شقرة الی السواد وعلی ذالك شاید مراد استخوانهاي مایل به سیاهی شده از
پوسیدکی باشد ونقب فی الارض ونقب ذهب او قاترا صرف ترجمهٔ این اشعار
نمیکنیم چه اغلب واضح است پس چون شنیدند حذیفه وکسیکه با او بود بهجا کفتی محمد را
صلی الله علیه واله بهجوم آوردند بر تو در خانه ات پس یافتندت وقدح خمر در دستت بود
ودهن در او کذاشته بودي ومیخوردي از غیر بر لب نهادن پس کفتندت چه برات
است اي دشمن خدا مخالفت کردي خدا ورسولش را وبرداشتند ترا به همان هیئتت
تا مجمع مردم سوي باب رسولخدا صلی الله وقصه کردند بر رسول قصه ات را واعاده

کردند شعرت را پس نزدیك شدم از تو و ستر کردم ترا و کفتم برات در ضجیج آواز
زنبوری بکو بدرستیکه من شرب کردم خمر در شب پس مست شدم پس زایل شد
عقلم پس آمدم چیزیرا که آمدم در روز و نمیدانم به آن پس شاید انکه بکردد از تو حد
و بیرون آمد محمد پس نظر انداخت سویت پس فرمود بیدارش کنید پس کفتیم دیدیم
ما او را و او مست بود ای رسول خدا و ادراك نمی کرد پس فرمود و بحکم خمر میبرد به عقل
میدانید این از نفسهای تان و شما می آشامید آن را پس کفتیم ما ای رسول خدا و به
تحقیق کفته است در آن امرء القیس شعری را شربت الاثم حتی ذال عقلی
کذاك الخمر تفعل بالعقول پس فرمود محمد مهلت دهید ش تا افاقه یافتنش از
مستی خود و مهلت دادند ترا تا نمایند ش آن انکه مستیت رفت پس پرسید ترا
محمد و خبر دادی او را به چیزی که مقدم شد سویت از شربت به خمر شب پس چه مخطور
است امروز که تصدیق میکنی به محمد و چیزی که آمد به او پس او نزد ما ساحر کذابست

مترجم

مترجم هر کس شبهه کند چکونه بودن آن را که پیش دلش از اساطیر آید که کسی
بیند چنان چیزی و باز عود بمدعای خود کند پس بنکر د بنفس خود که همه این حالات در خود
یافت بیند موسی و فرعون نقد حالست در جزو خود تا در کلی ظهور و بروزش را در
عالم ایجاد نه استبعاد کند و نه استعجاب ورزد که هر روز بینه بر وجود خالق خود و حق
اوامر و نواهی او می بینی و چون اراده کنی بازکشت خود را شیطان آیا دی نعم خود را
از تویلاتی که برای تو در حصول شهوات ابهام داشت عرضه نماید و تعویقهای خود را
بر تو در خصوص بازداشتن مکاره اهوال منت ندهد و از بریدکی از خود بسوی ترك
دنیا به ترکش معاونات خود را ملایمات عوارض و جودت ترسانند تا از عزم حقت
بسوی اراده خود که بر باطل است بازکشند و بهلاکت رسانند الا مهل آنی که و
ذالك تقدیر العزیز العلیم و مان چکونه نشود و چرا در تو هر روز نیست خلاصه پس
کفت ابوبکر و یحك ای ابا حفص نیست شکی نزد من در چیزی که قصه کردی تو او را

برمن پس بیرون رو سوی علی ابن ابیطالب صرفش ده از منبر فرمود پس بیرون شد عمر
و علی علیه السلام نشسته بود بجانب منبر پس کفت چه بخاطر است ترا ای علی که بتحقیق
متصدی شوی خلافت را و رای من قسم خدا را غافل شد از بلندی این منبر برت
جدا شده فتاد که در ختیت صلب پس تبسم فرمود امیر المؤمنین علیه السلام تا پیدا شد
نواجد مبارکش پس فرمود وای تو از خلافت ای عمر زمانیکه واقع شدم سویت و ویل
مر امت را از بلای تو مترجم تو عید حضرت به کلمه الهیه وجودی خود است او را در مقام
قهر باسمیته القهار که حالش در بقای اختیار از برای عوالم امکان مظهر باطل را
بردعه و ترك بود و این سخنان با حقیقه را به ساختکی من مدان و از بمنداتی رو
طلب کن و بدان که امر چنان است پیش از انکه بکویی نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله کوید و اوست جنب الله پس کفت عمر این بشارت من بود ای پسر ابیطالب
راست کردی کلام مرا راست است کفتار پس منصرف شد امیر المؤمنین علیه السلام

بسوی منزلش

بسوی منزلش مترجم بشارت دانستن عمر قول حضرت را از آن است
که استشمام حصول غرض خود را از ضمن قول اوای تو از خلافت و ویل بودن بر امت
از بلایش نمود پس دانست که آن خواهد بود و شد و شاد شد به آن که هر کسی
بر فطرت خود می تند تا چه انکه او کلی بود در ضدیت حق کلی و ظهور ولایت ولوی
ای ابوبکر ضعیف نفس زار ۰ خویش را از این خلافت ترك دار ۰ باز آ و مشنو از شیطان
خود ۰ بر میفروزان به جان نیران خود ۰ که تو هم دیدی نبی را بارها ۰ که ترا کوید
خودی را کن رها ۰ باز هر باری بکردی بر خودی ۰ از ابوبکری کجا بیرون شدی ۰ این
نه خورشید است کو او مرده است ۰ پرتو از جان تو بیرون برده است ۰ نی که آن
قدری که کردی هم به کو ۰ از فروغ اوست بر چرخ علو ۰ ای ابوبکر آمد آن جوهر را
زخود ۰ او به او بکذار و سلمان شو ابد ۰ او به او بکذار و فارغ شو ز خویش ۰ که ترا
جز وهم نامد هیچ پیش ۰ جمله وهم است انکه بارت داشته ۰ از علی حق بخود برداشته ۰

آن علي در تو که وجه الله بود ◦ سر بنه جانت ابوذر شه بود ◦ شاهي دنياوي
در آن بود ◦ وابن ترا از سروري حرمان بود ◦ چشم بند است اين در و پوش
است اين آن شهرها دور باش و باطلين ◦ اين شهر آشوب از قطان در تفسير
از عمر ابن حمران از سعيد ابن قتاده از حسن بصري گفت جمع شدند علي عليه السلام
و عثمان ابن مظعون و ابو طلحه و ابو عبيده و معاذ ابن جبل و سهل ابن بيضا
و ابو دجانه انصاري در منزل سعد ابن ابي وقاص پس خوردند چيزي پس مقدم
داشت سعد سوي شان چيزي از فضيخ پس برخواست علي عليه السلام و بيرون شد
از ميان شان پس فرمود لعنت کند خدا خمر قسم خدا را نمي آشامم چيزي
که ببرد عقلم و خنده کند به من کسيکه ببيندم و داخل کنم کريمه خود را کسيکه
اراده ندارم و بيرون شد از ميان شان پس آمد مسجد و فرود آمد جبرئيل
به اين آيه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا پس فرمود علي عليه السلام کمي باد براي شوکمي
فرمود

قسم خدا را يا رسول الله هر آينه بود نظرم در آن تا فرود آيد از ابتدائيکه بودم صغير گفت
حق قسم خدا را اي جنان کسي که نيست خدائي جز او که نيا شاميد علي خمر را پيش
از تحريمش و نه ساعتي قط وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِ
نْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آ
مَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ علي ابن ابراهيم ميفرمايد معصيت مکنيد و سوار مشويد شهوات را
از خمر و ميسر فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ ميفرمايد عصيتم فاخذروه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ
رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ زيرا که تبليغ و تبيين فرمود فَانْتَهُوا و فرمود
رسول خدا اي جنان است که روا است که بشود قوميکه شب نشيني کنند و حال
که بر شرب خمر و لهو و غنا باشند پس حيوان الکه ايشان چنان اند انکه مسخ

شوند از شب شان و صبح کنند قرده و خنازير بود نيرا و اوست قول خدا و حذر
کنيد تا از حد نگذريد چنانکه از حد گذشت اصحاب سبت پس بتحقيق که بود که
سر وت يافتند تا اشرو اوند و گفتند که سبت براي ما حلال است اينست که بود حرام بر
پيشينيان ما و گرويدند که معاقب شدند بر استحلال شان سبت را و اما ما پس نيست
بر ما حرام و زايل شديم بخير از ابتدائيکه حلال داشتيم آن را و بتحقيق زياد شد مال مان
و صحت يافت جسمهايمان پس گرفت ايشان را خدا شبي و حال که غافل بودند
پس اوست قول خدا فَاحْذَرُوهُ انکه بگشايد بشما چيزيکه گشاده به کسيکه از حد
گذشت و عصيان کرد پس چون نازل شد بر خمر و ميسر و تشديد يافت
در امرش گفتند مردمي از مهاجر و انصار اي رسول خدا کشته شد اصحاب ما و حال
که مي آشاميدند خمر را و بتحقيق ناميد او را خدا رجس و گردانيد او را از عمل شيطان
و بتحقيق فرمودي چيزيکه فرمودي آيا پس ضرر ميرساند اصحاب ما را آن چيزي بعد
مردمان

بعد مردمان پس نازل فرمود خدا لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا الآيه پس اين براي کسي است که مرد يا کشته شد پيش از تحريم خمر
و جناح آن اثم است بر کسيکه آشاميد او را بعد تحريم شيخ به اسناد دادنش يا
بسند هايش از يونس از عبد الله ابن سنان گفت فرمود ابو عبد الله عليه السلام
حد است در خمر انکه بياشامد از او کم يا زياد گفت پس فرمود آورده شد عمر به قدامه
ابن مظعون و آشاميده بود خمر و ايستاد بر او بينه پس سؤال کرد علي را عليه السلام پس
امرش فرمود که بزنندش به هشتاد پس گفت قدامه يا امير المؤمنين نيست
بر من حد من از اهل اين آيه ام لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ
فِيمَا طَعِمُوا فرمود پس فرمود علي عليه السلام نيستي از اهل آن بدرستيکه طعام
اهل آن بر ايشان حلال است نيست که بخورند و نه آشامند مگر چيزي که حلال
کرد خدا بر ايشان پس فرمود علي عليه السلام بدرستيکه شارب الخمر زمانيکه شرب

کرد نمیداند چه میخورد و چه می آشامد پس بزنید اورا هشتاد تازیانه مترجم
آیه که تنزیل آن برای گذشتگان بود تاویل آن برآیندگان صاحب احتجاج تاویل
چنین فرمودند و بعد از این آیه در شان آیندگان بموجب این تاویل باید
دانست عیاشی از عبد الله ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام فرمود آورده
شد عمر ابن الخطاب به قدامة مثل آن حدیث مگر در ثمانین اول جلدة دارد
و از بعد فیما طعموا پس قرائت کرد آیه تا تمام کرد آن را دارد و بعوض انکه
طعام اهل و بر ایشان حلال است چیزیکه خورد اهل او پس او حلال است
بر ایشان است و ایضا از ابن سنان به مثل روایة اول و در نصف آخر نقل
از ابی ربیع در خمر و نبیذ نیست بمنزلة خمر به مثل حدیثی که سابق شد در ضمن تفاسیر
آیه قبل تا اسناد علی ابن ابیطالب علیه السلام در شارب الخمر بر ثمانین و زیاد
کرده است بر او تمیز ثمانین به جلدة حیثیکه زد قدامة ابن مطعون را فرمود

پس گفت

پس گفت قدامه نیست بر من جلد من از اهل این آیه ام خواند تا آمنوا پس فرمود
برای دروغ گفتی نیستی تو از ایشان بدرستیکه ایشان بودند که نمی آشامیدند
حرام را مترجم کنایه از آن که انوقت که ایشان می آشامیدند حرام
نشده بود پس فرمود علی علیه السلام بدرستیکه شارب زمانیکه شرب کرد
پس مست شد نمیداند چه میگوید و چه میکند و بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
زمانیکه آورده شد به شارب خمر زد او را و چون آورده شد به او ثانیه زد او را
و چون آورده شد به او در ثالثه زد گردنش عرض کردند پس اگر گرفته شد شارب
نبیذ مسکر که بتحقیق که مست شده است از او فرمود زده می شود هشتاد تازیانه
پس اگر گرفته شد در ثالثه کشته میشود شارب الخمر عرض کردند اگر گرفته شد
شارب الخمر نبیذ مسکر که مست شد از او آیا زده میشود تازیانه هشتاد مترجم
عبارت محل اشتباه است و اینکه هیچ از قلم نینداری این میشود که بخوانی

اگر گرفت شارب خمر نبیذ مسکر را که مست شد از او آیا زده می میشود تازیانه
هشتاد انوقت فایدهٔ بر تخصیص شارب الخمر در ذکر نیست و یا الخمر را باید از
عبارت بینداری که بگوئی چون پیش اگر گرفته شد شارب نبیذ مسکر
که در هر صورت استفهام از روی استعجاب است فرمود نیست غیر آن هر چه
مستی آرد در حال بسیاری پس کمش هم حرام است یا ایها الذین آمنوا
لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم
لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله
عذاب الیم محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از پدرش و ابن ابی عمیر
از معاویة ابن عمار در قول خدا عز و جل لیبلونکم تا و رماحکم فرمود حشر
شد برای رسول خدا در عمرهٔ حدیبیه تا رسید ایشان را دستهایشان
و نیزهایشان از او و از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی

گفت

گفت سؤال کردم اباعبد الله علیه السلام را از قول خدا عز و جل یا ایها الذین آمنوا
تا و رماحکم فرمود حشر شد برایشان صید در هر جا تا اینکه نزدیک شد از ایشان
برای آزمایششان کردن خدا به او از او از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد بلند کرد او را در
قوله تبارک و تعالی تناله ایدیکم و رماحکم فرمود چیزیکه رسید او را دستها بیض
و فراخ است و چیزیکه رسید او را نیزهایی او چیزی است که نمیرسد سویش دستها
مترجم لا ینافی ما سبق لانه خاصهم و هذا هو العام شیخ به اسناد
با اسناد خودش از موسی ابن قاسم از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی گفت سؤال کردم
اباعبد الله علیه السلام را از قول الله عز و جل لیبلونکم تا و رماحکم فرمود
حشر فرمود برایشان از هر روی تا نزدیک شد از ایشان تا آزمایششان
کند به او از او به اسنادش از موسی ابن قاسم از عبد الرحمن از حماد از حریز
از ابی عبد الله علیه السلام فرمود اگر کام گذاشت محرم بیضهٔ را و شکست پس

براو درهمی است بهاء این تصدق می شود به او به مکه واو است قول خدا تناله

ایدیکم ورماحکم عیاشی از حریز از ابی عبد الله علیه السلام فرمود زمانیکه کشت

مرد محرم کبوتری پس براو بزی است پس اگر کشت فرخی پس براو شتری است

پس اگر پا گذاشت بیضه پس شکستش پس براو درهمی است بهاء این تصدق میشود

بمکه ومنی واو است قول خدا در کتابش لیبلونکم الله بشیء من الصید

تناله ایدیکم بیض است وفراخ ورماحکم مادرهاشان بزرگهاشان

از سماعه از ابی عبد الله علیه السلام قول خدا لیبلونکم الله بشیء من الصید

فرمود آزمود ایشان را خدا به وحش پس سوار کرد ایشان را از هر جا از معاویة

ابن عمار از ابی عبد الله علیه السلام در قول خدا لیبلونکم الله تا ورماحکم فرمود

حشر شد برای رسول خدا وحوش تا رسید انها را دستهایشان ونیزهایشان

در عمره حدیبیه تا بیازمایدشان خدا به او ودر روایت حلبی از او علیه السلام حشر شد

برایشان

برایشان صید از هر جا تا نزدیک شد از ایشان پس رسید او را دستهایشان

ونیزهایشان لیبلونهم الله به علی ابن ابراهیم گفت فرمود نازل شد در غزوه حدیبیه

جمع فرمود خدا برایشان صید پس داخل شد میان نیزهاشان لیبلونهم

الله ای اختبرهم قول خدای تعالی لیعلم الله من یخافه بالغیب پیش از آن

است ولکن او عز وجل عذاب نمیکند احدی را مگر به حجة بعد اظهار عقل مترجم

یعنی علم داشتن خدا پیش از وقوع بود بمن یخافه بالغیب ومن لا یخافه ولکنه

تا آخر حدیث بعد اظهار عقل بعد انتباه است یا ایها الذین آمنوا لا

تقتلوا الصید وانتم حرم ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل

ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او

کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره

عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام

شیخ در تهذیب به اسنادش از حسین ابن سعید از ابن فضیل از ابی الصباح

گفت سؤال کردم ابا عبد الله علیه السلام را از قول خدا عز وجل در صید ومن

قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم فرمود در آهو بز است

ودر گورخر گاو است ودر نعامه جزور است مترجم والنعامة

لما تذکر ویذکر واسم الجنس نعام ویقع علی الواحد والمفازة یعنی نعامه مفازه

هم هست چنانکه طائر بود کالنعام یعنی هم چنانکه نعام مفازه است او الجزور

البعیر او خاص بالناقة فه حبا آخوند گفت که نعامه شترمرغ است مرغی که ناقه

شتر در جزایش باشد البته باید شترمرغ باشد از او به اسنادش از

حسین ابن سعید از حریز از ابی عبد الله علیه السلام فرمود در قول خدای

عز وجل فجزاء مثل ما قتل من النعم فرمود در شترمرغ بنا بر آنچه گذشت

بدنه مترجم والبدنة محرکة من الابل والبقر کالاضحیة من الغنم

تهدی

تهدی الی مکة للذکر والانثی یعنی هم از برای نرش بدنه میگویند وهم

از برای ماده اش بدنه میگویند جمع کلکتب که بدن باشد همه اینها از قاموس

بر سبیل بیان روی ودر گوره خر بقره ودر آهو بز ودر بقر بقره مترجم

البقرة بالتحریک للمذکر والمؤنث جمع بقر وبقرات وبقر به دو ضمه وبقار

والبقور وبواقر وبنا بر این معنی در گاوها گاو مشتر است یعنی حکم در گاوها گاو

که در گاوهای وحشی باشد گاو اهلی واز او به اسنادش از موسی ابن القاسم

از عبد الرحمن از علا از محمد ابن مسلم از ابی جعفر علیه السلام گفت سؤال کردم

او را از قول خدای عز وجل او عدل ذلک صیاما فرمود برابر هدی چیزیکه

برسد که تصدق کند به او پس اگر نبوده باشد نزدش پس باید روزه گیرد

بقدر چیزیکه برسد هر طعامی مسکینی را روزی واز او به اسنادش از

حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر از معاویة ابن عمار گفت عرض کردم

ابیعبدالله علیه السلام را محرم رسید شکار را فرمود بر او کفاره است عرض کردم
پس اگر عود کرد فرمود بر او کل هر وقتیکه عود کرد کفاره است و گفت
شیخ طوسی و امّا آنچه روایت کرده است حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر از
حماد از حلبی از ابیعبدالله علیه السلام فرمود محرم زمانیکه کشت صید را پس
بر او است جزاء صید و تصدق میکند بصید بر مسکین مترجم شاید
معنی بعوض صید بر مسکین باشد و شاید صید بر مسکین باشد پس اگر عود
کرد پس کشت صیدی دیگر نمیباشد بر او جزاء و انتقام می کشد خدا از او و نقمت
در آخرت است مؤلف گوید ولا ینافی ما ذکرناه لانّه محمول لما قدّمناه
من العمد لانّ من تعمّد الصید بعد ان عاد فعلیه کفارة واحدة
واذا کان ناسیاً لزمته الکفارة کلما اصاب الصید والذی یدلّ
علی ذالك ما رواه یعقوب از ابن ابیعمیر از بعض یاران از ابیعبدالله
علیه السلام

علیه السلام فرمود زمانیکه رسید محرم صید را از روی خطا پس بر او است کفاره
پس اگر رسید او را در ثانی از روی عمد پس او از جمله کسی است که انتقام می کشد
خدا از او و نمیباشد بر او کفاره محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از پدرش از
ابن ابیعمیر از حلبی از ابیعبدالله علیه السلام در محرم که شکار میکند پرنده را
فرمود بر او است کفاره در همه هر چیزی که رسید از علی ابن ابراهیم از ابن
ابی عمیر از حماد از حلبی از ابیعبدالله علیه السلام به مثل چیزی که شیخ طوسی
از حسین ابن سعید از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی از ابیعبدالله علیه السلام
روایت کرد الّا آنکه در این بر او کفاره است و در آن پس بر او است جزاء
او بود و انداخته شده است از این و تصدّق می کند بصید بر مسکین
و انداخته شده است از آخرش و نقمت در آخرت است با اندک تغیری
در الفاظ گفت ابن ابیعمیر از بعض یارانش زمانیکه رسید محرم خطا را

پس بر او است همیشه در کل چیزی که رسید صید را کفاره پس زمانیکه رسید صید را
از روی عمد پس بدرستیکه بر او است کفاره گفتم پس اگر رسید دیگر بار گفت وقتی که
رسید دیگر بار پس نیست بر او کفاره و او از جمله کسی است که فرمود خدای عزّ و جلّ و
مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ و از او از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از حسین ابن سعید
از بعض یارانش از ابی جمیله از زید الشحام از ابیعبدالله علیه السلام وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ
مِنْهُ فرمود بدرستیکه مردی رها شد و او محرم بود پس گرفت روباهی را پس گردید
که نزدیک میکرد آتش سوی رویش و گردید روباه که صیحه میزد و حدث می کرد از
استش و گردیدند یارانش که نهی می کردند از آن کردار پس رهایش کرد بعد آن
پس میان آنکه مرد خوابیده بود آمد ماری پس داخل شد در دهنش پس و انگذاشتش
تا گردید که حدث کرد مانند آنچه حدث کرد روباه پس بجهید یا خالی گذاشت خود را از او
بتفاوت قلّت و یا خلّت و از او از علی ابن ابراهیم از پدرش از حماد ابن عیسی
از ابراهیم

از ابراهیم ابن عمر یمانی از ابی عبدالله علیه السلام گفت سؤال کردم او را از قول
خدای عزّ و جلّ ذَوَا عَدْلٍ فرمود عدل رسول خدا است و امام از بعدش پس فرمود
این از جمله چیزهائی است که خطا کردند به او نویسندگان و از او از محمد ابن یحیی از احمد ابن
محمد از ابن فضال از ابن بکیر از زراره گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام را از قول
خدای عزّ و جلّ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ فرمود عدل رسول خدا است و امام از بعدش
پس فرمود این از جمله چیزها است که خطا کردند به او نویسندگان و از او به اسنادش
از ابن ابی عمیر از حماد ابن عثمان گفت تلاوت کردم نزد ابیعبدالله علیه السلام
ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ پس فرمود ذُو عَدْلٍ مِنْكُمْ این از جمله چیزهائی است که خطا کردند
به او نویسندگان شیخ از محمد ابن حسن صفار از محمد ابن حسین ابی الخطاب از احمد ابن
محمد ابن ابی نصر از حماد ابن عثمان از زراره از ابیجعفر علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ پس عدل رسول خدا است و امام از بعدش حکم میکند به او

واود واعدل است پس چون دانستی چیست حکم خدا به او از رسول خدا و از امام
پس بس است ترا و سؤال مکن از او محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از پدرش از
قاسم ابن محمد جوهری از سلیمان ابن داود از صفوان ابن عیینه از زهری از علی ابن
الحسین علیهما السلام فرمود روزهٔ جزاء صید واجب است فرمود خدای عزّ و جلّ وَمَنْ
قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ
هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا
آیا و میدانی چگونه می باشد عدل آن صیام ای زهری گفت عرض کردم نمیدانم
فرمود قیمت میشود صید پس از آن فاضه می شود آن قیمت بر گندم پس پیموده میشود
آن گندم صاع صاع پس روزه گرفته می شود برای هر نصف صاعی روزی
از او از بسیاری از شیعبان از سهل ابن زیاد از احمد ابن محمد از بعض همکنانش
از ابیعبد الله علیه السلام فرمود کسیکه واجب شد بر او هدی در احرامش

بیت الی او

پس برای اوست نحر کردنش هر جا خواست مگر فدای صید پس بدرستیکه خدا
میفرماید هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ از احمد ابن حسن ابن علی ابن فضال از ابن ابی بکیر
از بعض شیعیان از ابیعبد الله علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ
صِيَامًا فرمود قیمت می نهد قیمت هدی را طعامی پس روزه میگیرد برای هر
مدی روزی پس چون زیاد شد مدها بر دو ماه پس نیست بر او بیشتر از آن عیاشی
از زراره از ابیجعفر علیه السلام در قول خدا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ تا مِنَ النَّعَمِ فرمود
کسیکه رسید نعامه را پس بدنه و کسیکه رسید حمار را یا شبه او پس بر اوست
بقره و کسیکه رسید ظبیی را پس بر اوست شاة در حالیکه رسنده کعبه باشد
حق بودنی که واجب است بر او انکه نحر کند اگر بوده باشد در حج پس بمنی آنجائیکه
نحر میکنند مردم و اگر بود در عمره نحر کرد بمکه و اگر خواست ترک کرد او را تا خرید او را
بعد چیزیکه پیش می آید پس نحر میکند او را پس بدرستیکه آن مجزی است از او

متَرجِم ظاهراً به تجویز تأخیرش از مواضع مذکوره بضرورت بعمل آمدن
خریدش باشد گذشت معنی در نعامه و بدنه و بقره از قاموس ظبیی آهوست
و شاة بز چنانچه پیش بفارسی یاد شد از ابی الصباح کنانی از ابیعبد الله علیه السلام
در قول خدا وَمَنْ قَتَلَهُ تا مِنَ النَّعَمِ فرمود در آهو بز است و در کبوتر و اشباه کبوتر
و اگر بوده باشد فراخ پس فدیه دادی او را یا شمردی او را و اول انسب است
از حملان والحملان بالضم ما يحمل عليه من الدواب في الهبة خاصة القاموس
و در گوره خر بقره و در نعامه جزور و گذشت معنی جزور که ناقه است بیک معنی
از ایوب ابن نوح و در نعامه بدنه و در بقره بقره و در روایة حریز از زراره
گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام از قول خدا يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ فرمود
عدل رسول خداست و امام از بعدش پس فرمود و این از جمله چیزهائی است که خطا کردند
به او نویسندگان از محمد ابن مسلم از ابیجعفر علیه السلام در قول خدا يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ

منکم

مِنْكُمْ یعنی مرد تنها یعنی امام از ابن سنان از ابیعبد الله علیه السلام فرمود
حکم فرمود امیر المؤمنین علیه السلام در دیات چیزیکه بود از آن از جروح با تنکیل
و یحکم بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ فرمود آن رسول خداست و امام از بعدش پس چون
حکم کرد به او پس بس است ترا متَرجِم نکل به تنکیلا صنع به صنیعا یحذر
غیره او نکله نحاه عما قبله القاموس از زهری از علی ابن الحسین علیهما السلام و
گذشت این حدیث بی کم و زیاد که از سفیان ابن عیینه از زهری روایة شده بود
از داود ابن سرحان از ابیعبد الله علیه السلام فرمود کسیکه کشت از نعم و او
محرم است نعامه پس بر او بدنه است و کسیکه خر وحش کشت بقره و کسیکه ظبیی
کشت شاتی و گذشت معنی در آنها به شتر مرغ در نعامه و ناقه در بدنه و فرزی
در بقره و آهو در ظبیی و بز در شاة يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ و فرمود عدل او انکه
حکم کند به چیزیکه دید از حکم یا روزه میفرماید خدا هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ و روزه

برای کسی است که نیافت احدی پس روزهٔ سه روز است پیش از ترویه
به روز و روز ترویه و روز عرفه مترجم عدل او یعنی عدل در قول
خدا آنکه حکم کند یعنی برای این است که حکم کند و روزه برای کسی است که نیافت
هدی پس سه روز است به تفصیلی که یافت یا این است که در هدی حج است
بموجب این تفصیل که در حکم آن است مخصوصاً و یا اگر در حکم این است که کفارهٔ
صید باشد شاید در صیدی باشد که حد کفارهٔ او اقل از هدی باشد که
نر غاله است بنابر غالب دیات وان عدلش زیاده بر سه روز روزه نمی شود
و جزای نعامه البته عدلش از سه روز روزه بیش میشود بموجب احادیث
گذشته والله اعلم از عبدالله ابن سنان از ابی عبدالله علیه السلام گفت سؤال
کردم او را از قول خدای عز و جل در کسیکه کشت صیدی را از روی عمد در حال
احرام فجزاء تا عدل ذالک صیاماً چه است او پس فرمود نظر میکند از چیزی

کسیکه براو است

کسیکه براو است تدارک کردن حرام را به جزای چیزیکه کشت پس یا هدی دهد او را
و یا قیمه کند پس بخرد به قیمت او طعامی پس بخوراند او را مساکین اطعام میکند
هر مسکینی را مدی و یا میبیند که چه مقدار میرسد عدد انمساکین پس روزه میگیرد بجای
هر مسکینی روزی از محمد ابن مسلم از یکی از دو امام علیهما السلام او عدل ذالک صیاماً
فرمود عدل هدی چیزیکه رسید که تصدق کند به او مترجم نعامه رسیده بیش
بدنه است عدلش هر چه از طعام می شود قیمت بدنه بر گردیم پس اگر نبود نزد
پس روزه میگیرد بقدر چیزیکه رسید برای هر طعام مسکینی روزی مترجم
که بدنه که قیمت شد سنجند که طعام چند مسکین می شود قیمت آن عوض هر مسکینی
روزی روزه بگیرد در جزای قتل نعامه مثلاً از عبدالله ابن بکیر از بعض یارانش از ابی عبدالله
علیه السلام در قول خدای عز و جل او عدل ذالک صیاماً فرمود قیمت می شود
ثمن هدی طعام را پس روزه میگیرد از برای هر مدی روزی پس اگر زیاد شد

مدها بر دو ماه پس نیست براو بیشتر از آن از محمد ابن مسلم از یکی از دو امام علیهما السلام
گفت سؤال کردم او را از قول خدا ومن عاد فینتقم الله منه فرمود آنکه
مردی گرفت روباهی را و گذشت مطابق آن از زید شحام از ابی عبدالله علیه السلام
از حلبی از ابی عبدالله علیه السلام فرمود محرم زمانیکه کشت صیدی را در حل پس براو است
جزاء صید تصدق میدهد به صید بر مسکین پس اگر عود کرد و کشت صید دیگر انتقام باشد
براو جزاء صید فینتقم الله منه مترجم یعنی محرم زمانیکه کشت صید برا
غیر حرم نیز براو جزاء او است دفع نمی شود و تصدق میدهد بصید بر مسکین گذشت
در معنی او که یا عوض صید بر مسکین آن جزاء است یا صید را بر مسکین است و این احوط است
با آنکه جزاء منحصر به تصدق نیست و در روایت دیگر از حلبی از او علیه السلام در محرم که رسید
صید را فرمود براو است کفاره پس اگر عود کرد او از کسی است که فرمود خدا فینتقم الله
منه و نیست براو کفاره احل لکم صید البحر وطعامه متاعاً لکم وللسیارة

وضع

وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرماً واتقوا الله الذی الیه تحشرون
محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از پدرش از حماد از حریز از کسیکه خبر داد او را از ابی
عبدالله علیه السلام فرمود نیست باکی به اینکه محرم صید کند ماهی را میخورد او را
نمک سود ش و تازه اش و توشه میکرد و فرمود احل لکم صید البحر وطعامه
متاعاً لکم وللسیارة فرمود نمک سود او اینان چیزی که بخورند مترجم
معنی از طعامه فرمود پس و فصل فرمود میان ان دو هر مرغی که میبوده باشد
در آجام که بیضه میگذارد در خشکی و بچه میکند در خشکی پس او از صید خشکی است
و چیزیکه بود از صید خشکی که میباشد در خشکی و بیضه میگذارد در دریا پس او
از صید دریا است مترجم آجام آبهای متغیر است چون دریاچه ها
و جمع ضفدع مانند زبرج و جعفر و جندب و در هم نیز نیست که جانداری
است نهری و گوشت او طبخ یا رنبت و نمک سود تریاقی است مرگ زندها را

وتری بهم دارد وپیه آن تری عجیب است برای کندن دندان وآحده به آب
جمع ضفادع وصفادی ولکن دراین مقام بمعنی اول است که آب متغیر باشد
که چون دریاچه است ازاو از علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از معاویه ابن عمار
از ابیعبدالله علیه السلام فرمود هر چیزیکه میباشد اصلش در دریا ومی‌شود در بر
وبحر هردو پس سزاوار نیست مرمحرم را آنکه بکشد اورا پس اگر کشت اورا پس بر او است
جزاء مترجم باید دید با حدیث اول که کدام یک موافقت این نیست از
یعنی با جماعة پس اگر اول موافق افتاد حکم بر حدیث معاویه ابن عمار است
واگر نیفتاد هم حکم بر استحباب میشود در حدیث معاویه ابن عمار شیخ
به اسنادش از موسی ابن قاسم از عبدالرحمن از حریز از ابیعبدالله علیه السلام
فرمود نیست باکی آنکه بخورد محرم ماهی را ومیخورد تازه اش ونمک سود شده
وتوشه میکرد وفرمود خدای تعالی اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا
لکم

پس باید اختیار کنند کسانیکه میخورند وگفت راوی وتفصیل داد چیزیکه
میان دریا وخشکی است هر مرغی که میباشد در آبهای متغیر که چون دریاچه
باشد که تخم میگذارد در دریا وجوجه میکند در خشکی پس او از صید خشکی است وچیزیکه
میباشد از مرغ که میباشد در دریا پس او از صید دریا است مترجم
این حدیث با روایتی که از محمد ابن یعقوب از حریز شد یکی است میتفاوت
آنکه در او تخم میگذارد در خشکی بود ودر این تخم میگذارد در دریا است وبنا
براین شرط در جوجه کردن نیست بعد از نهادن تخم عیاشی از حریز از ابیعبدالله
علیه السلام فرمود اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ فرمود نمک سود آنچنانکه
میخورند وگفت راوی فصل داد میان آن دو هر مرغی که میباشد در آجام که تخم
میگذارد در خشکی وجوجه میکند در خشکی پس او از صید خشکی است وچیزیکه میباشد از
مرغ که می باشد در خشکی وتخم میگذارد در دریا وجوجه میکند پس او از صید دریا است

از زید الشحام از ابیعبدالله علیه السلام گفت سؤال کردم اورا از قول خدا اُحِلَّ
لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ فرمود آن ماهیهای نمک سود است
وچیزیکه زاد می‌شود از او ایضا واگر نبوده باشد نمک سود پس او متاع است
مترجم آنچه بخاطر مهجور از این احادیث رسید که در تفسیر این آیه تقیه شده است
ومرادشان از معنی آیه حلیه صید کردن صید بحر نبوده است وبموافقت عامه
فرموده اند بلکه دانسته اند اراده خدا از این آیه بر حلیه صید شده های بحری نه صیدش
چنانچه از حدیث زید الشحام وعیاشی از حریز معلوم میشود در حدیث زید الشحام
وان لم یکن مالحا فهو متاع کنایه به انما الدنیا متاع است وآنچه بر حلالی
هست بر تقیه شده چنانچه در حدیث اولی که از حریز روایت شد پس از آنکه می‌فرماید
نیست باکی به آنکه صید کند محرم ماهی را تا توشه میکرد ومیفرماید اُحِلَّ لَكُمْ
صَيْدُ الْبَحْرِ که من معنی از طعامه کردم مالحه الذی یاکلون وحدیث شیخ
از حریز

از حریز نیست منافی به آنکه محرم تیرش را نیز بخورد وشکار نکردنش را خلاصه آنکه
کم نم میرسد که آن بزرگواران جواز صید کردن بحری نداشته اند مگر با جاء آنهم
در متابعه جمهور ناس وآنچه از صید بحر حلال میدانسته اند غیر آن بوده است که محرم کرده
باشد والله اعلم جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ
الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ
مَا تَكْتُمُونَ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ عیاشی از ابان ابن تغلب
گفت عرض کردم برای ابی عبدالله علیه السلام جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا
لِلنَّاسِ فرمود گردانید آن را خدا برای دینشان ومعیشتهاشان گفت سعید ابن جبیر

کسیکه آمد این خانه که اراده دارد چیزی برای دنیا و آخرت رسید او را کفت واو
روایة شده از ابیعبد الله علیه السلام است علی ابن ابراهیم کفت فرمود مادام بودن
کعبه ایستاده و حج میکنند مردم سویش هلاک نشدند پس چون خراب شد
و ترک کردند حج هلاک شدند و تفسیر شهر حرام و هدی و قلائد مقدم شد در اول

سوره یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم
و ان تسئلوا عنها حین ینزل القرآن تبد لکم عفا الله عنها و الله
غفور حلیم قد سئلها قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین

علی ابن ابراهیم کفت حدیث کرد مرا پدرم از حنان ابن سدیر از پدرش از ابیجعفر
علیه السلام انکه صفیه بنت عبد المطلب مرد پسری که برایش بود فاقبلت
پس کفت عمر ابن الخطاب غطی قرطک پس بدرستیکه قرابت تو از رسولخدا
نفع نمیرساند ترا چیزی والقرطه کهمزة و عتبة ان یکون للتیس

زنمان

زنمان معلقتان من اذنیه فاموس پس فرمود برای او صفیه و آیا بدی
برای من قرطی یا ابن اللخناء پس داخل شد صفیه بر رسولخدا پس خبر داد او را
به آن و کریست پس بیرون آمد رسولخدا پس ندا داد نماز جامعه را پس جمع شدند
مردم پس فرمود چه رسید طوایفی را که کمان میبرند انکه قرابت من نفع نمیرساند که
به تحقیق ایستادم مقام محمود هر آینه شفاعت کردم در حاجتمندترشان حتی
یعنی از خبیث کناه تا چه انکه قرابت خود را که به پاکی نزدیکتر اند و لعبد شما از ند
شفاعت نمایم نمی برسد مرا امروز احدی که کیست پدرش مکر خبرش میدهم
پس برخواست سوی او مردی پس عرض کرد که کیست پدرم ای رسولخدا فرمود
پدرت غیر کسی است که خوانده می شوی سویش پدرت فلان پسر فلان است
پس خواست سوی او مرد دیکر پس عرض کرد که کیست پدرم ای رسولخدا پس فرمود
پدرت کسی است که خوانده میشوی سویش پس فرمود رسولخدا چه باک است

انرا که کمان دارد قرابة من نفع نمید هد نمی پرسد مرا از پدرش پس خواست
سویش عمر پس کفت پناه میبرم بخدا ای رسولخدا از غضب خدا و غضب رسولش
عفو کن از من عفو کند خدا از تو پس نازل فرمود خدا و فرمود یا ایها تا کافرین
محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از محمد ابن عیسی از یونس از حماد از عبد الله ابن سنان
از ابی جارود کفت فرمود ابو جعفر علیه السلام زمانیکه حدیث کردم شما را بچیزی
پس بپرسید مرا از او از کتاب خدا پس فرمود در بعض حدیثش انکه رسولخدا نهی
فرمود از قیل و قال و فساد مال و کثرت سؤال پس عرض شد برایش یا ابن رسول الله
کجا است این از کتاب خدا فرمود بدرستیکه خدای عز و جل میفرماید لا خیر
فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین
الناس و فرمود و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم
قیاما و فرمود لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم عیاشی از احمد

ابن محمد

ابن محمد کفت نوشتم سوی ابی الحسن الرضا علیه السلام و رقم فرمود در
آخرش اباد منتهی نمی شوید از زیادتی سؤال پس اباکردید منتهی داشتن خودتان را
وان پس جز این نیست که هلاک شد کسیکه بود پیش از شما بزیادتی سؤالشان پس فرمود
خدای تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء تا فرمودن
او کافرین

ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة و لا حام
و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اکثرهم لا یعقلون
و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا
ما وجدنا علیه آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا و لا
یهتدون

ابن بابویه از پدرش کفت حدیث کرد ما را احمد ابن یحیی عطار
از محمد ابن احمد ابن یحیی اشعری از عباس ابن معروف از صفوان ابن یحیی از ابن مسکان
از محمد ابن مسلم از ابیعبد الله علیه السلام در قول خدای عز و جل تا و لا حام فرمود

انکه جاهلیه بودند زمانیکه می زائید ناقه دو ولد در یک شکم گفتند وصلت
پس حلال نمی دانستند ذبحش را و نه اکلش را و چون زائیده کردانیدند او را آنچه
و حلال نمیدانستند کشتنش و نه خوردنش و حام نر شتر است نبودند که حلال
بدارند او را پس نازل فرمود خدای عز و جل انکه آن چنان است که نمی باشد حرام
چیزی از آن پس گفت ابن بابویه و روایت شده است انکه بحیره ناقه است زمانیکه
نتاج داد پنج بطن پس اگر شد پنجمی نر نحر کردند او را پس خوردند او را مردان و زنان
و اگر بود ماده نحر کردند گوشش یعنی شق کردند او را و بود حرام بر زنان گوشتش و شیرش
پس چون مرد حلال شد بر زنان و سایبه شتر که سائب میشد به نذری بر مرد
انکه سالم بدارد او را خدای عز و جل از مرضی یا برساند او را منزلش انکه آن شتر را
سائب کند یعنی ترکش بکند بر او چیزی حمل نشود والناقة کانت تسیّب فی الجاهلیة
لنذرٍ و نحوه القاموس و وصیله از گوسفند بود زمانیکه زائید هفت
بطن

بطن پس بود هفتمی نر نحر شد مترجم در نر نحر و در شتر ذبح بموجب این حدیث
حدیث سابق معلوم است در عرب استعمال لفظ بوده است پس خوردند او را
مرد و زن و اگر بود ماده رهاش کردند در گوسفند و اگر بود نر و ماده گفتند رسید
برادرش را پس ذبحش نکردند و بود گوشت آن حرام بر زنان مگر انکه میمرد از آن
چیزی پس حلال می شد خوردنش بر مرد و زن او حام نر است زمانیکه سوار
کردیده شد ولد و لدش گفتند قد حمی ظهره گفت و بتحقیق روایة شد انکه حام او
از شتر زمانی است که نتاج داد ده شکم گفتند قد حمی ظهره پس نه سوار شده می شود
و نه منع شده از چراگاه و آب عیاشی از محمد ابن مسلم از ابیعبد الله علیه السلام در
قول خدای عز و جل ما جعل الله تا ولا حامٍ فرمود و بدرستیکه اهل جاهلیت
مانند چیزیکه روایت کرد ابن بابویه از محمد ابن مسلم از ابی عبد الله علیه السلام
باختلاف اندکی در لفظ از ابی ربیع گفت پرسیده شد ابی عبد الله علیه السلام

از سائبه فرمود او مرد است که آزاد میکند غلامی را پس میگوید برایش برو هر جا
خواستی نه برای من از میراث تو باشد و نه بر من از حدث تو چیزی و بر این
گواه می گذارد مترجم یعنی این از جمله سائبه است و چنانکه بعضی گفته او نباید عتق را
به مجوحی از مال اخود کرد از عمار ابن ابی الاحوص گفت سؤال کردم ابا جعفر علیه السلام را
از سائبه فرمود بنگر در قرآن پس چیزیکه میباشد از او فتحریر رقبة پس فرمود ای
عمار سائبه انچنان چیزی است که نیست ولائی برای احدی از مردم بر او مگر خدا
و چیزیکه میباشد ولای او برای خدا پس او برای رسولخدا است علیه و اله السلام
و چیزیکه میباشد ولای او برای رسولخدا پس بدرستیکه ولای او برای امام است و میراث او
برای او است مترجم منافات دارد این با کراهتی که در معنی حدیث
از ابن ابی الربیع گفته آمد که بنا بر آن معنی شد گفت عمار فرمود ابو عبد الله علیه السلام
بحیره زمانیکه زائید و زائید زائیده او بحیره شد علی ابن ابراهیم گفت فرمود
بحیره بود

بحیره بود زمانیکه گذاشت پنج بطن پس در ششم گفتند عرب بتحقیق بحیره شد پس
گردانیدند او را برای بت پس منع کرده نمی شد آب و نه چراگاه و وصیله زمانیکه
گذاشت پنج بطن پس گذاشت در ششم نری و ماده در یک شکم گردانیدند ماده را
برای بت و گفتند رسید برادرش را و حرام کردند گوشتش را بر زنان و حام زمانیکه
شد نر از شتر جد جد گفتند قد حمی ظهره پس نامیدند او را حام پس نه سوار شده میشد
و نه منع میشد آب را و نه چراگاه را و نه حمل میشد بر او چیزی پس رد فرمود خدا
بر ایشان پس فرمود ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة تا فرمودن او
واکثرهم لا یعقلون یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم
مصباح الشریعه روایة کرده است انکه ثعلبه اسدی سؤال کرد رسولخدا را
از این آیه تا اذا اهتدیتم پس فرمود امر کن به معروف و نهی کن از منکر و صبر کن

بر چیزی که رسید ترا تا زمانیکه دیدی دنیا را اثر داده شد غیر وا گذاشته شده

به اطاعت آمده و هوا را متابعت کرده شده و عجب کردن هر ذی رأیی برای خودش

پس بر تو باد جمع کردن پرستش نیرهای نفس خودت یا نیرو باالله بدن نفس خودت

یا قناعت کردن خودت را و ترک کن امر عامه را علی ابن ابراهیم گفت اصلاح کنید

نفسهای خودتان را پس مجوئید ننگهای مردم را و ذکرشان مکنید پس بدرستیکه

ضرر نمیرسانند شما را گمراهیشان زمانیکه خود صالح باشید و در نهج البیان از صادق

جعفر ابن محمد علیهما السلام انکه فرمود نازل شد این آیه در تقیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ ا

ثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ

فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ

بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ

اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ

يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ

بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أ

يْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

محمد ابن یعقوب از علی ابن ابراهیم از مردانش بلند کرد او را گفت بیرون شدند تمیم داری

و ابن بندی و ابن ابی ماریه در سفری و بود تمیم داری مسلمان و ابن بندی و ابن

ابی ماریه هر دو نصرانی و بود با تمیم داری خورجینی برایش که در او متاع بود و ظرفی

نقش شده به طلا بود و زنجیری بود که بیرون آورد بسوی بعض بازارهای عرب برای

فروختن و علیل شد تمیم داری به درد سختی پس چون موتش رسید دفع داد چیزی که

بود به او بسوی ابن بندی و ابن ابی ماریه و امرشان کرد که برسانند بورثه اش

پس پیش آمدند مدینه را و گرفتند از متاع ظرف مذهب و زنجیر را و رسانیدند

سایر متاع بورثه اش پس نیافتند قوم ظرف و زنجیر را گفتند کسانش تمیم آیا همراه شما

ناخوشی شد که طول بکشد که در او خرج زیادی بشود گفتند نه روزهای کمی گفتند

پس چیزی از او به سرقت شد در این سفرش گفتند نه گفتند پس خرید و فروشی

کرد که زیان کرده باشد در او گفتند نه گفتند پس ما کم داریم بهتر چیزی که با او

بود ظرفی نقش شده با طلای مکلل به جواهر و گردن بندی یا زنجیری هر یک معینی

قلاده بشود پس گفتند چیزیکه داد بما پس ما دادیم بسوی تان پس بردند قوم تمیم آن دو را

سوی رسولخدا و واجب کرد رسولخدا برایشان قسم پس قسم خوردند پس وا

گذاشتشان پس ظاهر شد آن ظرف و زنجیر بر آن دو آمدند اولیای تمیم سوی

رسولخدا پس عرض کردند پیدا شد بر ابن بندی و ابن ابی ماریه چیزیکه ما دعوی کردیم

برایشان پس منتظر شد رسولخدا از خدای عزوجل حکم را در آن پس نازل فرمود خدای تبارک

و تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ پس جاری فرمود خدای عزوجل

شَهَادَةَ اهل کتاب بر وصیه فقط زمانیکه در سفر باشد و نیابد مسلمان را پس

فرمود فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ و در روایت

علی ابن ابراهیم صلوة عصر فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا

قَلِيلًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ پس این شهادت

اول اجنانی بود که کردانید انرا رسولخدا فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا

یعنی انکه ان دو قسم خوردند بر دروغ فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا یعنی

از اولیای مدعی مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ

قسم میخورند بخدا انکه آن دو حق دارترند به این دعوی از آن دو و انکه دروغ

گفتند آن دو در قسمی که خوردند بخدا لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَ

مَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ پس امر فرمود رسولخدا اولیای تمیم

داري را انکه قسم بخورند بخدا ابرامرشان به انچیز پس قسم خوردند پس کرفت رسولخدا
قلاده وآنیه را از ابن بندي وابن ابي ماریه ورد فرمود براولیاي تمیم داري ذالك
ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان ترد ایمان بعد
ایمانهم ویاد کرد این حدیث را علي ابن ابراهیم در تفسیرش بتغییر اندکی ودر تفسیر او
بعد قولخدا وتحبسونهما من بعد الصلوات یعنی صلوة عصر است از او
از محمد ابن یحیی از احمد ابن محمد از محمد ابن اسماعیل از محمد ابن فضیل از ابي الصباح کنانی
کفت پرسیدم اباعبدالله علیه السلام را تا او اخران من غیرکم عرض کردم
جاست او اخران من غیرکم فرمود آن دو کافرند عرض کردم ذوا عدل
منکم فرمود دو مسلمان وازاو از محمد ابن اسماعیل از فضل ابن شاذان وعلي ابن
ابراهیم از پدرش همه از ابن ابي عمیر از هشام ابن حکم از ابي عبدالله علیه السلام در قول
خداي تبارك وتعالی او اخران من غیرکم فرمود زمانیکه بود مرد در بلدي که نیست
در زمین

دران بلد مسلمی جایز است شهادت کسی که نیست به مسلم بر وصیه وازاو از
محمد ابن احمد از عبدالله ابن الصلت از یونس ابن عبدالرحمن از محمد ابن یحیی از قولخدا
عزوجل تا او اخران من غیرکم فرمود انچنان دو کس از شما مسلمانند وانچنان
دو کس از غیر شما از اهل کتابند پس اگر نیافتند از اهل کتاب پس از مجوس بعلت
انکه رسول خدا صلی الله علیه وآله سنت کذاشت در مجوس سنت اهل کتاب
در جزیه وآن زمانی است که مي میرد مرد در زمین غربت پس نمی یابد مسلمین
کواه میکیرد دو مرد از اهل کتاب حبس میشوند بعد نماز عصر پس قسم میخورند
بخداي عزوجل نمی خریم به او بهائی را واکرچه باشد صاحب خویشی ونه میپوشیم
کواهي خدا که آن هنکام هرآینه از کنه کارانیم یا که بدرستیکه ان هنکام هرآینه
از کناه کارانیم فرمود وآن زمانی است که شك کرد ولي میت در شهادة
ان دو پس اکر یافته شد برانکه ان دو کواهي به باطل دادند پس نیست برای ایشان

شکستن کواهي شان تا آوردنش به دو شاهد پس مي ایستد به جاي دو
شاهد اول پس قسم میخورند بخدا هرآینه شهادت ما راست تر است از شهادت
آن دو ودر نکذشتیم که ان هنکام از ستمکاران باشیم پس چون کرد ان را
شکست شهادت دو اول وجري شد شهادت دو آخر میفرماید
خداي عزوجل ذالك ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا
ان ترد ایمان بعد ایمانهم شیخ باسنادش از محمد ابن علي ابن محبوب
از حسن ابن محبوب از جمیل ابن صالح از حمزة ابن حمران از ابي عبدالله علیه السلام
کفت پرسیدم از قولخداي تعالی ذوا عدل منکم او اخران من غیرکم
کفت پس فرمود آن چنان دو کس از شما مسلمانند وانچنان دو کس از غیر شما
از اهل کتاب فرمود زمانیکه مرد مرد مسلمان به زمین غربت پس خواست
دو مرد مسلمان که کواه کیرد شان بر وصیته خود پس نیافت دو مسلمان پس
کواه

کواه میکیرد بر وصیة خود دو ذمي از اهل کتاب مرضیان نزد اصحابشان
عیاشی از ابي اسامه از ابي عبدالله علیه السلام کفت سؤال کردم اورا از قولخدا
تا آخر آیه وآخران من غیرکم فرمود ان دو کافرانند عرض کردم پس قول خدا
ذوا عدل منکم فرمود دو مسلمان از زید الشحام از ابي عبدالله علیه السلام کفت
پرسیدم اورا از قول خدا تا او اخران من غیرکم پس فرمود آن دو کافرانند
از علي ابن سالم از مردي کفت سؤال کردم اباعبدالله علیه السلام را از قول خدا
تا او آخران من غیرکم پس فرمود آن دو کسانند از شما مسلمانند وان دو کس
از غیر شما از اهل کتاب پس اگر نیافتند از اهل کتاب پس از مجوس بعلت
انکه رسول خدا صلی الله علیه وآله سنت کذاشت در مجوس سنت اهل کتاب در
جزیه در حاشیه عوض سنت کذاشت فرمود وسنت کذار بد مجوس را سنت
اهل کتاب در جزیه فرمود وآن زمانی است که مرد مرد به زمین غربت

پس نیافت دو مسلم گواه میکیرد دو مرد از اهل کتاب حبس میشوند بعد نماز
پس قسم می خورند بخدا نمیخریم بان قسم بهائی را اگرچه صاحب قرابت باشد
یا نمیفروشیم قسم خودمان را به بهائی خلاصه و کتمان نمیکنیم شهادت خدا را که ان
هنگام که کنیم هرآینه از گناه کاران باشیم فرمود وآن زمانی است که شک کند ولی
میت در گواهی ان دو پس اگر اطلاع یافت بر اینکه مستوجب گناهی شدند که
میکویند گواهی بباطل دادند پس نمیرسد ش شکستن شهادت آن دو تا آورد نش
دو شاهد پس می ایستند آن دو شاهد بجای دو شاهد اول پس قسم میخورند به خدا
که هرآینه شهادت ما احق از شهادت آن دو است و تجاوز نکردیم که ان هنگام از
گناه کارانیم به تاکید پس چون گردان شکست شهادت دو اول و مجری شد
شهادت دو آخر میفرماید خدا ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَأْتُوا بِالشَّهٰادَةِ عَلٰى وَجْهِهٰا
اَوْ يَخٰافُوا اَنْ تُرَدَّ اَيْمٰانٌ بَعْدَ اَيْمٰانِهِمْ از ابن فضیل از ابی الحسن علیه السلام کفت

سئوال کردم اورا از قول خدا تا او آخَرٰانِ مِنْ غَيْرِكُمْ فرمود ان دو کس از شما مسلمانند
و ان دو کس از غیر شما اهل کتاب پس اگر نیافتند از اهل کتاب پس از مجوس
بعلت اینکه رسول خدا فرمود سنت گذارید به ایشان سنت اهل کتاب و ان زمانی
است که مرد مرد مسلم در زمین غربت پس خواست دو مرد مسلمان که گواه کند شان
بر وصیتش پس نیافت دو مسلمان پس گواه میکند دو مرد ذمی از اهل کتاب که
مرضیین نزد اصحاب شان باشد سعد ابن عبد الله کفت حدیث کرد مارا
احمد ابن محمد ابن عیسی از حسین ابن سعید ابن علی از حفص مؤدب از ابی عبد الله
علیه السلام در قول خدای عز و جل تا فَاَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ پس
ان زمانی است که میباشد مسافر پس حاضر میشود او را مرگ گواه میکیرد دو نفر
جدا از عدل از اهل دینش پس اگر نیافتند پس دو نفر دیگر از کسیکه میخواند قران
از غیر اهل ولایتش حبس میکنند ان دو را بعد نماز پس قسم میخورند بخدای عز و جل

اِنِ ارْتَبْتُمْ لٰا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبٰى وَلٰا نَكْتُمُ شَهٰادَةَ اللّٰهِ اِنّٰا
اِذًا لَمِنَ الْاٰثِمِينَ فَاِنْ عُثِرَ عَلٰى اَنَّهُمَا اسْتَحَقّٰا اِثْمًا فَآخَرٰانِ يَقُومٰانِ
مَقٰامَهُمٰا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلَيٰانِ از اهل ولایتش
فَيُقْسِمٰانِ بِاللّٰهِ لَشَهٰادَتُنٰا اَحَقُّ مِنْ شَهٰادَتِهِمٰا وَمَا اعْتَدَيْنٰا
اِنّٰا اِذًا لَمِنَ الظّٰالِمِينَ ذٰلِكَ اَدْنٰى تا وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا مترجم
علی وجه التاویل يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مٰاذٰا اُجِبْتُمْ قٰالُوا
لٰا عِلْمَ لَنٰا اِنَّكَ اَنْتَ عَلّٰامُ الْغُيُوبِ اِذْ قٰالَ اللّٰهُ يٰا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلٰى وٰالِدَتِكَ اِذْ اَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ
تُكَلِّمُ النّٰاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا علی ابن ابراهیم کفت حدیث کرد مرا پدرم
از حسن ابن محبوب از علا از محمد ابن مسلم از ابی جعفر علیه السلام فرمود چه اجابت کردید
در اوصیای تان پس میکویند علمی برای ما نیست به چیزی که کردند بعد ما به ایشان

٢٥

محمد ابن یعقوب باسنادش از ابن محبوب از هشام ابن صالح از یزید کناسی
کفت سئوال کردم اباعبد الله علیه السلام را از قول خدای عز و جل تا لٰا عِلْمَ لَنٰا کفت
پس فرمود بدرستیکه برای این تاویلی است میفرماید چه اجابت کردید شما در اوصیای تان
انچنان کسانیکه خلیفه کردید شان بر امتهایتان فرمود پس عرض میکنند نیست علمی
برای ما به چیزیکه کردند از بعد ما ابن بابویه کفت حدیث کرد مارا احمد ابن محمد ابن عبد الرحمن
مقری کفت حدیث کرد مارا ابو عمرو محمد ابن جعفر مقری جرجانی کفت حدیث کرد مارا
ابو بکر محمد ابن حسن موصلی به بغداد کفت حدیث کرد مارا محمد ابن عاصم طریفی کفت
حدیث کرد مارا ابو زید عیاش ابن یزید ابن الحسن ابن علی الکحال غلام زید ابن
علی کفت حدیث کرد مرا پدرم یزید ابن الحسن کفت حدیث کرد مرا موسی ابن جعفر علیهما السلام
فرمود فرمود صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ
فَيَقُولُ مٰاذٰا اُجِبْتُمْ قٰالُوا لٰا عِلْمَ لَنٰا فرمود عرض میکنند نیست علمی برای ما

بسواي تو فرمود و فرمود صادق عليه السلام قرآن همه او تقريع است و باطن او
تقريب است گفت ابن بابويه يعني به آن انكه از براي آيات توبيخ و وعيد
آيات رحمت و غفران است مترجم نميسازد بالفظ كل بواسطهٔ اينكه
اين تبعيض شد عياشي از بريد كناسي از ابي جعفر عليه السلام مانند او از هشام
ابن صالح از ابي عبد الله عليه السلام روايت شد باندك تفاوتي وَاِذْ عَلَّمْتُكَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْاِنْجِيلَ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ
الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْراً بِاِذْنِي وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَا
لْاَبْرَصَ بِاِذْنِي وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِاِذْنِي وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِي اِسْرَائِيلَ
عَنْكَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا
سِحْرٌ مُبِينٌ ابن بابويه گفت حديث كرد ما را جعفر ابن محمد ابن مسرور گفت
حديث كرد ما را حسين ابن محمد ابن عامر گفت حديث كرد ما را ابو عبد الله سياري از ابن
يعقوب بغدادي

يعقوب بغدادي گفت عرض كرد ابن سكيت براي ابي الحسن رضا عليه السلام براي
چه برانگيخت خدا موسي ابن عمران بدست او بيضا و عصي و آلة سحر و برانگيخت عيسي به طب
و برانگيخت محمد صلى الله عليه و آله به كلام و خطب پس فرمود ابو الحسن عليه السلام بدرستيكه خدا يتعالي چون
برانگيخت موسي را بود او غالب بر اهل عصرش سحر آمد ايشان را از نزد خدا يتعالي بچيزيكه نبود نزد ايشان
و در وصفشان مانندش و بچيزيكه باطل كرد به او سحرشان و اثبات كرد به او حجت
برايشان و بدرستيكه خدا يتعالي برانگيخت عيسي را در وقتيكه پيدا شد در انوقت
ناخوشيهاي زمان دار و محتاج شدند مردم سوي طب پس آمد ايشان را از نزد
خدا يتعالي بچيزي كه نبود نزد ايشان مانند او و بچيزيكه زنده كرد ايشان مرده را و بگر
داد كور مادر زاد و پيس را و اثبات كرد به او حجة را برايشان و بدرستيكه خدا يتعالي
برانگيخت محمد را صلى الله عليه و آله در وقتيكه بود غالب تر بر اهل عصرش خطب و كلام و شعر
پس آمد ايشان را از كتاب خدا و موعظه و حكمت بچيزيكه باطل كرد به او قولشان را

و اثبات كرد به او حجة را برايشان گفت ابن سكيت نديدمت مانند امروز قط
پس چيست حجة بر خلق امروز پس فرمود العقل شناسد به او صادق بر خدا را پس
تصديقش كند و كاذب بر خدا را پس تكذيبش كند گفت ابن سكيت اين است
قسم بخدا جواب مترجم سؤال ابن سكيت از اغلب بوده چنانكه
از جواب چنان مستفاد است نه اينكه موسي و عيسي كلام نداشتند تا اينكه محمد
صلى الله عليه و آله معجز ديگر نداشته باشد بنابراين كلام ولكن اين معجز آن بزرگوار
اغلبيت دارد كه عبارت از كتاب و سنت او باشد از حيث المجموع و روايات
اهل بيتش در تفسير و تبيين ان از حيث حصول فايده و ضرورت عالم و بر دوام ملت
قيام و برهم نخوردن قوام او كه چون نيك تامل كني براي هيچ يك از انبيا به مثل اين
نشده مگر بقدر جزئيه او و در تتبع اين بزرگوار نيك در باب زنده عيسي كجا است
و عصاي موسي و اگر ايمان داري شق القمر محمد صلى الله عليه و آله و چقدر بود فايدهٔ
انها نزد

انها نزد وجود اين كه ايستاده و عالم را حيات بر دوام است كه اشاره ام به سوي
اين ملة بيضا و دين كبرى است كه صد يد و بيضا بيضهٔ سيمرغ قاف جبروت و جلالش
نشود اگر اعتقاد داري و الا برو اعتقا پيدا كن و اما آنچه ابن سكيت را غنيمت ديده شده است
كه جواب حضرترا به مراد خود يافته است در سبيل ايراد سخنش كه فما الحجة على الخلق اليوم
بيچارهٔ چون تو اگر از دل گفته باشد نه در معرضي كه سؤال او جوابي آرد براي مردم
پس فرمود العقل تا آخر مراد ان بزرگوار عذر از معجزهٔ مقرونهٔ بالتحديست كه لازم بر ان
بزرگواران در چنين ظلمت غاصبين نبوده است و حكم بر عموم فرموده كه مردم را
نميرسد كه انتظار اين معامله داشته باشند در امر دينشان چون به ان درجهٔ
ظهور است كه عقل از ادراكش عاجز نباشد و وجه ديگر نيز به همين معني كه چون
به آن درجه ظهور است كه عقل در حي با بد احتياج در اثبات بر حجة ديگر جز عقل
نيست كه از براي آن مردم را توقفي جايز و انتظاري لازم باشد و معجزهٔ مقرونه

بالتحدّي عمد در مقام اظهار در دعوت محمد ابن یعقوب از محمد ابن یحیی از احمد
ابن محمد از حسن ابن محبوب از ابی جمیله از ابان ابن تغلب از ابیعبد الله علیه السلام
انکه او سؤال شد بود عیسی ابن مریم که زنده کرد کسی را بعد موتش به خوردن
و زمان و ولد پس فرمود بدرستیکه ان چنان بود که بود برایش صدیقی که برادری
داشت در خدای تبارک و تعالی و بود عیسی که مرور کرد به او و فرود آمد بر او
و بود که غایب شد از او در حالی که حیات داشت پس مرور کرد به او تا
سلام دهد بر او پس بیرون آمد بر عیسی مادرش پس سؤال کرد عیسی مادرش را
از او پس گفت مرد ای رسول خدا پس فرمود عیسی آیا دوست میداری دیدنت
او را عرض کرد بلی پس گفت چون شد فردا پس می آیم ترا تا زنده کنم او را برای تو به
اذن خدا پس چون شد از فردا آمد عیسی او را پس گفت برای او رها شو با من سوی
قبرش پس رها شدند هر دو تا آمدند قبر او را پس ایستاد بر او عیسی پس خواند خدا را

عزوجل

عزوجل پس شکافت قبر و بیرون آمد پسرش زنده پس چون دید او را مادرش
و دید او مادرش را گریستند هر دو پس رحم آمدان دو را عیسی پس گفت عیسی آیا
دوست میداری انکه بمانی با مادرت در دنیا پس گفت ای رسول خدا به خوردن
و روزی و زمان یا بغیر خوردن و نه روزی و نه زمان پس گفت برایش عیسی به
خوردن و روزی و زمان عمر میکنی بیست سال و زن میکنی و می زاید برایت
گفت بلی انهنگام پس دفع داد او را عیسی سوی مادرش پس زندگانی کرد بیست سال
و زاییده شد برایش از او از علی ابن محمد از بعض شیعیان از علی ابن حکم از ربیع
ابن محمد از عبد الله ابن سلیم عامری از ابیعبد الله علیه السلام فرمود انکه
عیسی ابن مریم آمد سوی قبر یحیی ابن ذکریا و بود که خواست پروردگار خود را انکه
جواب دهد یحیی برای او پس خواند عیسی یحیی را پس جواب داد یحیی عیسی را و بیرون
آمد سوی عیسی از قبر پس گفت برای عیسی چه اراده داری از من پس گفت

برای عیسی چه اراده داری از من پس گفت برای او عیسی اراده دارم از تو انکه
انس گیری مرا چنانکه بودی در دنیا پس گفت برای او یحیی ساکت نشد از من حرارت
مرگ و تو اراده داری انکه عود دهی مرا در دنیا و عود کنند بر من حرارت مرگ
پس ترک کرد او را و او اعاده داد او را سوی قبرش وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ
اَنْ اٰمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنَا مُسْلِمُونَ ابن
بابویه گفت حدیث کرد ما را ابو العباس محمد ابن ابراهیم ابن اسحق طالقانی
گفت حدیث کرد ما را احمد ابن محمد ابن سعید کوفی گفت حدیث کرد ما را علی ابن
الحسن ابن علی ابن فضال از پدرش گفت عرض کردم برای ابی الحسن الرضا علیه السلام
چرا نامیده شد حواریون حواریین فرمود اما نزد مردم پس این نامیده شدند
حواریین بعلة انکه بودند قصارین خالص میکردند ثیابها را از وسخ بشستن
و او اسمی است که مشتق است از حوار و اما نزد ما پس نامیده شدند حواریون

حواریین

حواریین بعلة انکه بودند خالص شدگان در نفسهایشان و خالص کنندگان
مر غیر خود را از وسخهای گناهان به پند دادن و یاد آوردن گفت پس
عرض کردم برای او پس چرا نامیده شد نصاری نصاری فرمود بعلة انکه
ایشان از قریه بودند که نام آن ناصره بود از بلاد شام که فرود آمدان قریه را
مریم و عیسی بعد بازگشتشان از مصر عیاشی از محمد ابن یوسف صنعانی از پدرش
گفت سؤال کردم اباجعفر علیه السلام را اِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيِّينَ
فرمود الهام کرده شدند یا گردیده شدند یعنی ملهم شدند اِذْ قَالَ ا
لْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا
مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ
اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا
وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ عیاشی از یحیی حلبی در قول خدا هل

يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ گفت قرائت كردم انرا هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ يعني آيا استطاعت
داري تو آنكه بخواني پروردگارت را مترجم عبارت حديث محل
شبهه است بايد در ثاني هَلْ تَسْتَطِيعُ رَبَّكَ باشد و قرائة كردم انرا قرا
كرد امام انرا باشد وَاللّٰهُ اَعْلَمُ از عيسى علوي از پدرش از ابيجعفر عليه السلام
فرمود مائدهٔ آنچناني كه نازل شد بر بني اسرائيل فرو فرستاده شد مدلاة
يعني چون دلو كه بچاه آيد بسلسلهاي از طلا براو نه اخرَّة والخَرِبُ والخرت ضلع
الصَّدرِ وَالاخراتُ الحلق في رؤس النسوع كالخرت والخرت
الواحد خرته والناسع العنق الطويل والناتي ويجاء الطويلة
الظهر والبطن والتي لم تحتمن كالناسع والنسوع بالضم الطول
والحلق محركة الابل الموسومة بها وحلق الفرس والحماد كفرح
سفد فاصابه فساد في قضيبة من تقشر واحمراد والنا الملاح
بعد

به هيچ يك از اين معنيها پرورش ندارد مكضلع صدر پس كو نيم ضلع صدر
و نه قرص نان از قيص ابن مختار گفت شنيدم اباعبدالله عليه السلام ميفرمود
چون نازل شد مائده بر عيسى گفت براي حواريين مخوريد از او تا اذن دهم براي
شما پس خورد از ان مردي از ايشان پس گفت بعض حواريين يا روح الله خورد
از آن فلان كس پس گفت براي او عيسى خوردي تو از ان گفت برايش نه
پس گفتند حواريون بلي قسم خدا را اي روح الله هر آينه بتحقيق خورد از ان پس
گفت براي او عيسى راست گفت برادرت و دروغ گفت بصرت از عيسى علوي
از پدرش از ابي جعفر عليه السلام فرمود مائدهٔ آنچنانيكه نازل شد بر بني اسرائيل مدلاة
بود يعني چون دلوي كه به چاهي فرو فرستند به سلاسل از ذهب براو نه رنگ
بود و نه قرص نان از فضيل ابن يسار از ابي الحسن عليه السلام فرمود خنازير از
قوم عيسى بود خواستند نزول مائده پس ايمان نياوردند به او پس مسخ كرد ايشان را

خدا كرا ان از عبد الصمد ابن بندار گفت شنيدم اباالحسن عليه السلام ميفرمود بود
خنازير قومي از نصارين كه تكذيب كردند به مائده پس مسخ گرديدند به كراز طبرسي از
ابيعبدالله عليه السلام فرمود معني آيه آيا استطاعة داري تو آنكه بخواني پروردگارت را
گفت طبرسي روايه شد از عمار ابن ياسر از نبي صلى الله عليه و آله و سلم فرمود نازل شد مائده
نان و گوشت و ان اين بود كه ايشان سؤال كردند عيسى را آنكه نبرد طعام را از مائده
فرمود پس گفته شد براي ايشان آنكه مائده مقيمه است مادام خيانت نكرد نشان يا كفران
كردنشان يا نفي كردنشان چيزيكه بر خوان است پس اگر كرديد شما ان عذاب كردم
شما را پس نگذشت روزشان تا كفران كردند و نفي از خوان كردند
و خيانت كردند گفت و گفت ابن عباس آنكه عيسى ابن مريم گفت براي
بني اسرائيل روزه بگيريد سي روز پس سؤال كنيد خدا تعالى را چيزي كه خواستيد
عطا ميكند شما را ان پس روزه گرفتند سي روز پس چون فارغ شدند
گفتند اي عيسى

گفتند اي عيسى بدرستيكه ما اگر عمل كرديم براي يكي از مردم پس كذرا نديم
عملش را هر آينه خورانيد ما را طعامي و ما روزه گرفتيم چنانكه مامور شديم و
گشته ايم پس بخوان خدا را آنكه فرود بدبر ما مائدهٔ از آسمان پس رو كرد ملائكه
كه بار داشت انرا براو هفت قرص نان و هفت احوات يعني ماهيها مترجم
شايد در حديث عيسى علوي هم احوته بوده كه ماهيها باشد زيرا كه رسم رأ
ان با واو قريب بود چه نسق بود خط آن و نكتهٔ بر جاميشود بود كه زايد باشد
گذاشتند انرا پيش روشان پس خورد از او آخر مردم چنانكه خورد از او اول
ايشان گفت يعني طبرسي و او مروي از ابيجعفر است عليه السلام يعني اين روايت
عباس و فرمود امام ابومحمد الحسن العسكري عليه السلام در تفسيرش فرمود رسول خدا آنكه
خداي تعالى نازل كرد بر عيسى مائده بركت نهاد خدا براي او در مائده و ماهيها تا خورد
از ان چهار هزار و هفتصد و گفت علي ابن ابراهيم در قول او تعالى وَاِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ

يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة من
السماء كفت عيسى بپرهيزيد خدارا اكر مومنانيد كفتند چنانكه حكايت كرد خدا
نريد تا من الشاهدين قال عيسى ابن مريم اللهم ربنا انزل علينا
مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاولنا واخرنا واية منك
وارزقنا وانت خير الرازقين قال الله انى منزلها عليكم فمن
يكفر بعد منكم فاني اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمين
پس فرمود خدا احتجاج بودنى براىشان انكه من فرو فرستنده ام انرا بر شما
پس كسيكه كافر شد بعد ان از شما پس عذابش ميكنم عذابى كه عذاب نكنم
بمانند او را احدى از جهانيان پس بود كه نازل شد براىشان مائده پس جمع شدند
بر مائده وخوردند تا سير شدند پس رفع شد پس كفتند بزركان ومال
داران شان نميكذاريم پستان ما بخورند از آن پس برداشت خدا از ايشان

مائده

مائده را ومسخ به قرده وخنازير شدند محمد ابن يعقوب از محمد ابن يحيى از احمد ابن محمد
از محمد ابن الحسن اشعري از ابي الحسن رضا عليه السلام قرده وخنازير كروهى هستند
از بنى اسرائيل كه دركذشتند در سبت وجريث وضب فرقه هستند از بنى
اسرائيل كه ايمان نياوردند تا نازل شد مائده بر عيسى ابن مريم پس سركردان شدند
پس افتاد فرقه در دريا وفرقه در خشكي الجريث كيكيث سمك ضب
سوسمار باشد واذ قال الله يا عيسى ابن مريم ءانت قلت للناس
اتخذوني وامي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي ان
اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته على ابن ابراهيم لفظ
آيه كذشته است ونفرموده است خدا او را بعد ورزوداست كه بفرمايد
او را وان اينست كه نصاري كمان كردند انكه عيسى كفت براىشان من ومادرم
دو خدائيم از دون خدا پس چون شود روز قيمت جمع فرمايد خدا ميان نصارى

وعيسى پس ميفرمايد براي او آيا تو كفتى براىشان چيزى كه خواندند بر تو پس ميكويد
عيسى سبحانك ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته
فقد علمته تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك انك
انت علام الغيوب تا فرمودنش وانت على كل شيء شهيد
ودليل بر انكه عيسى نكفته است براىشان اين قول خدا هذا يوم ينفع ا
لصادقين صدقهم عياشى از ثعلبة ابن ميمون از بعض شيعيان
از ابي جعفر عليه السلام در قول خدا تبارك وتعالى براي عيسى فرمود نفرموده است
خدا او را وزوداست كه بفرمايد بدرستيكه خدا زمانيكه دانست انكه چيزى شونده
است خبر ميدهد از او وخبر چيزى كه بتحقيق بود از سليمان ابن خالد كفت عرض
كردم براي ابي عبد الله عليه السلام قول خدا مر عيسى را فرموده است خدا اين
كلام پس فرمود بدرستيكه خدا چون اراده كرد امري را كه بشود قصه كرد او را

بعيسى از

پيش از شدنش مانند انكه بتحقيق بود تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما
في نفسك انك انت علام الغيوب ما قلت لهم الا ما امرتني
به ان اعبدوا الله ربي وربكم وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم
فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد
ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز
الحكيم عياشى از جابر جعفى از ابي جعفر عليه السلام در تفسير اين آيه يا علام الغيوب
فرمود اسم اكبر هفتاد وسه حرف است پس محتجب شد پروردكار تبارك وتعالى
از انها به حرفي پس از انجا نميداند كسى چيزيكه در نفس اوست عز وجل واداد آدم را
هفتاد ودو حرف پس به ميراث بردند انرا انبيا پس كرديد بسوي عيسى پس
آن است قول عيسى تعلم ما في نفسي يعني هفتاد ودو حرف از اسم اكبر
عرض ميكند تو آموختى مرا آن پس تو ميدانى آن را ولا اعلم ما في نفسك

محجب

عرض میکند لعلة انکه تو محجب شدی از خلقت به آن حرف پس عبد اند
احدی چیزی که در نفس تست از عبد الله ابن قیس از ابی عبد الله علیه السلام
فرمود بود با عیسی دو حرف و بود با موسی چهار حرف و بود با ابراهیم شش
حرف و بود با آدم بیست و پنج حرف و جمع شد آن همه آن برای رسول خدا صلعم
بدرستیکه اسم خدا هفتاد و سه حرف است که بود با رسول خدا هفتاد و دو حرف
و محجوب شد از او یکی مترجم حیف که مقتضی وقت تحریر نیست نمیگویم
اسم نیست و این حرف ندارد که هفتاد و دو آنش خدمت رسول باشد
و یکش نزد خدا یا خدا محجب به او ولکن معنی او برین است که کثرت جمله
در تحت آن بزرگوار آبه یکانکی خود خلقی است که حق به او محجب است و نزد
خود نیست که نحن صنائع الله و مملوک حقست و موجود بجود نیست
و هفتاد و دو نزد او است که والخلق صنیعتنا او من صنیعنا وقسمت اینچه

اقتضا دووان بزرگوار

تجت

در تحت اوست مراتب انبیارا در خصوص درجات ایشانست در نزد
این بارکاه برافراخته جلال و جمال الهی رسالت پناهی لمراتبهم و بودن
همه با عیسی در یک قول منافات ندارد با مخصوص او که در مقام مظهر آیت
کلی انسان کامل ظهور کلی باید از او بشود و لو خود جزئی باشد لکن آنچنانکه
او و چنین است حال در اولیاء جزو فی زماننا هذا کنون هر عالمی باشد
زامت ؛ رسولی را مقابل در نبوت ؛ بجهت ترویح روح مصنفش چون سخنی
به قول او رسید رحمه الله ؛ بود نور نبی خورشید اعظم ؛ که از موسی پدید
که ز آدم ؛ اگر تاریخ عالم را بخوانی ؛ مراتب را یکایک بازدانی ؛ ز خود
هر دم ظهور سایه شد ؛ که آن معراج دین را پایه شد ؛ زمان خواجه
وقت استوا بود ؛ که از هر ظل و ظلمت مصطفی بود ؛ به خط استوا
بر قامت راست ؛ ندارد سایه پیش و پس چپ و راست ؛ چو کرد او بر

صراط حق اقامت ؛ به امر فاستقم میداشت قامت ؛ نبودش سایه
کو دارد سیاهی ؛ زهی نور خدا ظل الهی ؛ ورا قبله میان غرب و
شرق است ؛ ازان رو در جهان نور غرق است ؛ بدست او چو شیطان
شد مسلمان ؛ به زیر پای او شد سایه پنهان ؛ مراتب جمله زیر پایه او است
وجود خاکیان از سایه اوست ؛ ز نورش شد ولایت سایه گستر ؛
مشارق با مغارب شد برابر ؛ ز هر سایه که اول گشت حاصل ؛
در آخر شد یکی دیگر مقابل ؛ کنون هر عالمی باشد زامت

قَالَ اللهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ ذَالِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ على ابن ابراهیم کفت حدیث کرد

مرابدرم

مرا پدرم از حسن ابن محبوب از محمد ابن نعمان از ضریس از ابی جعفر علیه السلام
در قول خدا هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ فرمود زمانیکه بود
قیامت و حشر شدند مردم حساب را مرور میکنند به هولهای روز قیامت
پس منتهی نشوند سوی عرصه تا جهد کنند جهد بزرگ که سخت است فرمود
پس می ایستند به آستان عرصه و مشرف می شوند جبار بر ایشان پس
اول کسیکه خوانده می شود که می شنوند خلایق همه آن است که یاد می شود
به اسم محمد ابن عبد الله صلی الله علیه و آله النبی القرشی العربی فرمود پس مقدم
می شود تا می ایستد از یمین عرش پس خوانده میشود به اسم وصی او علی
ابن ابیطالب علیه السلام تا می ایستد بر یسار رسول خدا پس خوانده می شود
به پیغمبری بعد پیغمبری و وصیش با او از اولشان تا آخرشان و امتهاشان
با ایشانند پس می ایستند از یسار عرش فرمود پس اول کسیکه خوانده میشود

براي مسائله قلم است فرمود پس مقدم میشود میان دو دست خدا تعالی
وحي ایستد پس میفرماید خدا آیا مسطور کردي تو در لوح چیزیکه الهام فرمودم ترا
وامر فرمودم ترا از وحي پس عرض میکند قلم بلي اي پرورد کار من بتحقیق دانستی
انکه من بتحقیق مسطور کردم در لوح چیزیکه امر فرمودي مرا و الهام فرمودي مرا از
وحیت پس میفرماید و کیست که کواهی بدهد براي تو به آن پس عرض میکند اي
پروردکار من و آیا مطلع است بر مکنون سرت خلقی غیر خودت پس میفرماید
براي او ظفر دادي حجت خود را فرمود پس خوانده مي شود به لوح پس پیش مي آید
درصورت آدمی تا ایستد با قلم پس میفرماید براي او آیا مسطور کرد در تو قلم
چیزیکه الهامش فرمودم وامرش فرمودم از وحي خود پس عرض میکند لوح بلي
اي پروردکار من ورسانیدم من او را اسرافیل پس پیش مي آید اسرافیل تا
مي ایستد با قلم ولوح بر صورت آدمی پس میفرماید خدا آیا رسانید ترا

لوح چیز

لوح چیزیکه سطر کرد در او قلم از وحي من پس عرض میکند بلي ورسانیدم من او را
جبرئیل پس خوانده میشود به جبرئیل پس پیش می آید تا مي ایستد با اسرافیل
پس میفرماید خدا براي او آیا رسانید ترا اسرافیل چیزیکه رسید پس عرض میکند
بلي ورسانیدم من او را جمیع پیغمبرانت و نافذ داشتم سوي ایشان جمیع چیزي که
منتهی شد سوي من از امر تو و ادا کردم رسالات ترا سوي نبي نبي ورسولی
رسولی ورسانیدم ایشان را همه وحیت وحکمت وکتبت و بدرستیکه آخر
کسیکه رسانیدم من او را رسالت تو و وحي تو وحکمت تو وعلم تو وکتاب تو وکلام تو
محمد ابن عبد الله عربي قرشي حرمي حبیب تست فرمود ابو جعفر علیه السلام پس
اول کسیکه خوانده میشود از اولاد آدم براي مسائله محمد ابن عبد الله است
پس نزدیک میکند او را خدا تا نمي باشد خلقی نزدیکتر سوي خداي تعالی
انروز از او پس میفرماید خدا اي محمد آیا رسانید ترا جبرئیل چیزیکه وحي کردم

من سوي تو وفرستادم [illegible] من به او سویت از کتاب من وحکمت من
وعلم من و آیا وحي کرد ان را سویت پس عرض میکند رسول خدا بلي اي پروردکار من
بتحقیق رسانید مرا جبرئیل جمیع چیزیکه وحي کردي تو او را سویش وفرستادي او را
به او از کتابت وحکمت وعلمت و وحي کرد او را جبرئیل سوي من پس میفرماید
خدا براي محمد آیا رسانیدي تو امتت را چیزیکه رسانید ترا جبرئیل از کتاب من
وحکمت من وعلم من پس عرض میکند بلي به تحقیق رسانیدم امت خود را
چیزیکه وحي فرمودي سویم از کتاب خودت وحکمت خودت وعلم خودت
وجهاد کردم در راه تو پس میفرماید خدا مر محمد را صلی الله علیه و آله پس کیست که
کواهی دهد براي تو به آن پس عرض میکند اي پروردکار من تویی شاهد براي من
به تبلیغ رسالت وملائکه تو و ابرار از امتم وکفی بک شهیدا پس خوانده میشود
به ملائکه پس کواهی میدهند براي محمد به تبلیغ رسالت وحکمت وعلم پس میفرماید

خدا

خدا براي محمد پس آیا خلیفه قرار دادي در امتت از بعدت کسی که بایستد در
ایشان به حکمت من وعلم من وتفسیر کند براي ایشان کتاب من وتبیین کند
براي ایشان چیزي را که اختلاف کنند در او از بعد تو حجت بودني براي من وخلیفه
بودني در زمین من پس عرض میکند بلي اي پروردکار من به تحقیق خلیفه کردم در
ایشان علي ابن ابیطالب را برادر خودم و وزیر خودم و وصي خودم و خیر امت خودم
ونصب کردم او را براي ایشان علماً در حیات خودم و خواندم ایشان را سوي طاعت
او وکردانیدم او را خلیفه خود در امت خود امام بودني که اقتدا کنند به او
امت بعد من تا روز قیامت پس خوانده مي شود به علي ابن ابیطالب پس فرموده
میشود براي او آیا وصیت کرد سوي تو محمد وخلیفه قرار داد ترا در امتش ونصب
نمود ترا علماً لامته در حیات خودش و آیا ایستادي تو در ایشان از بعد او
بجاي او پس عرض میکند براي او علي بلي پروردکار من به تحقیق وصیت کرد

سوي من محمد و خلیفه نهاد مرا در امتش و نصب فرمود مرا براي ان علماً
در حیات خودش پس چون گرفتي محمد را سوي خودت انکار کردند مرا امت او
و مکر کردند به من و طلب خواري کردند مرا و نزدیک شدند که بکشندم و مقدم
داشتند قدام من مَنْ اَخَّرْتُ و موخر داشتند مَنْ قَدَّمْتُ و نشنیدند
از من و اطاعت نکردند امر مرا پس کارزار کردم ایشان را در راه تو تا کشتند مرا
پس فرموده میشود براي علي پس آیا خلیفه کردي از بعد خودت در امت
محمد حجتي را و خلیفه را در زمین که بخواند بندگان من سوي دین من و سوي
سبیل من پس عرض میکند بلي به تحقیق خلیفه کردم در ایشان حسن پسر خودم را
و پسر دختر پیغمبرت پس خوانده مي شود حسن ابن علي پس پرسیده میشود از
چیزي که پرسیده شد از او علي ابن ابیطالب فرمود پس خوانده میشود به
اماماً اماماً و به اهل عالم ان امام پس احتجاج میکنند به حجت خودشان

یعنی

یعنی امامان پس قبول میفرماید خدا عذرشان را و حجتهاشان میفرماید حجت ایشان را فرمود
پس میفرماید خدا هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ گفت پس قطع
شد حدیث ابي جعفر علیه السلام مصباح الشریعه از صادق آل علیه السلام
فرمود حقیقت صدق مقتضي تزکیه الله تعالی مر عبدش راست چنانکه یاد فرمود
از صدق عیسی بسبب چیزیکه اشاره فرمود سوي او از صدقش براءة بودني
مر صادقین از رجال امت محمد صلی الله علیه و اله وسلم پس فرمود خداي
عز و جل هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ در فضل سوره
ابن بابویه روایت کرده است از ابجارود از ابیجعفر علیه السلام فرمود کسیکه
قرائت کرد سورهٔ مائده در هر پنجشنبه نه پوشانید ایمانش را به ظلم و نه شرک
قرار داد به پروردگارش کسي را عیاشي از زرارة ابن اعین از ابیجعفر علیه السلام
فرمود فرمود علي ابن ابیطالب نازل شد مائده پیش از قبض شدن نبي به دو ماه

با سه ماه و در روایتي دیگر از زرارة از ابي جعفر علیه السلام مانندش از
عیسي ابن عبد الله از پدرش از جدش از علي علیه السلام فرمود بود قرآن
که نسخ میکرد بعضش بعض را و این است و جز این نیست که بود گرفته شد
از امر رسول خدا به آخرش پس بود از آخر چیزي که نازل شد براو سورهٔ
مائده پس نسخ کرد مائده ماقبل خود را متجم یعني از معارضات
و نسخ نکرد مائده را چیزي یعني از معارضات پس هر آینه به تحقیق نازل شد
براو و او بر بغلهٔ شهبا بود و سنگین شد براو وحي تا واقع شد بغله
و فرو داشت شکم خود را تا دیده شد سره اش که نزدیک بود مس کند
زمین کند و بیخودي رخ داد بر رسول خدا تا گذاشت دست خود را بر
ذوابهٔ شیبه ابن وهب جمحي و در نسخهٔ جهمي پس رفع شد آن بر رسول خدا
پس قرائت فرمود بر ما سورهٔ مائده پس عمل فرمود رسول خدا و تعلیم داد

بار

مارا او متجم الاوابات القوائم الواحد او به قاموس
شیخ به اسنادش از حسین ابن سعید از حماد از حریز از زراره از ابي
جعفر علیه السلام گفت شنیدم او را که میفرمود جمع کرد عمر ابن الخطاب
اصحاب پیغمبر را و در ایشان علي علیه السلام بود پس گفت چه میگوئید
در مسح بر خفین پس خواست مغیرة ابن شعبه پس گفت دیدم رسول
خدا را مسح میفرمود بر جورابهاش پس فرمود علي علیه السلام پیش از مائده
یا بعدش پس گفت نمیدانم پس فرمود علي علیه السلام سبق الکتاب
الخفین یعني پیشي گرفت حکم مسح بر خف را و اکنون آن نیست اینست
که نازل شد مائده پیش از آنکه قبض شود یعني رسول به دو ماه یا سه ماه و از
رسول خدا صلی الله علیه و آله کسیکه قرائت کرد اورا داده شد از اجر ده
حسنه و محو شد از او ده سیئه و بلند شد براي او ده درجه بعدد هر

بهودي و هر یهودیه و نصرانیه که نفس میکشد مترجم یعنی
بزند کانی هریک از انها بر عدد هرای او در هر یک از اصورات
ثلاثه عشرات مذکوره است به اتمام پیوست بحمد الله و منه فی یوم
الجمعه اربعة وعشرین من شهر ربیع
الثانی سبعة عشر وثلاث مائة
والف من السنة الهجریة
۱۳۱۷ سنه

بعون الله تعالی
باتمام پیوست

[illegible] باسوده اصل [illegible] لفظ [illegible] جمادی الاولی سنه ۱۳۱۷

بسم الله

قول المترجم فی المرثیه [illegible] تاریخ ۱۳۱۷ [illegible]

[illegible]

این تار و پود دفانه این عنکبوت عمر

[illegible]

دیگر خیال [illegible] تا بلقیس دل
[illegible]

گفتم خیال ترکه جد یا جود بد هش
گفتم نه بدل که ماه دو هفته

[illegible]

با نظر العجایب و باحاجب [illegible] دل

[illegible]

هر چند بسته است [illegible] گاه بچشم دل
شد طبیعت دار [illegible] خام ها

ببین نوبت جان [illegible] جز تو کس
[illegible] کاتب ازل ابند رقم ها

[illegible]

۲۶۸

در روضهٔ ریاض محبان ورا درآ
زاستبرق بهشت که جوار الجنس

مارا بیش از این جفت غیب چاره
در آن شد از تنقّت دنیا گذاره
گفتند که یار ادیم و نگفته باز نامه
در خاطرم بسیار جو بود از نظاره

یاد از حوادث حافظا ابا جان و خیالم
کز ثابت بسیج ابد [illegible] آید گذاره
[illegible] شنیدن [illegible]
از دو بکشد به جلقه [illegible] نظاره

[illegible] ترا صد دل
[illegible] کرد [illegible] از این [illegible] اداره
از [illegible] فلان [illegible]
از [illegible] جان [illegible] اداره

ای دل خموش باش که دیگر نمی‌بری
تا کوی خامشان العبد [illegible] چاره

[illegible] قد تمت ان قصاید [illegible]
[illegible] الیوم [illegible] الجمعه [illegible]
[illegible] ۱۲۰۷ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۶۹

کتاب [illegible]